

مزار پیر نور
آخند زاده سيف الرحمن (رح)

غلام حضرت غلام (رح)

فيسبوك Haji Ajab Khan

يا الهی به وسیله و به برکت جمع الانبیانک و اولیائک و ثلّه ما کان عندک حقّ حبّ علی قلوبنا و کاسه شراب مُحبّینک علی سایر قلوب
 ورثه محبوب محمد مصطفی شیخ المشایخ قیوم زمان حضرت آخند زاده سيف الرحمن پیر ارجی خراسانی امام اولیائک و زاکرین
 والخاشعین و العاملین و العارفين الواصلین و الکاملین و المکملین و امام شریعت و طریقت غوث ، بحر العرفانی و اشهب زماني و عارف
 یزدانی و دوریشه سبحانی و سکن بین العارفين و الزاهدين و الصابرين و قاتعین والشاکرین و المشاهدين و المتواصلین و المراقبین و
 المحققین و سلسله های سائر القلوب مشایخ طریقه نقشبندیه و چشتیه و القادریه و السرورديه طریقت الصوفیه المحققین الکاملین
 الذین سائر مشایخ هم ورثه محبوب محمد مصطفی دو قسم وجود دارد عقاید 1- عقاید دین حق مسلمین مقبوله مقبوله و عقاید باطل
 ملحدین مردوده مردودی- یا الهی اعصمینی من الشر الفتنه الکافرین و الکافرات و المنافقین و المنافقات و الفاسقین و الفاسقات و
 الفاجرین و الفاجرات و الجابریین و الجابرات و المستکبرین و المستکبرات و الظالمین و الظالمات و الحاسدین و الحاسدات و النعین
 و النعیدات و النّار و النار و سلطان و ذاب الار و اسلحجه و : اسعقاب المملجن حد مردود بد
 سُکرین مُرند دس زبانه ر دلف

ترتیب کننده حاجی عجب خان ولد عبدالسلام نقشبندی سیفی و حنفی (قوم احمدزی) تقریر مشهور به اسم ناقد غلام حضرت غلام در عقاید حق المسلمین اهل
 السنه و الجماعة به مثل غسل است اما عقاید باطل اهل خوارج و قدریه ، جبریه و بیروان و هایبان ، داعشیان به مثل زهر حل است ، 8 جی بی سیجوری کارت
 در دو کان غذا برای خدمت به مسلمانان حاضر بوده و اشرف غنی بعد از وقوع حمله انتحاری خونین شبه شب مورخ 16 سنبله 1398 در هتل عروسی شهر دبی
 اعلان نمود اگر داعشیان را در هر جای که دیدید فوراً اطلاع آژرا برسانید و این خدمت به عام مسلمین و به امت رحمة للعالمین است.

فهرست مکتوبات

مکتوب 44 صفحه کتاب 10 به مطابعت سنت سنیه ابن نوازند به مطابعت شریعت رضیه و سرفراز سازند امروز عمل قلیل و مقرون به تصدیق حقیقت دین است به عمل کثیر بر میدارند اصحاب کهف این همه درجات که یافته اند به واسطه یک حسنه است و آن هجرت بود از دشمنان حق سبحان و تعالی.

مکتوب 75 صفحه کتاب 62 شریعت محمد مصطفی (ص) از تمام شریعت ها گذاشته جامعه است و این شریعت موفق عمل کردن از تمام شریعت ها موافق عمل کردن است شریعت محمد مصطفی (ص) تصدیق کننده در تمام امت ها بهتر است و آن شریعت موافق عمل نکردند و آن در شریعت تکذیب کننده از تمام امت ها است.

مکتوب 165 صفحه کتاب 47 صاحب شریعت متابعت کردن و در آن شریعت همراهِ مخالفین عداوت و بغض و سخن کردن و طلب سعادت اهل شریعت علماء و صالحان تعظیم و عزت کردن حق است و هر کسی که شریعت جاری کردن بکار است و هر کی یک بدعت تعظیم کردن گویا اسلام انداختن همراهِ کفر و منافقین کمک کردن است.

مکتوب 80 صفحه کتاب 71 از جمله 73 فرقه ها یک فرقه ناجیه که اهل سنت و الجماعت فرقه است و 72 فرقه هر کدام دعوی شریعت تابع داری دارد و پیغمبر (ص) فرمان صادر کردند الذین هم علی ما انا علیه و اصحابه لا تجتمع امتی علی الضلاله ترجمه جمع نمیشود به گمراهی اگر جمع شوند من از آن بیزار هستیم آن از من بیزار است آن خوارج و منزلیه و شیعه.

مکتوب 186 صفحه کتاب 71 تابعداری سنت و از بدعت دور گشتن خیر البشر و در خلفای راشدین زمان نبوده و در آن وقت رسانی ایمان یاد نموده به مثل صحابه صادق شان داشته در وقت ضعیف ایمان بدعت و هر بدعت گمراهی و ضلالت است و هر بدعت به زد سنت ختم کننده است.

مکتوب 255 صفحه کتاب 63 سنیه زنده کردن و بدعت دور کردن و محبوب محمد مصطفی (ص) در سنت و یک سنت زنده کردن صد شهید را اجر دارد و منکر نا

مرضیه بدعتین ختم کردن و سنت و بدعت هر دو قسم یک دیگر ضد است و نزد محبوب مقبولو هو مقبوله و هر بدعت عمل شیطانی مردود هومردوده.

مکتوب 268 صفحه کتاب 138 و آن علم که علما وراثت انبیاء در دو قسم علم آمده نصیب وی شده یک شان احکام شریعت است و دوم علم اسرار طریقت مقام ولایت است عالم وارث آن شخص است و آن عالم دو قسم علم حصه ندارد و یک حصه دادر و آن را نیم عالم گفته میشود و رحمه اللعلمین هم نبی بود هم ولی بود.

مکتوب 267 صفحه کتاب 137 اسرار دقایق نه خودشان امام ربانی مجدد الفسانی مشرف بود و از آن کم اندازه هم به ظهور منید باد بلک رمز و اشارت نموده متعلق گفتار نموده و آن اسرار چراغ نبوت است و ملانکه علین به آن مقام ولایت شریک است به آن علوم معارف فیضان میشوند و هر نا اهل و ناکسی خبر ندارد.

مکتوب 266 صفحه کتاب 104 اهل السنه و الجماعت و عقاید گلامیه از طرف مشایخ عقاید ماترید موفق است و عقاید فلسفی رد کردن و اهل فلسفی مزمت و خرابیه بان کردن و آن ملحدین وزندیقین و مرتدین و نام نهاد صوفیه نه پایده گمراه شده و بعضی احکام نماز تعلق دارد باز هم گمراه میشود.

مکتوب 33 صفحه کتاب 92 نام نهاد خراب علما در دنیا محبت گرفتار است و علم ذریعه دنیا حاصل کردن وسیله جور کردن خراب از تمام مخلوق جان خودبهنتر و در حقیقت دزد های دین است عالمان بی عمل در دین پیشوای ما است و مخلوق جان بهتر خیال میکند و علما بخاطر محبت دنیا به مخلوق فایده رسانده اما خود نفع نمیبرد آخر فاسق فاجر میشود.

مکتوب 53 صفحه کتاب 26 نام نهاد خراب علما سود اختلاف در جهان سبب تباهی باعث است و علما عقاید حق بهتر عالم در تمام جهان در از انسانها بهتر است و عقاید باطل علماء بدتر عالم در تمام جهان در انسان ها بدتر است و یک شخص بزرگ ابلیس لعین دید فارغ نشسته بود و گفت که من علما بی عمل را تربیه نموده و خودم راحت هستم.

مکتوب 48 صفحه کتاب 20 آن علما تعظیم به کار است که عمل شریعت را قایم نگه داشته باشد سید الانبیاء وسیله بالای دشمنان فتح نصیب میشود و روز قیامت در

باره شریعت سوال و جواب میشوند و در باره تصوف هیچ نوع سوال و جواب نمیشود و حکم شریعت به جا آوردن و جنت داخل شدن و دوزخ نجات دادن است.

مکتوب 285 صفحه کتاب 39 سیما و رقص وجد احکام در بعضی معارف به روح تعلق دارد به الله راست مستقیم راهی هدایت و سماع وجد رحمانی بهتر به ذاکرین فایده مند است به خاطر شخصی که ارباب قلوب و سیر الی الله قطع کردن و بقا بالله تعلق دارد بعداً جذب قی عنایت فرماید و جذب به راستی انسان میسر میشود.

مکتوب 62 صفحه کتاب 40 جذب سلوک بلکه منزلی سلوک اصل مقصود است تمام تعریف بخاطر الله است و آن شخص برگزیده سلام باشد طریقه اصول الی الله دو جز است یک جذب و سلوک و دوم عبادت تصفیه و تزکیه اول اصلی مطلب جذب نیست و اصل مطلب سیر فی الله در اصل مقصود و مطلوب و رضا الله است.

مکتوب 287 صفحه کتاب 53 و جذب سلوک هر دو مقامات و مناسب به الله تعالی از حمد و ثنا است الله در مابین ذاکرین هدایت کردن اگر هدایت الله نمی بود هرگز هدایت به دست من نمی بود و بی شک اشخاص ذاکرین از طرف رسولان حقیق خیر دارد و همراه کرده بلکه تا روز قیامت حاضر هستم.

مکتوب 23 صفحه کتاب 56 پیر ناقص بیعت طریقت گرفتن منع است پیر ناقص با کافر مشابه است و ناقص طریقه اخذ کردن طریقه ناقص رفتار کردن آن اشخاص هوا تابعی و حرص ملحدین است و ناقص در حال باطل چیز درک ندارد و در باطن شما از روشنی نمی باشد.

مکتوب 61 صفحه کتاب 38 شیخ کامل و مکمل بیعت کردن پیر ناقص خلاص کردن و در حقیقت پیر ناقص مطلب حاصل کردن منع است که خود شان مریض باشد دیگران را چگونه علاج کنند و حرف ناقص خودش در باره تداوی ناقص است که شخص خیال میکند که مرض جور شود بلکه از بد بدتر لیکن مضرت عقاید باطل در بدن پیدا میشود.

مکتوب 101 صفحه کتاب 102 در باره آن اشخاص که کامل و ناقص خیال میکند و اعتراض میکند جاهل مخلوق گمان جهالت میکند که نفس اماره و نفس مطمئن

تصور میکند و اما در احکام به مطمئن خیال میکند و فرق میان کافر و پیامبر را نمیتواند و از کمالات نبوت انکار نموده و در حق من از منکرین خلص کند.

مکتوب 83 صفحه کتاب 76 ظاهر و باطن جمیعت در شریعت و حقیقت هر دو جمع میشود ظاهر شان روشنی شریعت مستقیم شده و باطن همیه حق تعالی ثابت قدم باید باشد اگر کدام نیکبخت هر دو علوم مشرف کند در حالیکه انسان نمیتواند هر دو ظاهر و باطن را تفکیک کند.

مکتوب 84 صفحه کتاب 77 شریعت و حقیقت یک به دیگر عین است و مرتبه عین الیقین شدن علامت مقام معارف علوم شرعیه مطابق کنند و مقصود در شریعت و حقیقت در یک به دیگر عین است و در حقیقت یک به دیگر جدا نیست و فرقه صرف اجمال و تفصیل و کشف الاستدلال روشن شریعت موافقت ظاهری معلوم میشوند.

مکتوب 190 صفحه کتاب 76 دوام ذکر الهی بالای شان حرص کند تمام وقت ذکر الهی دوام داشته باشد و یک لحظه هم غفت جایز نیست الله تعالی حمد در الله احسان است طریقه ذکر اختیار کردن بلند بارگاه طرف ذکر کردن چاره نیست و قل حضور یک توتّه گوشت است آنرا صالح باشد تمام بدن صالح است.

مکتوب 163 صفحه کتاب 43 بیان اسلام و کفر یک به دیگر زد است هر دو زیدین یک عزتمند و دوم شان خوار و ذلیل میباشد اصل حقیقت و سعادت دو جهان فقط تا بعداری سابطه و بسته ست و محبوب محمد مصطفی (ص) متابعت اسلامی احکام به جا آوردن و رواج کفر از بین بردن و یک ثابت کردن و دوم رد کردن میشود.

مکتوب 276 صفحه کتاب 25 بیانات محکّمات و مشابّهات علمای راسخین حق تعالی در کتاب خود دو قسم فرمان صادر کرده یک محکّمات دوم مشابّهات اول قسم علم شریعه احکام است و دوم قسم حقایق اسرار علم مخزن است و آن اسرار تاویل در علمای راسخین به غیر به دیگر اشخاص خبر ندارد.

مکتوب 289 صفحه 75 بیان الله تعالی حمد است و در قضاء قدر اسرار به خاص مسلمان ظاهر کردن و عوام مسلمان آن اسرار نشان ندادن که در راه گمراه نشود

و راه راست بی راه نشود و اکثر خلق حیران و گمراه میشوند و مثل که اکثر دیده
میشود که خیال باطل هم غالب است و جبر قائل است.

مکتوبات امام ربانی عهد استثنائی (روح آن کتاب است که گروهی که به انبیاء و اولیا قابل باشد این مکتوب برای است سزاوارست قبول، اشخاص جامع اکالات مثل مثل است. مکتوب
165-75-44 اشخاص بدعتی و جهالت و کمزری است.

اول هم اسلام غریب بود و آخر زمان هم اسلام غریب شود اول اسلام غریب بود و هر طرف زلالت و کمزری گزید و هر طرف نوشیدن شراب بود هر طرف قتل و زناکاری نمود
میکرد و هر طرف صدای شرک بدعت بود و هر طرف جنگ و دشمنی به اصحاب کرام بود و سرکشان دین نیامد بودند

خارج یکست قانون شرعی و حکومت شرعی غایت کننده را میکنند به مثال حضرت عمر فاروق خلافت شان خارج غایت کرد حضرت عمر فاروق به شهادت رسانید خلافت شان
ختم نمود حضرت عثمان غنی و حضرت علی شیر خدا را غایت و شهادت رسانیدند. و علامه در آخر زمان مردمان که اذاعت توحید و اله و ایل قرآن و حدیث مشهور به غیر متقدمین و بیابان
و امشایان ستمگر را با حق پسنداند و بی دینی را دین میکنند بدعت را عدالت میکنند و مسلمان را شرک میکنند زیادت و تعدد است راست میکنند و مسلمان را کافر میکنند و هر طرف
قتل کفر است و هر طرف زنا شراب است و هر طرف قتل و زنا کاری است و هر طرف صدای شرک بدعت است و هر طرف عدا دشمنی به مسلمانان پاک است و سرکشان
دین هم مشهورهای با حق پسندند و پیروان خارج مشهور به اذاعت و توحید سنت و ایل قرآن و حدیث را قبول دارد و غیر آن را شرک بدعتی است و آن فیصله ابو بکر صدیق قبول ندارد و
حضرت عمر فاروق قبول ندارد و فیصله حضرت عثمان قبول ندارد و حضرت علی شیر خدا فیصله قبول ندارد و فیصله چهار امام مآسب را قبول ندارد و بیاید نام نهاد مسلمان در قرآن و حدیث
بدر اختیار آید است که حرام بیاید نام نهاد مسلمانان گوشت مگ و خر و پتک و غیره حرام بخورد قرآن حرام ذکر است امام چهارم مآسب ذکر کرده و آن هم انجمنان و جاسوس بریتانیا است
و آند دشمن اسلام است اگر بنت و جهنم نبود و همی دشمن مسلمانان نبود اعلان به عام مومنین و مومنات خصوصاً خاص اولیاء الله به فیسوک غلام حضرت غلام غازی مرو میدان و
فیسوک حاجی جب خان مزاج و صیفت را دیدید و از این گروه همراه جان خود فرزندان خود را حفظ کنید که در باطل مثل زحر بل است و علیه حق جنتی است عقید باطل جسمینی
است اگر کسی که عاقل باشد حاجی جب خان خوب گفته که تار حقیقت بسیار شیرین است و به باطل قائل سلاما. اگر حق نمون قانون شرعی حکومت اسلامی بود مسلمان باید بپناه بیایند
سر بر سر نیاید بخاطر آنکه امام اعظم صاحب (روح اب) تمام هر سر بر سر نشسته است به خاطر از الله متعال که حاضر و ناظر است جایگزین و بگفتن حج عرب به سرشان بود.
آن شخصیک حق را به اولیای باطل باطل مازد و باطل را به اولیای حق حق مازد و شریعت است. و دره شریعت کفر است.

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على خير الانبياء
والصلاة والسلام على سيد المرسلين والصلوة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين

إظهار أحوال خودی خواهند آمد است که سئول ایشان با حاجت مقرون گردد

مکتوب بیستم چهارم

بسیار است و تقابست پناهی شیخ فرید صد دریافت در مدحی خیر البشر علیه و علیٰ آله الصلوة
والسلام و در بیان آنکه تصدقان شریعت او خیر الامم اند و مکتوبان آن بدترین نبی آدم -
و در ترغیب بتابعیت سنت نبویه و علیٰ آله الصلوة والسلام مرحمت نامه گرامی مداحی
و راعی از مرید شرف و رو یافت بمطالعہ آن مرفعت گشت لله للکلمه سبحانه و المنة که
میراثی از فقر محمدی علیه السلام الصلوة والسلام و اللیات بدست آورده اند که محبت فقر و ارتباط با ایشا
نتیجه آنست نمیداند که این فقره بے سر و برگ در جواب آن چه نویسد مگر آنکه فقره چند عبارات
عربی با ثور و فضائل خدیو بر گوار ایشان که خیر العرب است بنویسد علی علی بن الصلوة
انتها و میر الخلیات آنکه آن و آن سعادت نامه را وسیله نجات آخروی خود سازد و آنکه مداحی او

اسم علیه الصلوة والسلام الخلیة نماید بلکه مقولہ خود بان شاید ترجمه بدست

<p>شعر - سخن نین من متووم ذوات محمدی ا لکین باسم احمد بستوده ام سخن ا پس میگومم و از خدا ای پاک عصمت میجوهم و توفیق میجوهم که هر اینده محمد رسول الله بتر و بهتر و بزرگترین فرزندان آدم است و بیشترین مردم است از روی تابعان روز قیامت و بزرگترین پیشینان و پسینان است نزد خدا</p>	<p>شعر ما ان مدحت محمد ا بمقالی لکین مدحت مقالی محمد فاقول و یا لله سبحانه العصمة والتوفیق ان محمد رسول الله سيد ولد آدم واكثر الناس بعدا يوما القيامة واكرم الاولين والاخرين على الله واول من يخلق عنه القبر واول شافع واول مشفع</p>
--	---

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على خير الانبياء
والصلاة والسلام على سيد المرسلين والصلوة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين
بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على خير الانبياء
والصلاة والسلام على سيد المرسلين والصلوة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم



والمعرفت

در معرفت اولی الامر علی بن ابی طالب ...

وَأَنَا أَوَّلُ النَّاسِ خُرُوجًا إِذَا
بُعِثُوا وَأَنَا قَائِدُهُمْ إِذَا
وَأَنَا حَاطِبُهُمْ إِذَا أَنْصَتُوا وَ
أَنَا مُسْتَشْفَعُهُمْ إِذَا حَبَسُوا
وَأَنَا مُبَشِّرُهُمْ إِذَا يَبْسُتُوا
الْكَرَامَةِ وَالْمَفَايِصِ
يَوْمَئِذٍ بِيَدِي وَلِوَاءِ الْحَمْدِ
يَوْمَئِذٍ بِيَدِي وَأَنَا أَكْرَمُ وَلَدِ
أَدَمَ عَلَى رِجْلِي يَطُوفُ عَلَى الْفِ
خَادِمٍ كَأَنَّهُمْ بِجَنْ مَكْنُونٍ وَلَا إِذَا
كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كُنْتُ إِمَامَ النَّبِيِّينَ
وَحَاطِبُهُمْ وَمُصَاحِبَ نَحْوِ عَشْرِمِ
عَبْرَ فِخْرٍ لَوْ كَلَّمَ لِمَا خَلَقَ اللَّهُ نُبْحَانَ
الْخَلْقِ وَلَمَّا أَظْهَرَ الرَّبُّ بَيْتَهُ وَكَانَ
نَيْسِيًا وَأَدَمَ بَيْنَ الْمَاءِ وَالطَّيْبِ -

تشریح نماه بعضیان کے درگروہ کہ دارچین سید میثروہ پس ناچار تصدیق ان پنجین
پیغمبر سید البشر علیہ الصلوٰۃ والسلام خیر الامم باشد گنیم خیر امتہ آخر حجت نعت سید
وقت ایشان ست و مکذبان او علیہ الصلوٰۃ والسلام بدترین نبی آدم الاکثر ارب
کنند کفر او فنا کا نشان حال ایشان ست تا کلام صاحب دولت را با تباع

در معرفت اولی الامر علی بن ابی طالب ...

در معرفت اولی الامر علی بن ابی طالب ...

مکتوب ہفتاد و نهم

تیز پریمیہ زابدیج الزمان صدوریائتہ درمخیرتض برتنابت سید کونین علیہ و علی
 الہ الصلوٰۃ والسلام اولاً بتصحیح عقائد و ثانیاً بہ استن احکام ضروریہ فقہیہ و در بیان آنکہ
 از حق سبحانہ و تعالیٰ بوسیلہ یا بوسیلہ اورا تعالیٰ سے باید طلبید کہ تمکلاً اللہ سبحانہ
 و عما قالہ تقدیر سعادت و آرزین منوط بتابعیت سید کونین است علیہ و علی اللہ الصلوٰۃ
 والسلام الخیرات آمہما و آنکہ ہا برنجیکہ علماء اہل سنت شکر اللہ تعالیٰ سغیم ہم بیان فرمودہ اند
 اولاً تصحیح عقائد بمقتضائے آرائی صائبہ این بزرگواران باید کرد و ثانیاً علم حلال و حرام
 و فرض واجب و سنت و مندوب و بیلح و مشتبہ حاصل باید نمود و علم بمقتضای این علم نیز
 در کار است بعد از حصول این دو پنج اعقاد و عملی اگر سعادت آرزئی مد فرمایید نظران
 عالم قدس سیر آید و یکد و ہما خذ القنایہ دنیا سے ہونی کرائی آن نمیکند کہ آن را اد
 مطالب شمرند و حصول مال و جاہ اور از مقاصد انکارند بل بندہ مت باید بود و از حق سبحانہ
 و تعالیٰ بوسیلہ یا بوسیلہ اورا تعالیٰ باید طلبید بصرعہ کار نیست و غیر این ہمہ ہیج چون
 التفات نمودہ ہمتی خواستہ اند کثیراً لکم سالماً و غافلاً لجمعت خواہند نمود اما یک
 شرط امرعی دارند و ان وحدت قبلہ توجہ است قبلہ توجہ را مستعد و ساختن خود را و تفرقہ
 انداختن است مثل شہور است کہ ہر کہ بجا ہمہ جا و ہر کہ ہمہ جا ہیج جا حضرت حق سبحانہ و تعالیٰ
 بر جاوہ شریعت مصطفویہ علی صاحبہا الصلوٰۃ والسلام و الخیرات و استقامت کرمت
 فرماید و السلام علی من اتبع الهدی و الذر من متابعۃ المصطفیٰ علیہ و علی اللہ
 الصلوٰۃ و الخیرات

علمی ہا
 مسلمانین کے لئے
 علم فقہیہ و اسلامیہ
 ہیج ہونے چاہئے
 تصحیح عقائد
 سنت و مندوب
 بیلح و مشتبہ
 حاصل کرنا
 علم حلال و حرام
 فرض واجب و سنت
 و مندوب
 بیلح و مشتبہ
 حاصل کرنا
 علم حلال و حرام
 فرض واجب و سنت
 و مندوب
 بیلح و مشتبہ
 حاصل کرنا
 علم حلال و حرام
 فرض واجب و سنت
 و مندوب
 بیلح و مشتبہ
 حاصل کرنا

اولین و آخرین **عَلَيْكُمْ عَلَى آلهِ الصَّلَاةِ وَالتَّسْلِيمَاتِ** بسر برده شود امید نجات ابدی است
 و این پنج ذریعہ سرچ است هر که باشد و هر عمل خیر که بکند **محمد عربی کابروی** هر دو سراسر است
 کیسکه خاک و درش نیست خاک بر سر او به حصول دولت عظمی متنابت است متون بزرگ کلی
 و نیاوی نیست تا و شواز ناید بلکه اگر زکوٰۃ مغروضه مثلاً مووی شود حکم ترک کل دارد و رسم
 وصول حضرت چہ مال مزکی از ضرر بآمد است پس معالجہ وقع ضرر ز مال و نیاوی این پنج زکوٰۃ است
 از آن اگر چه ترک کلی اولی فصل است اما داسے زکوٰۃ هم کار آن میکنند آسان نسبت
 به عرش آری فرود و رزق پس علی است پیش خاک تو دہ پس لازم است کہ بگلی هست و ایتان
 احکام شرعیہ باید صرف نمود و اہل شریعت را از عمل و صلحاً تعظیم و توقیر باید داشت و دور
 ترسیدن شریعت باید کوشید و اہل ہوا و ہوس را از دلیل و خوار باید داشت **من ذکر صلح**

من حال اولی نبی محمد صلی علیہ و آلہ وسلم است
 در سلسلہ پنج ذریعہ سرچ است
 کیسکہ خاک و درش نیست خاک بر سر او
 و نیاوی نیست تا و شواز ناید بلکه اگر زکوٰۃ
 وصول حضرت چہ مال مزکی از ضرر بآمد است
 از آن اگر چه ترک کلی اولی فصل است
 بہ عرش آری فرود و رزق پس علی است
 احکام شرعیہ باید صرف نمود و اہل شریعت
 ترسیدن شریعت باید کوشید و اہل ہوا و ہوس
 را از دلیل و خوار باید داشت

بَدْعًا فَفَدَّ أَحَاَنَ عَلٰی هَذِهِ الْاِسْلَامِ وَ الْفَاكِرَةِ وَ الشُّمَانِ خَدَائِي سَرَّ جَلِّ نَدُو شَمَانِ سَوَّلَ
 عَلَيْكَ عَلٰى اِلٰه الصَّلَاةِ وَ التَّسْلِيمَاتِ وَ شَمْنٌ بَادِعُ وَ وَرُقْلٌ وَ خَوَارِي اَيْشَانِ مَعِي بَادِعُ
 وَ بِنَجٍّ وَ جِهْرَتِ بِنَادٍ دَاوَ اِيْنَ مَبْدِ و لِتَانَ رَاو مَجْلِسِ خَوْرَاهِ بِنَادٍ دَاوَ اُنْسِ بِنَادٍ نَمُو و رَاہِ
 شَدَّتْ وَ غَلَطْتَ رَا بَا اَيْشَانِ مِشِ بَادِعُ و مَہَا اَمَنْ و رَجِ اَمْرَسَ بَا اَيْشَانِ رَجُوعِ بِنَادٍ نَمُو
 وَا كُفْرًا صُرُوْرَتِ اَقْدَمَ و رَزَنِكِ تَصْنَاةَ مَاجِبَتِ اِنْسَانِي كَبْرَه وَا ضَاطَرًا قَضَاةَ حَاجَتِ
 اِيْشَانِ بَادِعُ نَمُو وَا مَيَاةَ بِنَجَابِ قَدَسِ جَدِّ زُرْكَوَارِ شَا عَلَيْكَ عَلٰى اِلٰه الصَّلَاةِ وَ التَّسْلِيمَاتِ
 مِيرَا نَدَا مِيسَتِ اَكْرَامِ اِيْنَ رَاہِ رَفْتَهَ نَشُو و وَصُولِ بَانَ جَنَابِ قَدَسِ شَوَارِ اَسْتِ يَهْتَاةَ اَيْشَا
 تِ كَيْفَ الْوَصُولِ اِلٰى سَعَادَ و دُونَهَا ۝ قَلَّلَ لِلْبَالِ و دُونَهَا سَحِيوُ و زَبَا و ہِ چہ بِرَامِ
 نَا يَسَّ اِنْدِ كِے مِشِ تُو كَقْتَمِ عَمِّ و لٍ مَرَسِيْدِمِ ہ ہ ہ اَز رُوہِ شُوِي و رَنہِ نَخْنِ بَسِيَارِ اَ بَسِيَارِ

من حال اولی نبی محمد صلی علیہ و آلہ وسلم است
 در سلسلہ پنج ذریعہ سرچ است
 کیسکہ خاک و درش نیست خاک بر سر او
 و نیاوی نیست تا و شواز ناید بلکه اگر زکوٰۃ
 وصول حضرت چہ مال مزکی از ضرر بآمد است
 از آن اگر چه ترک کلی اولی فصل است
 بہ عرش آری فرود و رزق پس علی است
 احکام شرعیہ باید صرف نمود و اہل شریعت
 ترسیدن شریعت باید کوشید و اہل ہوا و ہوس
 را از دلیل و خوار باید داشت

مصدقہ مسلمہ اللہ تعالیٰ
 بسم اللہ الرحمن الرحیم
 الحمد لله رب العالمین
 الصلوة والسلام علی رسولنا
 محمد و علی آلہ الطیبین الطاهرات
 الذریعہ ہدیہ الی صراط مستقیم
 الباقی جہنم

مکتوبات امام ربانی صدها ثانی (روح آن کتاب است که گروه که بر انبیاء و اولیا قابل باشد این مکتوب برای است سلسله مقبول، اشخاص جامع اکالات مثل مثل اصل است. مکتوب
313-290-243-221-168-66 یا به حکم یک کشور مثل محمود خزوی باشد فرمان غامری و باطنی داشته باشد.

علا طریقه تشبیه به واسط حضرت ابوبکر صدیق منسوب است و قیقت بلند دارند و درین طریقه با برتری دارد و طریقه تشبیه که نسبت ما از طرف رحمت للعالمین منسوب است و از نام گفته زیاد
 تعجب آن است که طریقه تشبیه نهایت در ابتداء درج کردن و طریقه تشبیه یعنی طریقه اصحاب کرام است و ریاست و مجاهدت در مقابل نفس عار و تا احکام شرعی و التزام متابعت سنت سید
 طریقه اصحاب کرام را مخصوص است که این اولیاء الله بزرگواران اول صحت در لعلمین میسر شده که اولیاء الله هستی، بهترین قرون قرن قح سحاب گفته، قیاس کنی زسمن و بعد مراد که این
 بزرگواران اول صحت محبوب همان محمد مصطفی (ص) میسر شده و بواسطه الزام سنت است و سنت سید لازم کردن و از به امتیاب نهد که در حدین یک کنگ گوشت است که آن قلب
 ساک است که آن قلب دیگر است که آن اصلاح شمه نام بدن اصلاح است. دوام ذکر الهی تعلق دارد و دیگر الهی مشمول شدن بار بار الله الله گسستن خاطر آنکه ذکر الله فرض من قبل کل
 فرض که در ولایت اولیاء الله و درجات خاص طور به ولایت مهدی معاد ولایت سرگذرده قم است ولایت اولیاء الله صغیر که بر این منبر ان، و علیا است ماکو ولایت است. ولایت که در تمام
 کالات زیاد دارد و تمام مقامات نسبت ثبات است و نسبت در تمام نسبت با برتر است و تعلی ذات پاک الله به اکثر مشایخ به نژاد الله تعالی بارگاه تمام جانب به مثل برق سرعت یکسره طریقه تشبیه
 ، صوفیه، فقا و متابعت ذات پاک است و نیز ضروری میباشد بید انخاص صورت کیر و تعارف در بر بزرگان نسبت همین حضور تشبیه است و نسبت به تشبیه به حضرت خواجه کان عبادت از این
 حضور تشبیه است این حضور را حضور بی صیب بیکونه غیر حضور بی نوع عبادت فرض و نقلی قبول نشود بخاطر اینکه لاسلوت الا حضور القلب و تشبیه بلند دارد باقی تمام طریقه مشایخ فضیلت دارد
 ز مثل تشبیه، تشبیه هر بواسطه فنا و تاملک جذب و تجلیات به عورات سیده و مراد از آن همین قرب الله است و طریقه عالی تشبیه نسبت با حضرت ابوبکر صدیق منسوب است و نام اصحاب از
 پشیمبر طریقت پست کرده بود از آن وقت الی وقت حاضر جائز و منکر از اصحابان سنده و محبوب مصطفی (ص) بهم ولی بود هم نبی ولایت به طریقت تعلق دارد و نسبت به شریعت و ارث رح
 لعلمین آن است که هر دو علم داشته و کامل وارث است اگر در شریعت حصه دارد و در طریقت حصه ندارد آن را نیم وارث بیکونه فوق دیگر نیامات اشاره به مکتوب (66-168-
313-290-243-237-221 میباشد.

مکتوبات امام باقر علیه السلام فی احوال آن کتاب است که هر گروه که بآیند، او ایامه قابل بشد این مکتوبات برای است سلسله متوال، اشخاص جامع الکلمات مثل مثل است.

کتاب (302.292.287.285.113) علقه داکرین او ایامه، امام باقر علیه السلام، و بعد در قس علقه داکرین حرسلان نظیر این مکتوبات خود را بشد که در کدام را در این است برای
مومنین و مسلمانان که در خیرت عقیده اند که خیرت ستر است جذب، و بعد در قس آن به تمام اطلاق دارد و پیوسته است با او ایامه، بهتر از صد سال عبادت بی ایمانی در صد سال عبادت کند و سینه و قلب او را
و روح سرخشی اشفاقان فیض او را که سینه سینه تعلق دارد آن عاقلان از آن خبر ندارد، عالمان بی عمل جذب و بعد در قس علقه را عمل شیطانی میکنند که این خود ضرورت دین را انکار کرده است، امام باقر علیه السلام

99 اسم مشهور در یک نام امام اسم اعظم است موجود الله، مطلوب الله، سبوح الله، تسبیح الله و در ایشان از امام طلب خویش را بنام خود را میخواند این لازم است یک مثال اول شد عالمان شیراز
دلی را که از چوب پوست بر ساخته میشود که عمل شیطانی است و تعداد مردمان و تعداد زمان به صدای آن جذب و بعد در قس می نماند آن را عمل شیطانی میکند و در حقیقت از خیرت عقیده سبک است و اهل پاک
داکرین را شیطانی میکنند از راه عاقلان و مشفقان یکایک مترین و حتی امام خیر ندارد مثال مثل دیگر مومنی و دشمنی که بگوید که حق و حجت دارد و عاقلان و ترویج بلیغ این سخن حجت را داد که در دنیا نماند و هر
عالم که در خیرت مثل نباشد مثال بلیغ است و مثال مثل دیگر که یک کلام را چند عالم که در آن خبری خوردن - عالم اول غذا را نماند و بگوید بخام است و عالم دوم غذا را نماند و بگوید شیرین است و عالم
سوم غذا را نماند و بگوید بی مک است عالم چهارم غذا را کافلا نماند و بگوید صحیح است - و در عالم دیگر که به از داکرین بی خبر بود و خیرت مثل نیست و خیرت دارد و بنام نظر نشان باطل و باطل است

مکتوبات امام باقر علیه السلام فی احوال آن کتاب است که هر گروه که بآیند، او ایامه قابل بشد این مکتوبات برای است سلسله متوال، اشخاص جامع الکلمات مثل مثل است.

شریعت در حقیقت عبادت است غیر شریعت خیرت اها و نذرت است.

خداوند آن که عالم که تمام زنده بود و خودشان هم مرده باشند همین عالمان بی عمل از خارج حجت نمایند همین غیر متدین بی دین عالمان مثال طریقت انصاف و آن نم وارث است بگذرد مومنی عمل وارث
دارد آن عالمان فعلی که در پاکستان خود را از یک تحلیس مکتوب که هر کس قتل و قتل بنام در عمل 40 سال - میلیون دشمن را شنید نمونده و ناموس می شد او کاست آید که امام مکتوب فروش رسانید چه شده
باید جلد باشند و حقیقت این عمل نداشت - اسلام نبود بلکه نداشت - پیوسته تعداد است پیوسته تعداد مومنی اسلام داشت و مشهور به اخوان المسلمین بود و حقیقت اخوان المسلمین بود و هر قتل غیر حق را به حق شریعت دیدن و
نذرت و آن دشمنی میکند که در آن حد قوی از آن سلب شده از آن عالم و نامبری قبادش قبول میشود آن تفرقه از اول غلت است مرکز در حقیقت - غلت می نشد تفرقه نداشت است و عذاب برتر از
تفرقه نیست تفرقه حقیقتی و عقیده عملی است - آینه هر یک تفرقه قتل و قتل - هم اطلاق نیست - نیم اهلان پشت زده آن قتل و قتل در نظر و نماند و قتل - مثل حکومت عربستان سعودی که عدالت نمائی -
ذوب شهری باسوس انگلیس از بین برده آن گروه که در خارج به اساس است در سر بر همان قتل و قتل - بر چشم سر دیده و بنام که شهادت کتب با هم در نظر ندارد و درین جمهور آن شخص که خارج، او این از آن مرجع توبه
میکند از آن خبر باشد - مثل خود فتوی سواد قوم نه مکتوبی است نام نهاد اسلام مکتوب که همان حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم بود و بی نوبت - شریعت تعلق دارد و خیرت دینی - و ایلات تعلق دارد که در آن عالم
نام نهاد و مکتوبات فوق ندارد - شریعت عالمان بی عمل و همین اشخاص ولایت دارد مکتوب (48.33.53) این او ایامه را ثبت کرده - به عاقل یک دلیل پس است امام باقر علیه السلام تمام قرآن ختم نموده در هم کم
است

مکتوبات امام باقر علیه السلام فی احوال آن کتاب است که هر گروه که بآیند، او ایامه قابل بشد این مکتوبات برای است سلسله متوال، اشخاص جامع الکلمات مثل مثل است.

کتاب (255-186-80-48-53-33) ایمان عالمان بی عمل و عاقلان حقیقت جاهل و جاهلی و مومنی اسلام باطل و باطل است هر قانون از خود شروع دارد
قانون اساسی، قانون و مکتوبی، قانون حقوق بشر و قانون زن نام نهاد متعلق بشر زمان باشد چنان یک زن در ایوان پیش بی بی سی اعلان نموده که من برای دو شخص صلاح کردم هر دو بی وفا بودند

ابابک صحیح کرم یک سید وفادار بود یک هم خشت است و زن هم خشت است قانون و کوراسی و آزادی نسبت باشد که هر دو معنای خود را از زبان است مثال اول در ایوب بی بی می فدا پیش اعلان نمودند که کرام الدین کریم رئیس خدایسین قوتبال افغانسان به در تهاذ نمیی بر تیم قوتبال زنان افغان یک سیون دالر امر بجایی جرید کردید که این خود حقیقت یک اعلان به مرده گوی است.

و قدم اول عام مسلمان داری میمانند و این گل شان دشمنی به مسلمانست و دوم به اساس دولت و پاچگی مسلمان بد جان هم انداختند و این هم علایم دشمنی شان است که این قانون در پشت پرده برایت کشند و شان امحیس است که به عقاید اهل از نام اسلام استاده میکنند و حقیقت به مثل کھیما بود و تعداد افغانستان و نظر دارند که در شکر کابل به چشم سر دیده میشوند و حقیقت قانون امحیس به مسلمانان مثل زهر مثل است اما سناذ نهایت خویش را بر علیه اسلام اوامر میدهند و حقیقت اسلام و کفر نشد یک که از هر دو ضدین در یک جامع نشیند و جمع کردن آن محال است و اسلام عزت و اون است

کتابت ام پانچواست یعنی در آن کتاب است که هر که در دنیا او را به قول باشد این کتابت های است مسو قوتبال اشخاص مانع حکومت مثل مثل است. کتابت های (163-276-289) یکه ماکر یک کشور به اساس کتابت فریبان صادر نماند که دست اسلام باشد زیرا که کفر خوار و اهل شان و اهل حقیقت و سعادت در جهان خلق واری دین اسلام و موجب هم مصطفی اص او با آوردن احکام دین اسلام میباشد و ازین برهان رسوم کفری میباشد. بیکه در ام انیاء و او ایاء الله قابل و عینه دارد و از جودت سلبه صاحب سید سید نظر کتابت عام یعنی اهل کفر خود را ستایند و یک که کتابت های (163-274-259-186) اولات به اشخاص به حق ترتیب شده که در سعادت و کوراسی سر سبزند هر نوع دست از برهان شد حضرت محمد مصطفی اص است و دشمنی به قانونی شریعت است که کتابت های (54-186-255) او کتابت بیان آیت سعادت و مقابله کار بدین و حق تعالی که کتابتند در تمام فواید انوار علم شریعت احکام دست است و دوم عقاب اسرار علم طریقت است و آن اسرار تمویل و مداراتین به غیر مکر اشخاص غیر بار و در قضا قدر اسرار به خاص مسلمان ظاهر کردن و عام مسلمان آن اسرار شان ندانند که در راه راست گمراه شوند و دست بی راه شوند و اکثر خلق را میر این نمون و گمراه کردن است و سناذ کفر و دین نشود و خیال اهل هم طالب است و بهر قول است کتابت های (276-289-266) اعلان بی بی می فدا و سید یک زن که تهاذ و شخص صحیح کرم آن دو شخص وفادار نمود اما یک یک صحیح کرم آن یک وفادار و آدشت نمود و در راست حال خود حقیقت کشید.

کتابت های (80-33-53-48) کتابت 195 سوزین حکومت یکه در شریعت را بر پیش کیم و تارتی و کابانی نصب نموده و اهل اسلام یکه کوراسی و ترس نباشد مانند افسوس و زنان پادشاه حاضر در بران و امیران قوم و وقت حاضر حکومت یکه در 199 دیده و دشمن اهل مذنب نظر نمیدهند. بر دین و امیران برنگان علامت است تا ازین اسلام حقیقی دفاع نمایند تا دوح رحمت لعالین از شرانمی شوند. برای مایل یک دلیل پس است اگر به مجال نام قرآن هم تم تمهید به هم کم است

چونکی بر شان که چونکی دولت را محکم گرفت و بنویسند آزار دست بدهند قتل و قتل هر دو طرف مسلمانان و نظر دارند به سوزیت و بیاد آخرت بر کردن آن ظالمان است و تمام مسلمانان یکه آواز بر بلند که خارجی نماز مالک پاک خارج نموده مثال اشخاصیکه مخالفت صلح بسته نمیخوانند صلح بیاید باز بنویسند که آزادی بیان و حقوق زن ازین زده که آن آزادی زاده امحیس و محمدین است که هر نوع کتار شان مرده است و همان زمان غاصبن سینه که سیلونا زمین حکومتی و شخصی را نصب نموده مثال دیگر شاهان الله عیان نمازی که از طرف اشخاص بی عمل و چونکی پرست از حکومت

گذر رفت و درین سالها تفرقه اندازی نمود و حکومتش را مستول دادند و بعد از آن نگرگشایی صورت گرفت و در طول 40 سال به میلنا شخص بی کت و بار شدت رسانیدند و خیر حق را به حق مترب دیدن و آن اشخاص نذوق است و چکی پرست و دنیا پرست بودند و چکی پرست ستمند و حق را قبول نداشتند و بخاطر نهم متر چکی شریعت محبوب محمد صطفی (ص) را قبول نداشتند و مالیکه چکی حقیقی و آخرت بزرگترین مبرفور میباشند که درازی آن پنجاه سال راه است که بالای شان رسول (ص) نشسته دست راست شان آدم (ع) دست چپ شان ابراهیم (ع) میباشد اندازد. انداره و کرسی های اولیاء بعد بلندی شش ماوراء باشد و موسنان کرسی های شان خشت دروزن باشد بشرط که سمت ستیبه داشته باشد یعنی ستیبه اول سمت اباحت باشد آن ستمند و کتیب اینس اولیائین ص 75 میباشد و مقام اولیاء الله ولایت در چندین قسم است مکتوب (18-21-216-260-301-302) اشخاص ناظفان و نایب خراز دین یله خیر وار شوند. جل و اسلام نیست اگر باشد پروان فرعون و فرودشاد و قدون میباشد و چکی پرست مکتوب (195) یله شریعت به ترقی باشد و در کمزوری اسلام کمزوری صد و صد انوس خاطر مشران و عام مشران و جمهوری وزیران حکومت امیران و بزرگان علایزم است که در وقت حاضر حکومت اختلاف متاید و شنی نماید اهل مذسب اهل نظریه دار و از دین مقدس اسلام حقیقی دفاع قایم که روح رحه لعلین از شمارش شوند و حدیث محبوب بیان محمد (ص) گفته اند که من الحق شیطان الا ترسون شیطان الانس الله من شیطان ابن و محل شیآ فاقه آقفا اصلا علما من طلب العلم الدنیا و بو کافرو من طلب العلم للعبه فوم نافع و طلب العلم للعلوی فو مسلم.

در معرفت

کتاب کلام الاکرام مکتوب شماره

مکتوب شماره ۸۰ تا ۲۵۵
مکتوب شماره ۱۸۶ تا ۲۵۵
مکتوب شماره ۱۸۶ تا ۲۵۵
مکتوب شماره ۱۸۶ تا ۲۵۵
مکتوب شماره ۱۸۶ تا ۲۵۵
مکتوب شماره ۱۸۶ تا ۲۵۵
مکتوب شماره ۱۸۶ تا ۲۵۵
مکتوب شماره ۱۸۶ تا ۲۵۵
مکتوب شماره ۱۸۶ تا ۲۵۵
مکتوب شماره ۱۸۶ تا ۲۵۵

بمیزان فتح احد حکیم صدور یافته در میان آنکه فرقه ناجیه از بهشتا دوسه فرقه فرقه اول است
است و در مکتوبش فرق بسیار و تمایز است ذلک حق سبحانه و تعالی بر جاوه شریعت مصلحت
علی صاحبها الصلوات و السلام علیهم و آلهم و سلم استقامت ارزانی فرماید صرحه کا ذاین است غیر
این همه میسر و هر فرقه از بهشتا دوسه گروه مدعی اتباع شریعت است و جانم نجات خود
مطلب حیرت بخش الکتبه فیهم قریحون نعت وقت شائست اما وسیله که پیغمبر صادق علیه
الصلوات و آله و سلم تا حین انشقاق است مکتوب فرقه واحد نواجیه ازان فرق متعدد
فرموده است آنست الذین هم علی ما کان علیهم و اخفتان یعنی آن فرقه واحد ناجیه
آنانند که ایشان بر طریقه اند که من بران طریقم و اصحاب من بران طریق اند و اصحاب
با وجود کفایت بذکر صاحب شریعت علیه الصلوات و السلام دین موطن بر است آن توان
بود که تا بدانند که طریق من همان طریق اصحاب است و طریق نجات من طبقا اتباع طریق اینست
و پس چنانکه حق سبحانه فرموده من یتولوا المشرکین فقد اذاع الله س اطاعت رسول تعین اطاعت
حق آمد سبحانه و خلاف اطاعت او و الله تعالی حکمیک و علی الوعد و حکم حدیث نیست اولی
و تقدس جماعت که اطاعت خدا می را بحال سلطانه خلاف اطاعت رسول تصور کرده اند
حق سبحانه از حال آنها خبر میدهد و حکم به کفر ایشانان بنماید آنها که می فرماید من یذکر ان
یتذکر ابن الله و رسوله و یقولون انهم من بعض و کلکم ببعض و یذکر انک یتخذون

مکتوب شماره ۱۸۶ تا ۲۵۵
مکتوب شماره ۱۸۶ تا ۲۵۵
مکتوب شماره ۱۸۶ تا ۲۵۵
مکتوب شماره ۱۸۶ تا ۲۵۵
مکتوب شماره ۱۸۶ تا ۲۵۵
مکتوب شماره ۱۸۶ تا ۲۵۵
مکتوب شماره ۱۸۶ تا ۲۵۵
مکتوب شماره ۱۸۶ تا ۲۵۵
مکتوب شماره ۱۸۶ تا ۲۵۵
مکتوب شماره ۱۸۶ تا ۲۵۵

عنه ترجمه است قبول اندر سره در حق تعالی نبوده اینها ایشان است ۱۲

باین ذلک سینلا اذ کلک هم اکثر ذن حقا پس در سخن فیله دعوی اتباع آن سرور
 نمودن علیه الصلوة والسلام و بخلاف اتباع طریق اصحاب رضوان الله تعالی علیهم
 آجمعین دعوی باطل است بدان آن اتباع فی حقیقت عین مصیبت رسول است علیه
 الصلوة والسلام پس نجات را در آن طریق مخالف چه مجال یافت بگویند آنهم علی شقی
 الا انهم هم الکا ذن من مطابق حال ایشانست و شک نیست فرقی که ملتزم اتباع اصحاب
 آن سرور اند علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات اهل سنت و جماعت اند شکر الله تعالی علیهم
 اجمعهم الفیفة الشاجیه چه طاعتان اصحاب پیغمبر علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات
 خود از اتباع ایشان محروم اند کاشیعت و انجوارح و معتزله خود مذمت محاربت دارند و اصل
 بن عطایس ایشان از ملائذه امام حسن بصری است که با ثبات و سطره میان ایمان
 و کفر از امام جدا شده و امام در شان او فرموده اذ کل عتقنا اهل هذا القبا یس سائر الذری العتیه
 و طعن کردن در اصحاب بنی الحقیقه طعن کردنست پیغمبر خدا جل شانها ما امن برسول الله
 من کفر من قبل اصحابه با چه نبش اینها منجر نبش صاحب ایشان میشود و نمود خدا الله سبحانه
 و تعالی این حدیث معتقد است و الشیخ الشریح فی کما را از راه قرآن و احادیث با رسیده است
 بتوسط نقل ایشانست هر گاه ایشان مطلقون باشند نقل ایشان نیز مطلقون خواهد بود
 و این نقل مخصوص ببعین ذن بعین نیست بل کلهم فی القعدله و الصیفة و التسلیم
 سوا پس طعن ایشان آئی و احدی کان ینهم مسلمین طعن در دین است و العیب که
 بالله سبحانه و تبارک و تعالی و اگر طاعتان بگویند که اهرم متابعت اصحاب میکنند لازم نیست که جمیع
 اصحاب را متابعت باشیم بلکه من نیست متابعت جمیع لستنا فیهم استا فیهم و انما لانی
 مذکریم جمیع جواب گوئیم متابعت بعضی وقتے سودمند اند که انکار از بعضی دیگر بآن منضم نشود

عنه ترجمه است قبول اندر سره در حق تعالی نبوده اینها ایشان است ۱۲
 علیه الصلوات و التسلیمات اهل سنت و جماعت اند شکر الله تعالی علیهم اجمعهم
 الفیفة الشاجیه چه طاعتان اصحاب پیغمبر علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات
 خود از اتباع ایشان محروم اند کاشیعت و انجوارح و معتزله خود مذمت محاربت دارند و اصل
 بن عطایس ایشان از ملائذه امام حسن بصری است که با ثبات و سطره میان ایمان
 و کفر از امام جدا شده و امام در شان او فرموده اذ کل عتقنا اهل هذا القبا یس سائر الذری العتیه
 و طعن کردن در اصحاب بنی الحقیقه طعن کردنست پیغمبر خدا جل شانها ما امن برسول الله
 من کفر من قبل اصحابه با چه نبش اینها منجر نبش صاحب ایشان میشود و نمود خدا الله سبحانه
 و تعالی این حدیث معتقد است و الشیخ الشریح فی کما را از راه قرآن و احادیث با رسیده است
 بتوسط نقل ایشانست هر گاه ایشان مطلقون باشند نقل ایشان نیز مطلقون خواهد بود
 و این نقل مخصوص ببعین ذن بعین نیست بل کلهم فی القعدله و الصیفة و التسلیم
 سوا پس طعن ایشان آئی و احدی کان ینهم مسلمین طعن در دین است و العیب که
 بالله سبحانه و تبارک و تعالی و اگر طاعتان بگویند که اهرم متابعت اصحاب میکنند لازم نیست که جمیع
 اصحاب را متابعت باشیم بلکه من نیست متابعت جمیع لستنا فیهم استا فیهم و انما لانی
 مذکریم جمیع جواب گوئیم متابعت بعضی وقتے سودمند اند که انکار از بعضی دیگر بآن منضم نشود

در تقدیر انکار از بعضی متابعت بعضی دیگر متحقق نشود زیرا که حضرت امیر مثنیٰ توقیر و تعظیم خلفاء
 ائمه فضیلتان الله تعالی علیهم اجمعین کرده اند و شاید این اقتداء نیز ایشان را دانسته
 بایشان تبعیت نموده اند پس با وجود انکار خلفاء ائمه متابعت حضرت امیر مؤمنان
 محض افترا است بلکه آن انکار منی بحقیقت انکار حضرت امیر است و در دست صریح هر قول
 و افعال ایشان را و احتمال تقییه را در ماده اسب امده راه وادون نیز از سخنان عقل است محصل صریح
 هرگز تجویز نمی کند کاسد آمد با وجود کمال معرفت و شجاعت تبخیر خلفاء ائمه را حتی سان سلطان
 و از مرد اطهار خلاف آن نمایند و صحبت نفاق بایشان دارند از آنانی که اهل اسلام این قسم
 نفاق متصور نیست شاعت این فعل باید دریافت که حضرت امیر چه قسم نبوی و چه نوع خدای
 و نفاق منتسب می شود و اگر بطریق فرض محال تقییه در ماده اسد آمد مجوز باشد تعظیم و توقیری که
 که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلمه خلفاء ائمه را میکردند و از ابتدا آنها ایشان را
 بزرگ داشته اند چه جواب خواهند گفت آنجا تقییه گنجایش ندارد و تبلیغ حق بر غیر واجبست
 تر تقییه را آنجا راه وادون بزرگ می کشد قال الله تعالی یا ایها الرسول بلغ ما أنزل الیک
 من ربک فان لم تفعل فما بلغت رسالتی و الله ینصیب من یشاء من الناس کفار ینفقند
 که محمد از حق آنچه موافق اوست اظهار کند و آنچه مخالف اوست اظهار نمی کند و می پوشد
 و مقررست که نبی را بر خطا مقرر دشمن با ینست و الا خلفه و شریعت او پدایمی شود پس
 چون خلاف تعظیم و توقیر خلفاء ائمه از آنحضرت بنظر نیاید معلوم شد که تعظیم ایشان از خطا
 متصون بود و از زوال محفوظ بپرسه اصل سخن رویم و جواب اعتراض ایشان را منع تر گویم
 که متابعت جمیع اصحاب و اوصول دین لازم است و هرگز در اصول اختلافی ندارند اگر اختلاف
 است در فروع است و شخصی که طاعت بعضی است از متابعت جمیع محروم است چنانچه

منه تقییه تبخیر
 امکان صرف آن
 من مخالفت تبخیر

تعلیم
 تبلیغ حق

تعلیم
 تبلیغ حق
 تبلیغ حق
 تبلیغ حق

کلمه ایشان متفق است اما شومی انکار را که بردین در اختلاف می اندازد و از اتفاق می
 برآورد بلکه انکار برین اهل انکار بقول اومی رسانده و اینها مبتنی بر شریعت جمیع اصحاب اند که
 کتب الصحابة کلهم عدول او هر یک چیزی از شریعت ما رسیده است و همین قرآن
 از هر صدی آنکه فاسد نمی گشت جمع ساخته اند پس انکار از بعضی انکار است از شریعت
 جمیع شریعت در ماده دیگر مستحق نگشت تکلیف الطهارت والصلوة قال الله تعالی انما یؤمن
 ببعض الکتاب ویکفر ببعض فما جزاء من ینقض ذلک ینکف عن الخیر ویکفر
 الذیاء یوم القیامه یؤدی الی أشد العذاب با آنکه گوئیم که قرآن جمیع حضرت عثمان
 بلکه جامع فی الحقیقه حضرت صدیق و حضرت فاروق اند جمیع حضرت امیر سوای این قرآن است
 پس باید اندیشید که انکار این انکار بی اکتفا بر بی اکتفا می باشد عبادا ای الله سبحانک
 از جهت اهل تشیع سوال کرد که قرآن جمیع حضرت عثمان است در حق این قرآن چه اعتقاد دارید
 گفت در انکار او مصلحت نمی بینیم که از انکار او بدین تمام برجم میشود و چیزی مافیل هرگز تخویر نمی کند
 که اصحاب آن سرور علی و کلیم محمد و آل محمد و اهل بیت آن حضرت بر اهل باطل
 اجتماع نمایند و تقریر است که در روز رحلت آن حضرت سنی و همه همراه اصحاب آن سرور حاضر
 بودند و بطریق و غربت بجهت صدیق بیعت کردند این همه اصحاب پشیمان را بر ضلالت جمیع شدن
 از جمله محالات است و حال آنکه آنحضرت علیه الصلوة و التحیة فرموده که آنچه تمیز است علی
 الصلوة و توقیفی که درایت از حضرت امیر واقع شده است بواسطه آن بود که در آن شوره حضرت
 امیر از آن طلبیده بودند چنانکه حضرت امیر فرموده اند ما نخصبنا الا لک کما نختارنا عن الشیة فی ایشان
 فکفنا ان ابابکر یخیر عننا واطلبیدن ایشان نبی بر مصلحت خواهد بود و کالتسلیة لاهل
 البیت فرموده که ای محمد بن عبدمناف اهل البیت من المصیبة اذ عن ذلک و اهل قاتی که در میان

بسیار است در بیان این که در حدیث آمده است که هر که از حدیث انکار کند...

در حدیث آمده است که هر که از حدیث انکار کند...
 در حدیث آمده است که هر که از حدیث انکار کند...
 در حدیث آمده است که هر که از حدیث انکار کند...



مکتوب و شاد و ششم

مؤلف: میرزا محمد علی رفیق کابلی صدریافته در ترجمه و تفسیر بر تائید حضرت آیت الله العظمی آقا میرزا محمد باقر انصاری

مکتوب و شاد و ششم
تالیف: میرزا محمد علی رفیق کابلی
مطبع: مطبعه مطهریه
تاریخ: ۱۲۸۶

مکتوب و شاد و ششم
مؤلف: میرزا محمد علی رفیق کابلی
مطبع: مطبعه مطهریه
تاریخ: ۱۲۸۶

۴۲
مکتوب و شاد و ششم
مؤلف: میرزا محمد علی رفیق کابلی
مطبع: مطبعه مطهریه
تاریخ: ۱۲۸۶

اکبر بخت ضلالت است...
و قول و انکسار در ترجمه...
و خلافا و اشیدین...
ایضاً حقیقت با...
و نوع است...
و کد و شش...
بیتن...
و طالع...
کن مقال...
الهدی...
الک...
و شاد و ششم

مکتوب و شاد و ششم
مؤلف: میرزا محمد علی رفیق کابلی
مطبع: مطبعه مطهریه
تاریخ: ۱۲۸۶

والمعنى

٤٢

أَلِكَلِّمْ قَائِلُهُمْ كَالْبُحْرِ بِأَيْهِمْ لَقَدْ نَبِهَ أَهْتَدَ نَبِيْرًا مَّا الْقِيَاسُ وَالْإِجْمَاعُ فَذَلِكِ
 مِنْ الْبِدْعَةِ فِي شَيْءٍ فَإِنَّهُ مَطْمَئِنٌّ لِعَنْهُ النَّصُوحُ كَأَمْثَلِ أَمْرٍ نَبِيْدٍ فَاسْتَبْرَأْ يَا أَوْلِي
 الْأَبْصَارِ وَالسَّلَامَةَ عَلَى مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى وَالزُّمْرَةَ مُتَابِعَةَ الْمُصْطَفَى عَلَيْهِ السَّلَامُ وَالرَّبِّيبِ وَالنَّبِيِّمَا

لعلنا نعلمت به فقلنا
 ايضا وصحت فالر من فضائل
 عندنا ان كل من فعله في يوم
 واوله في حاله بالانجيل في يوم
 اعني في يومه في يومه في يومه

مکاتبات امام باقر علیه السلام فی احوال ارجح آن کتاب است که حرکه و کوه به بنیاد، او ایضا قابل باشد این مکاتبات برای استسلاست قبول، اخصاص جامع الکلمات مثل مثل است.

کتاب 267-268-266 ایله به اساس کتب باقریان صلا که که خدمت اسلام بکنند به کفر.

ایله درین جمهور عادل مثل محمودی نژادی باشد اگر درین جمهور بالای یک و نیم متر جان خوش شریعت را تطبیق نگیرد چهل بالای حکمت شریعت را تطبیق نگیرد وزیران، قاضیان، کاتبان، و امثالین، مامورین که درین راستا باشند می معلوم میشوند و درین حدس اسلام به سلطان درین مذهب یک قبضه کتبه و از یک قبضه کم کردن حکم ترشیدن را تار و کوه در غیر ترشیدن ریش بود آعدن سین خاستان و خاجران و مشاء، و توفیه کاه و میانه و مشابست به یوده نصادق قانون احمیس عمل کردن است و آن علایم و دست با احمیس و عمل نمودن خلاف شریعت و دشمن به شریعت موجب همان محمد مصنی اص است اگر شایه شریعت به غیر از شریعت قاطبه ترشیدن ریش در شریعت منع است.

ایله 124000 پنجم راهت نایم و برای ترشیدن ریش آسان آرزو نمانیم و روی مبارک محمد رسول الله ص بر حرکس کران باشد اعلان بیلد ریش ترشیدن منع است و اگر منع نشود آن فاسق، فاجر و خودشان مردود و کتله شدن هم مردود است و نمانیکه از چهار امام ما واجب و این با دو سوال شد یک به دیگر نظر بستر و اوند.

به عور مثال از چهار امام ما واجب سوال شد ریش بندن فرض است یا واجب امام شافعی جواب داد فرض است چون 124000 یا سب ریش را تراشیده به این اساس فرض است. امام مالک جواب داد واجب است چون یک پنجم از یک قبضه 4 انگشت کم کرد و این دلیل واجب است. امام احمد بن حنبل جواب داد سنت است چون من است محمد مصطفی ص استم آن نزد کار ریش بندن من هر یله تراشیم و به سین دلیل سنت است. امام اعظم حنفی پنج انگشت دست را نشان داد از امام اعظم پرسید دلیل چیست گفتند اگر یکی از این انگشتان کم باشد دست عمل معلوم میشود یا سه پنجه کامل باشد به سین دلیل گفتند که اگر ریش را تراشیم چه می شود.

چنان میسر زلفت یا دست معلوم میشود مرد در ریش و حدیث ائمه میگوید که در حرکه که توبه فی داین است آن را فوراً انجام دهید و حرکه که در آن عذاب فی داین است به آن عمل کنید و حدیث باطل خوارج بی منق و عزت دیگر سلطان درانی نماند اگر به این نسبت عمل نماند دست به دست آید و وقت شان تیر شود.

از طرف حاجی حبیب خان قوم احمدزی موافق به زبان و مصرع حاضر

به عاقلان یک دلیل بس است به جا علان اگر قرآن را نغم کنی بازم کم است.

کتابت علم بانی عهد است ثانی ارج آن کتاب است که هر که در دنیا آید او باید اولی قابل باشد این کتابت برای است سلسله متوال، اتماس جامع الکلمات مثل مثل است
 فی سبکی غازی مرویدان مولوی و علی بن مطلق غلام حضرت غلام (00921338718434) که علیه همین در مورد ساخته. به تعداد (944) تقریر بر سبکی و اصل 32
 بی بی سبکی میباشد.

پنجم بر علم سلام میزاید علیه نایب آینه که به نقش اصحاب کرام پاکیزه دارد. و در ادبی راجع پاکیزه است (از کتاب کفر) ضریح راجع مترب چون نذیق یعنی گوید آخرت توبه اش قبول نشود.
 ضرورت این را قضا نکند شدن کافراست.

ششمین دو ماده است که تعداد آن زیاد است و جواب میدهد گفت که گوشت که گوشتی زیاد است ماد هر که زود کم است و آیین زیاد است ماطلاکم. و عاقله زیاد است اما ساجد کم. عام سخنان زیاد است اما خاص اخاص
 انبیا کم است. عام مسلمین زیاد است اما خاص اولیا الله کم است.

این دنیا برای آسمان است و جنگ کافران و مظلومان است کافران خوارچ جزینان و مظلومان مسلمان یعنی است. و کسانیکه خوارچ را در آفتابان آورده و حیات میکنند 600000 زبان را برود
 ساخته و باقی هم 600000 یا سر را بی سر و سنان کرده و همین مردان از خیر هم بر ترسند عذاب الهی و چشم آفتاب ساز میکنند.

سودا قوم نه مظهر قوم و نمانین قوم خیانت کار قوم است کسانیکه خوارچ را در آفتابان آورده.
 به تعداد سینه است انت فی انت انت است سیمون مرکن است به کسانیکه پشت پرده خوارچ کار میکنند.

کتابت علم بانی باقی (127) هجرت و (103) هجرت شرح و توفیق طلاب الصوف فن الذکرات بید به حرفه زبان ترجمه شود که سخنان از قده خوارچ و در اصل نبات باشد. سودا قوم کمی
 است که نه مظهر قوم است.

گنبد از یک پنجه را که از نام پنجه بران افکار کردن است و بجز زن مسلمان بالای شان طلاق است. از یک ولی الله افکار کردن از نام اولیا. افکار است و زن مسلمان بالای شان طلاق است جل و
 اسلام نیست اگر باشد پیروان شاد. نروود فرعون است.

الساکن من ائمت شیطان الاخرسون، شیطان الان اشد من شیطان ابن و عمل شیطان آقا و آقا المصطفی

اگر شخصی کمی جوید است.

غازی مرویدان مولوی غلام حضرت غلام و سبکی کت (32) بی بی کلا تقریر نموده که (72) کرده و فرق بی علیه و باطل را ثابت نموده و بچکن غازی مرویدان مولوی ضیاء الله ارج ۱۹ مورد
 الفتوحه دست تقریر نموده (72) کرده و چندی را ثابت نموده است.

عاجی حب مان الله به السلام از قوم احمدی سید خوب کت اگر به نصیحت ماعل کند.

باز آن زنی که وقت از وقت بگذرد باز آن وقت انوس ارزش ندارد.

گنبد این در نما را قبول نمی نماید و عالم جائل است سلام بر آفتاب.

اصح میفرماید تمام ارجاع صفت استاده شده و برای نشان گذاشته است بر کلمه تمام ارجاع گفته قلوبا گفت بیخ قلم آواز داد یک گروه در دین و به قلب گفت آن صادق مسلمان است دوم گروه در دین و به قلب گفت که نیتی و آن فاضل کافر است سوم گروه در دین گفت که نیتی به قلب گفت سستی آن را و حالات حرکت مسلمان سیمید چهارم گروه به قلب گفت که نیتی به زبان گفته استی و در حالت مرگ بی ایمن میروید هم گروه سکوت اختیار کرده علامه اش را نسبت که با مردم گروهی با مسلمان مسلمان و با کافر کافر است از منافق میگویند. مرناقی در اقرار کافر میکنند و دین شیرین و به قلب تعریف میباشند اصح علم قدیم داشت هر عمل انسان را اصح میدانند که در آن حال و در آن ماه و در آن روز و در آن وقت این عمل را اجرا میکنند و اتمیده آری بنده که شکر کار نیک اجر و کعبه به طراب است آیت شریفه و الله عظیم و ما تعلمون و ارجاع سنگین پریشان بود که شکرین و منافقین و کفایین ارجاع با صفتی از ارجاع با خوشحال بود اصح گفت در سوال تمام ارجاع با برام جواب بگویند رب شماستم؟ زیست زیبایی و زیست دنیا را برای نشان دادن و او و صیوت آخرت را هم که کدش را انتخاب میکنند و آن وقت شیطان نفس عارده شیطان در آید و داخل شود و آن حالت از پیش در دنیا داخل شده ظاهر آنکه برای سازود و آن حالت 26 بنده آواز گرفته و زحمه ارجاع با سنگین شام شده و ازین آن است که آواز ساز و سرود میس قول کرد (2) آواز شیطان حسن پرتی قول کرد 3- آواز میس بر اوستی را قبول دار شد (4) آواز میس شراب نوشی قول کرد 5- آواز شیطان به عت قبول دار شد (6) آواز میس ترک سلامت را قبول دار شد 70 آواز میس ترک جامت قبول دار شد 8- آواز شیطان اسباب سرود قبول دار شد (9) آواز میس و خلعت قبول دار شد (10) آواز میس و خود پندار قبول دار شد (11) آواز شیطان قبول دار شد (12) آواز میس از حرص دنیا قبول دار شد (13) احمد و یاکاری قبول دار شد (14) آواز شیطان کبره نعمت قبول دار شد (15) آواز میس خلق در میان مسلمانا قبول دار شد (16) آواز میس نیست کردن مسلمان قبول دار شد (17) آواز شیطان شرک به عت قبول دار شد (18) آواز میس کفر صلیه قبول دار شد (19) آواز میس حق اهل قبول دار شد (20) آواز شیطان کذب کردن قبول دار شد (21) آواز میس افعال به گروه قبول دار شد (22) آواز میس صلیه اهل قبول دار شد (23) آواز شیطان به نظری قبول دار شد (24) آواز شیطان به دشمنی قبول دار شد (25) آواز میس شیطان قبول دار شد (26) آواز میس برادر متبول دشمن دار شد این دنیا استخوان است چنگ خاتم و مظلومان است کتاب التوحید، مطلق العارفين و بریلن الوصلین حضرت سلطان با جود رحمة الله علیه منکر کتاب 274.

حرکتی که در نسبت است آن شخص از دست محروم ندهد و آن شخص که از دست سستی نگیرد آن شخص از فرایض محروم نماند و حرکتی که از فرض سستی نماند آن شخص از معرفت محروم نماند حرکت خود را ماقبل میدانند برکت علم است برکت معرفت است و برکت معرفت شناختن راه حق است و حرآء وقت که معرفت ناقص بود و قدر معرفت نیشاند و السلام.

حرکتی که به نسبت من عمل کند و آن شخص استی من نیست و آن شخص که نسبت من را منافع کرده آن شخص شامت حرام است و در سنت محبت دارد و آء علایم محبت است.

و حر مقلد ضروری است و حر شخص در نفس و شیطان از نظیر و عداوت جان خود را کند و اگر کدام شخص نفس غالب شود آن شخص در قید شمول بندی است و حرکتی که چشمت بیخ شده آن شخص قلب به مثل سنگ میاید و حرکت خود را محسوس است آب خست کردن و آن شخص در حقیقت قلب تفریق نداشت فهم گشت کرده و الله تعالی در قسم مخلوقات پیدا کرده اول پاکیک

به آن منقل و او را که از شوست پیک اندوم جانور پیدا کرده به آن شوست و او را از منقل خلی مکار کرده و سوم انسان پیدا کرده و به آن انسان منقل و شوست مرود و او را که نام انسان که شوست آن شخص به طب نامیده آن شخص را از جگر به تراست و که نام شخص که منقل آن به شوست نامیده آن شخص از ملائکه بهتر و افضل است.

نام بدی با از خواجه و پیروان قدیمه، جبره علیه خیر 39 فرقه است روافض و پیروان شیخان، جنسی و خیر 33 فرقه است. فرقه ای از کلمه محبوب مصطفی (ص) اول یا حضرت ابو بکر صدیق (رض) بود دوم حضرت عمر فاروق (رض) بود و روافض به آن اندازه گفتن است که بود و تعداد به اندازه گفتن نیستند سوم یا حضرت عثمان غنی (رض) یا پیامد حضرت علی شیر خدا به خلافت تین گردیده بودند اما خواجه به منقل حکومت اسلامی شان عبادت نموده و به آن اندازه غلم کرده که نرود، شاد، فرعون کرده و عوی اسلام و اندامانیت اسلام میکنند و قدم اول فیصله بی رحمتی صادر شده که تارین از بعد ضرورت دین است از ضرورت دین انکار کردن کفر است و فرقه ای گفتن نام نهاد مسلمان و عوی بشریت کردن مجاز است و عوی اسلام در حقیقت اذیت به اسلام است الهامی از طرف بنفیر صحران کلمه به خاطر مسلمان تین شده از آن منکر و حقیقت از اسلام منکر است علیه خواجه توبه شده و معتزله از کلمات اولیا، الله منکر هستند و نام نهاد ملائکه توبه شده و زمان حاضر از اولیا، الله منکر هستند بلکه تا روز قیامت اولیا، الله زنده اند الهی روز قیامت وقت اولیا، الله ازین رفت قیامت میشود. و نام جهان قتل و قتال از دست زیندترین و منافقین و مشرکین، مبدین و کائنات مسلمان و دین متمدن اسلام یا حله یا بل مبدین به هر مسند جن دین متمدن اسلام خواست های احناف این است که مناظره و یک مرد کتاب از طرف دیگرین هر مسند نیست یکیم و باطل پرست باید یک کتاب اهل سنت و اجماعت ثبت کند بخاطر اینکه محمود غزنوی اهل سنت و اجماعت بود.

و باره سلسله شیخ المشایخ اهل سنت و اجماعت چهار نام ما هب در مقال 72 فرقه کرده خواجه روافض، شیخان و غیره یک مناظره رسمی در مسجد حیدرآباد مشرکال به حضور داشت اینست علی، که خیرین کمال و وزارت امور داند و این نام با حقیقت بر ملا دیده است گفته که در بی ایی روان هستند در خیر آن کتاب الفرقین بین فرق و کلمه ما هب اسلام که تالیف ابو منصور عبدالقادر بغدادی را مطالعه و از اهل و مذہب است که گفته توبه کنید و راه منافقین را راندند.

اعلام منافق، منافق را بخاطر منافق میگویند که ظاهرشان مسلمان و باطنشان با کفار میباشد و منافق مثال پرگوشه است که در میان دو گوشه شیر دارد از آن حرد و طرف استاده میکند و عالم منافق کسی است که زبان اش عالم و قلب او مل جلعلان باشد و چندین اعلام منافقین به حرس و حوس مشمول است و حوسم به دین، مال مقدم است و منافق از الله تعالی به غیر تمام مخلوق رجوع میکند و حوسم از الله (ج) به غیره و یک شخص ترس ندارد و منافق از الله به غیر از حرکت مترسد و حوسم یکی میکند و الله کریان دارد و منافق لنگه میکند و به آن لنگه خوشحال میشود و حوسم در غفلت یک تن خوش میباشد و منافق مجلس نمود و حوسم تنم کرده و فصل از تنهای مترسد و منافق در فصل در خراب کردن میکوشد حوسم در دین تدریس برادر یکی حکم میکند و از بد منی میکند و در این اصلاح به خواهد منافق در جای خوب خاطر حق و نماید میکند مخلوق از یکی به طرف دیگری حکم میکند منافق شخص از یک به دیگر رفیق از یکی مخلوق منی میکند و آن را به حکم میکند میگم الله تعالی در تمام منافقان و آن کافران را به جهنم راجع کرده و منافق و کافر زیاده است است منافق بخاطر اینکه منافق میگوید که به خاطر مسلمان کبر باطن کنار است و نام نهاد مسلمان خواجه و پیروان قرآن را ترحم میکند و خود قرآن برایشان لغت میکند و اهل یک که کرده و کراهی فرقه یا سید باطل به تک بلکه و غلم باو قتال کرده و حق را ناحق گفته مرتد اند به دلایل باطل ناحق را ناحق گویند و ناحق را ناحق ثابت کنند زندق است

و آن روش نیست کمتر است و عابد باطل پرست عبد الوهب ثوری و خواجه غیر متقدمین پشت نشان نماند نشود باید اول خود را مسلمان ثابت کند بار دوم پشت نماند ثبت کند از حق ناحق کشته بین اسلام و ایمان از آن رفقا نام نشان اسلام و ایمان است و حقیقت اسلام و ایمان نیست. مثل اطمینان، یهود و نصاری که بتر است.

تیمسار و دیگر برای مسلمان جایز است خواجه و پیروان آن قبول ندارد علامه لکنی، هم برای کلاه اول سنت اجماع است حج عرب است پیروان خواجه قبول ندارد امام اعظم (رح) اسراج نه نشسته بود از اسراج جایگزین و پیروان آن قبول ندارد که است بعد از مرگ زنده حق است خواجه و پیروان قبول ندارد انبیاء علم نایب عطایی بر حق اطلاع داد که پشت و دوزخ قیامت، اهل کفر و منافق و او و خواجه و پیروان آن قبول ندارد انبیاء خاص انخاص حق است و خواجه پیروان قبول ندارد موسی اولیاء الله خاص خاطر حق است خواجه و پیروان قبول ندارد قبرستان انبیاء و اولیاء الله در قبرستان است خواجه و پیروان قبول ندارد دست اولیاء الله، استاد، پدر و مادر، بوسیدن جایز است خواجه و پیروان آن قبول ندارد و نذر دست مرو زرافت بسته شود از زمان بالای سینه بخاطر کرم یا غیر حدود انداره کرده مرتضیٰ لعلین مردود زین مردویشان است است مردو جایز است خواجه و پیروان آن قبول ندارد بیت کردن از شیخ المشایخ پیر کمال و کل جایز است سب خیر و برکت است خواجه و پیروان قبول ندارد در جمع دعا کردن بعد از سنت مین معاد است خواجه و پیروان قبول ندارد و قبرستان روح در جسم آمدن حق است خواجه پیروان قبول ندارد میرت رکعت تراویح کردن اهل سنت و اجماع حق است خواجه و پیروان قبول ندارد قضای عمری در آخر جمعه در مسلمان پنج وقت نماند جایز حق است خواجه و پیروان قبول ندارد و قور صلبه مرد فروع احترام کردن جایز است خواجه و پیروان قبول ندارد و عابد از نماند یکبار دو بار و بار اول و در اخیر خود خواندن حق است خواجه و پیروان قبول ندارد و قرآن نتم در نماز خود تمام و این آن عمل صالحین است خواجه و پیروان قبول ندارد و عابد از جنازه صالحین به مسلمان عمل است خواجه و پیروان قبول ندارد تمویذ کردن آن جرت گرفتن حق است خواجه و پیروان قبول ندارد عظام به یک شروع نمودن حق است خواجه و پیروان قبول ندارد و عابد است سه روز همان عزت واجب نیست بلکه خیرات روز اول، دوم و سوم بهترین خواجه و پیروان قبول ندارد و در استلا به مردان جایز و تسخیر کردن آن به دست شلالت و کمرای است خواجه و پیروان قبول ندارد گفتن قرآن در دایره صالحین و مسلمین بالای جنازه جای جایز حق است خواجه و پیروان قبول ندارد شفاعت و صلوات است و سکر شفاعت حق نیست خواجه و پیروان قبول ندارد از آذان بعد از زنگ شامه یوم التیمم سکر میگویند منافق نیست خواجه و پیروان قبول ندارد طریقه تشبیه و ذکر نشسته بهترین خواجه و پیروان قبول ندارد و طریقه تشبیه و ذکر به جبر بهترین خواجه و پیروان قبول ندارد و غیر طریقه به تیمسار است خواجه و پیروان قبول ندارد دلایل انحراف و حزب اعظم سب خیر و برکت که آن یک دو گفتن دو یکی نوشته شود و کلاه کشیده میشود و در جات بلا و او میزند خواجه و پیروان آن قبول ندارد آن دو دو کلاه و دو و یکی خواجه و پیروان قبول ندارد و سوره فتح بعد از نماز شام تلاوت کردن برای روشنی است خواجه و پیروان قبول ندارد و سوره حم نماند و سوره حم نماند و سوره التوحه بعد از نماز ظهر تلاوت و ثواب ابر است خواجه و پیروان قبول ندارد و سبب عمل در لعلین محبوب است و در محبوب عمل کردن محبوب است محبوب عمل کردن ضرورت این است ضرورت این را خدا و سکر شدن کافر است خیر حق را به حق مترتب دیدن زندق است آن شخص را میگویند حد توبه توفیق از آن سلب نمودن عام مسلمان و آن ناشعری توبه قبول است تفرقه از دلایل غفلت است و محرک طریقت به غفلت مع شود تفرقه نماند است عذاب برتر از تفرقه نیست اگر به نصیحت اعلیٰ نگین دست به دست نماید و وقت ضایع خواهد شد.

1- خوارج کیست؟ از قانون شریعت جان کشیدن را میگویند در زمان صحابه و در خلافت حضرت عمر فاروق (رض) خوارج بغاوت نموده و عمر را به شهادت رسانیده و خلافت را به پایان رسانیدند بعداً در خلافت حضرت عثمان غنی بغاوت نموده و عثمان را به شهادت رسانیدند و در زمان خلافت حضرت علی شیر خدا خوارج بغاوت نموده و حضرت علی شیر خدا را به شهادت رسانیدند و خلافت شان را ختم کردند.

2- خوارج به کفریت باطل روان است چون مسلمان واقعی را ناسلمان میگویند و کافر مسلمان میگویند، خوارج پیروان وهابیان و داعشیان بوده که بی جا پشت مسلمان حرف زده ، هر کافر در دوزخ به شکل انسان میباشد اما خوارج به شکل سگ میباشد نمونه آن انتحار نمودن در بین مسلمین و علمای جهد کشور در هتل اورانوس.

3- کلمه طیبه بنیاد ایمان و اسلام بوده و آنرا مستحکم مینماید به همین منظور توحید میگویند لذا اشد ضروریست که صحیح معنی و مفهوم باید مسلمان بشناسد عقاید باطل ، جبریه ، قدره ، کفر ، شرک بدعت و نجاست های پنهان نمائند کلمه طیبه در مومن و منافق و کافر در مابین امتیاز پیدا میکند.

4- در کلمه طیبه 10 فرض است

- 1- در تمام عمر یک بار اقرار به زبان فرض است.
- 2- حفظ معنای آن به عقاید اهل سنت و الجماعه فرض است نه به عقاید باطل، قدریه و جبریه و متزلیا و مجسمه.
- 3- یقین و باور کردن به معنی آن فرض است.
- 4- به معنی کلمه طیبه تا روز آخرت عملی نمودن فرض است..
- 5- حروف سر و زیر هر دو صحیح باشد خطا نباشد فرض است.
- 6- اگر کدام شخص بگوید کلمه طیبه را بخوانید به مومن لازم است که بی درنگ بخواند فرض است.
- 7- یقین داشتن به وجود الله الی وقت مرگ فرض است.
- 8- پیغمبر را به پیغمبری پذیرفتن فرض است.
- 9- محمد (ص) برای رهنمایی بشر فرستاده شده از طرف خداوند فرض است.
- 10- دانستن نسب حضرت محمد (ص) فرض است که محمد (ص) بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم است.

5- مسئولین امنیت ملی خبر دار باشید! نهاد خوارج در افغانستان به اسم جمعیت اصلاح و نجم جوانان فعالیت مینمایند که استاد مشهور آن عبدالظاهر داعی به ذریعه آن اشخاص و مدرسه های خوارج و پیروان داعشیان تولید میکند از بین برده شود.

6- عقاید حق ناجیه میگویند هر کار الله پیدا میکند و هر کار بنده میکند و اساس عقیده آن آیت مطابقت قرآن شریف میگوید که هر کار خداوند مینماید. (والله خلقکم و ما تعملون) و حضرت محمد (ص) میفرماید (انما الیه و اصحابه) حضرت محمد فرموده به مثل من و اصحاب من حرکت نمایند که حدیث حضرت محمد (ص) به کسانی اشاره نموده که به خط مشی جناب محمد مصطفی (ص) حرکت نموده و قایم و دایم به این فرموده میباشند.

از مکتوبات امام ربانی مجدد الف ثانی (75، 16، 168، 167، 44) بر این مسئله دلالت دارد.

7- عقاید باطل جبریه میگوید هر کار الله میکند و بنده هیچ چیز کرده نمیتواند در قدم اول به الله بهتان کردن هیچ نوع ظلم الله نمیکند به الله بهتان عظیم است در قدم دوم هر نوع نیکی بنده میکند هر نوع اجر یا عذاب الله به دست الله است.

8- دیگر عقاید باطل قدریه میگوید هر کار بنده پیدا میکند و هر کار بنده میکند این هم گفتار کفر است این گفتار کفر است همه کار بدست الله است.

9- حرف نداء یعنی یا محمد یا رسول الله یاسین ، قلب قرآن است اسم رحمه للعالمین است پیروان خارج میگویند حرف ندا اشاره به حاضر است پیغمبر (ع) حاضر نیست یا محمد گفتن جایز نیست (یا ایها المدثر ، یا ایها المزمحل) و از قرآن انکار واضح مینمایند ما در زمان پیغمبر وجود نداشتیم در قرآن فرموده (یا ایها الذین آمنوا) ما در آن زمان حاضر نبودیم اما حالا قرآن را قبول داریم و همچنان در کتاب کشف الاسرار ، وعیده الابرار خواجه عبدالله انصار در تفسیر شریف در 520 هجری قمری ثابت نموده که در قرآن عظیم الشان (1085) حرف نداء آمده است.

10- دیوبندی و بریلی دو گروه که از انگلیس معاش میخوردند مدت 120 سال یکدیگر را کفر و خود را مسلمان ثابت مینمودند اگر اینها دیوبندی هستند یا بریلی باید تابع اهل سنت و الجماعت باشد اگر به اهل سنت و الجماعت تابع نباشد مردود و قابل قبول نیست.

11- آن عالم بی علم نام نهاد طریقت از پیر ناقص گرفته آنرا به مقصد نرسانیده و خود شان از نعمت عظیم محروم شده و مسلمانها را از نعمت عظیم محروم میسازند مکتوبات امام ربانی (23-54-186-53) عمل نماید بغیر آن مثل ابلیس است.

12- خداوند (ج) علم قدیم داشته و خداوند ارواح ها را گروه گروه و صف، صف ایستاده کرد و بر آنها گفت (الست بریکم) یعنی من رب تان هستم یا نه؟ پنجم نوع جواب گفته شد یک گروه به زبان اقرار و به قلب تصدیق نمود که این مسلمان واقعی است و گروه دوم به دهن هم گفت نه و به قلب هم تصدیق کرد که نه کافر مطلق است و گروه سوم به دهن اقرار نمود و به قلب منکر شد همه کار های خوب که در دنیا نموده در خاتمه حیات بی ایمان از دنیا گذشته گروه چهارم به زبان گفته که نیست و به قلب تصدیق کرد که هستی همه گناهان اش بخشیده و از دنیا که رفت با ایمان میروند و گروه پنجم منافق استند که سکونت اختیار کردند یعنی با مسلمان ها رفته با آنها یکجا و با کفار رفته با آنها یکجا میشود. (و من طالب العلم الدنیا و هو کافر و من طلب العلم للحجه و فهو منافق و طلب لعلم للمولا و هو مسلمه).

13- در عقاید احناف هیچ شخص را کافر نمیگویند و آن شخص را که عقاید کفری داشته باشد آن را نشان دهی مینمائیم.

14- مستحق صدقات و خیرات هر وقت جایز بوده و اجر ثواب دارد اگر تعیین وقت شوند که روز ، اول ، دوم ، سوم نیست چهارم جایز است در حالیکه این کار بدعت و بدعت گمراهی و ذلالت است.

15- در هر خانه عزت مهمان واجب است اما در خانه مرده الی سه روز توقع عزت شدن را نداشته باشند و بهترین خیرات اول ، دوم و سوم است بدعت و بدعت گمراهی و ذلالت است.

16- اسقاط دادن پشت مرده به هر اندازه جائز است یعنی تعیین کردن 100 افغانی بدعت و بدعت گمراهی و ذلالت است.

17- آذان دادن شفاعت وسیله طلب کردن وظیفه هر مسلمان است به آن اشخاص منکر شفاعت نیست بلکه عذاب است.

18- به گشتن یک بار درود شریف به پیغمبر (ص) ده درجات بلند میشود و ده نیکی نوشته میشود و ده گناه بخشیده میشود آن سبب خیر و برکت است برای مسلمانان.

- 19- حلقه ذاکرین ، طریقه نقش‌بندیه ، ذکر خفیه در آن حالات جذب ، رقص و رقصی که تعلق به تقوی دارد که آن اشخاص اولیا است عالمان بی عمل ، عمل جذب را شیطانی میگویند اصل حقیقت اسم الله 99 است یک اسم آن اعظم گفته میشود که موجود الله مطلوب الله ، مقصود الله معبود الله ، طلب ذاکرین رضای خداوند است.
- 20- مکتوبات امام ربانی (62-113-285-287) آن علایم متقیان است ، عقاید آن مقبوله و مقبوله اهل سنت و جماعت است.
- 21- بالای آله موسیقی دهل که به پوست و چوب جور شده همه را به رقص میاورد عالمان بی عمل اعتراض نمیکند اما به رقص درویشان به درگاه خداوند تعالی اعتراض میگیرند.
- 22- در طریقه نقش‌بندیه در ابتدائی ذکر به طور خفیه است قلب ، روح ، سیر ، خفیه ، اخفا و نفس ، قلبی طریقه اشخاص خاص است نه اشخاص عام و اشخاص خاص اولیاء الله است و هر زمانیکه سند خلافت را بدست بیاورد بعداً اجازه ذکر به جهر را دارند.
- 23- در طریقه چشتیه ذکر کاملاً به طور جهر میباشد.
- 24- در طریقه قادریه غوث الاعظم دستگیر ذکر کاملاً به تسبیحات صورت میگیرد.
- 25- در طریقه سروردیه آن هم به تسبیحات تعلق دارد.
- 26- لنگی همراه کلاه تاج عرب است هر کسیکه به سنت پیامبر (ص) اهانت میکند آن امتی پیغمبر (ص) نیست.
- 27- امام اعظم (رح) در تمام عمر سر لچ نه نشسته بود دلیل آن که همیشه خداوند را حاضر و ناظر میدید و هیچگاه سر لچ نمی نشست.
- 28- حضرت محمد (ص) دو قسم نماز را به جا آورده است یکبار دست را به زیر ناف بسته و بار دیگر بالای سینه گذاشته که اشاره بر این است که مردان دست را بر زیر ناف بسته و زنان بالای سینه بسته نمایند اگر کسی جز این میکند از امتی پیغمبر (ص) به حساب نمی آید.
- 29- خوارج عقاید باطل مثل زار هل هل است عقاید مسلمانها مثل شهد غسل است.
- 30- دعا مغز عبادت است یعنی در هر بخش نماز برای یکبار دو بار سه بار هر قدر دعا نمایی بعد از سنت و هر حالت جایز است و منکرین آن امتی پیامبر (ص) نیست.

31- بعد از موت سوال و جواب حق است منکرین آن امتی پیامبر (ص) نیست.

32- انبیاء (ع) علم غیب عطائی داده اطلاع جنت و دوزخ ، روز قیامت را داده منکر این منکر دین است.

33- میلاد محبوب سبحان نبی کریم (ص) ، میلاد اولیاء الله ، بزرگداشت از این روز ها جایز است.

34- انبیاء (ع) ، اولیا الله به قبر ها زنده است در قرآن شریف ثابت است انکار کردن این منکر است.

35- نام نهاد ازلی بد بخت غیر مقلدین خوارج فساد پیشه در جهان ذریعه جاسوس انگلیس مشهور به اسم همپری در داخل عربستان سعود در مابین مسلمین تفرقه بیندازند و عبدالوهاب نجدی بالای مسلمانها فتواد داد که مسلمانها نیست بلکه کفر و شرک و مشرکان است و حمایت کنند وی انگلیس ها بود و به گفتار وی باید مردم را به قتل برساند و مال و جان شان غنیمت است و بعد چور چپاول را شروع کردند اول تمام خانقها و اهل تصوف طریقت ذاکرین ختم و بعد مدرسه امامان چهار مذهب بسته شوند و مکمل حکومت عثمانی آن زمان که اهل سنت و الجماعت بودند از بین بردند و لشکر کشی نمودند میلیون ها مسلمان را به قتل رسانیدند و در وقت حاضر مسلمان به مثل ارد تر کردن نمک است ، نام نهاد ازلی بد بخت فعالیت دوام دارد ، جمیعت اصلاح و نجم الجوانان و مدرسه ها در داخل افغانستان فعالیت نموده در آن خوارج و داعش تربیه و تولید میشود و در آینده افغانستان در افغانستان هم لشکر کشی مینمایند باید نام نهاد مسلمانان گرفتار و به پنجه قانون شرعی جزا داده شوند و مکتوب ربانی و اصل حقیقت اخوان المسلمین برادر مسلمنها است حالا اخوان المسلمین نام نهاد آنهاست و دعوی نا حق اسلامی دارد و در حقیقت اخوان الشیاطین است که در طول 40 سال به میلیون ها اشخاص را به شهادت رسانیدند و ناموس شهدا در کجاست باید حسابه باشیند باید محکمه شوند به عوض عدالت و شر فساد آوردند و به مثل عدالت محمود غزنوی عقاید حنفی داشته باشد و شما عقاید حنفی تان کجاست و گلبندین در پاکستان مودودی شد از طرف کمپ شمشتو در پاکستان ناموس شهدا افغانستان به ذریعه زن های گمراه و به زن بیراه راز میکرد حالت شما

خراب بیا که جای ببرم که حال شما خوب شود و در جای میبرد به نام جج باز او را در بدل پول های گزاف به دیگران میفروختند باید گلبدین از طیاره از گردن اویزان شود هم کم است و سیاف و هابی شد که از طرف این شخص کمپ شمشتو به عربستان هزار ها ناموس مجاهدین بنام غلامی و چوپان فرستاد یک بی بی اصل افغانی به یک افغانستانی در سعودی باید سیاف از طیاره اویزان شود به بی بی گفتی که از آن ظالمان سنگ افغانستان شرف دارد و روی شان سیاه بود و ربانی پنجپیری شد و در وقت حاضر افغانستان فعالیت و خدمت به خوارج دارد.پ

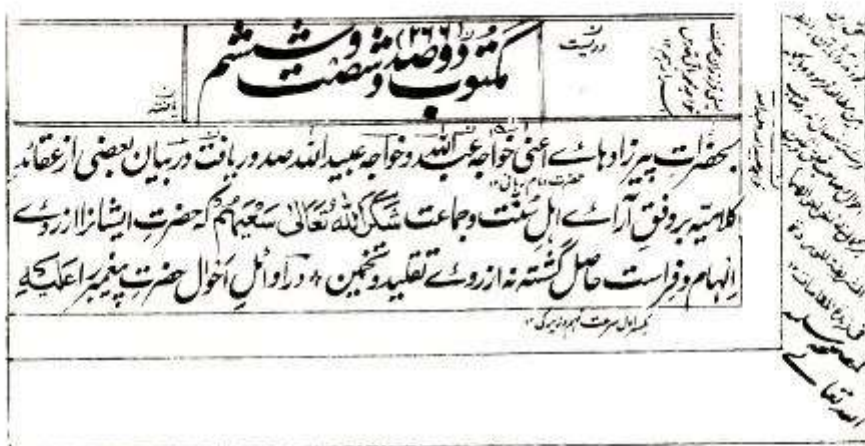
مثال شان جمعیت اصلاح و نجم الجوانان باید امنیت ملی و گارنیزیون و پولیس شما متوجه باشند که پیر اکمالات کنند آن را گفتار کرد دو کشور گرفته شود.

هر نوع تقریر سلطان المناظرین غازی مرد میدان مولوی غلام مشهور به نابغه یک گروه جنتی 729 گروه جهنمی را ثابت کرد شماره فیسبوک 0092338718434 و این گروه ثماً کر است هر قسم گفتار میکنند و گفتار حق نمیشوند بکماً گنگه است و هر قسم گفتار میکنند و گفتار حق نمیگویند همچون کور است هر چیز میبیند جز حق.

حق را ناحق گویند و رد شریعت است و رد شریعت کفر است غیر حق را به حق مقرب دیدن زندیق است و ضرورت دیدن انکار قصداً کفر است هر کس کافر را مسلمان گوید کافر است و هر کس مسلمان را کافر گوید خود شان کافر است.

اگر صلاح خیر لازم است و ان چوکی پرست که چوکی دولت را محکم گرفته و نمیخواهد از دست بدهد و قتل و قاتل هر دو طرف مسلمانها را در نظر ندارد تنها خود و چوکی را مبینند مسئولیت دنیا و آخرت به گردن شان است و از جمله ظالمان است باید مسلمانها به آواز بلند بگویند خارجی ها از خاک پاک ما خارج شوند و مثال دیگر اشخاصیکه مخالف صلح هستند نمیخواهد صلح باید باز بهانه میکنند که آزادی بیان از بین نرود و حقوق زنان از بین نرود چون این آزادی تولید انگلیس است و انگلیس ملحد هر نوع گفتار شان مردود میباشد و آن اشخاص میگوید حقوق زنان از بین نرود و آن زنان غاصبین است که میلوونها زمین حکومتی و شخصی را غصب نموده مثال امان الله خان غازی پادشاه افغانستان از طرف اشخاص بی عمل و چوکی پرست در ما بین ما مسلمانها تفرقه انداختند و هر طر لشکرکشی نمودند و شاه کشور را مجبور به ترک افغانستان نمود تا ایتالیا رفت اگر نمیرفت مثل تنظیم و تنظیم بازی قتل و قاتل که صورت گرفت در طول 40 سال به میلوونها شخص بی گناه را به شهادت رسید دست شاه جوان به این قتل و قاتل آلوده نشود.

حالا غیر حق را به حق مقرب می بینند و چوکی پرستی و دنیا پرستی را در نظر گیرد بخاطر نیم متر چوکی شریعت حضرت محمد مصطفی (ص) را قبول ندارد.



وَكَلَّمَ آلَ الْمَسْكُونَاتِ وَاللَّسَّكَائِمَاتِ بِحُجُوبٍ ویده بودند که میفرمایند تو از جهت علم کلامی و این واقعه را
 بحضرت خوانده نمودی که زانیده بود نماز آن روز حضرت ایشان را در هر مسئله از مسائل کلامیه را این روز
 عالجیده است و حکم خدا لیکن در اکثر مسائل موقت بشیخ ماتریدیه دارند و با بیان در فلاسفیة و فقه
 و کجایش ایشان در وقت عید و زمانه که مراد صوفیه را ناما فهمیده بصلالت رفته اند و در بیان بعضی
 از احکام فقہیه که بصلوة متعلق اند و در بیان کلمات طریقه علمیه نقشبندیہ و التزم ایشان متابعت
 سنت را و در بیان منع استماع غناء و منع از حضور مجلس رقصان و طایفه ایشان از کمال شکر و تعجب
 سرت پسته و زکات و غیره و بعد الحیل و الصلوة و تبلیغ الدعوات بحجاب مخدوف و او را
 کرامت مینامید که این فقیر از تافه و غرق احسانهاست و الدیر زکوات شام است و درین طریق سنی الف
 بی را از ایشان گرفته است و در حقی حروف این راه را از ایشان امر حقه و دولت اندراج الهی
 فی البدایة ببرکت صحبت ایشان حاصل کرده و سعادت سفر در وطن را بصدقه خدمت ایشان
 یافته توجیه شریف ایشان در دو نیم ماه این نا قابل را نسبت نقشبندیہ رسانیده و حضور فاضل این
 اکابر را اعطا فرموده و درین مدت قلیله آنچه از تجلیات و ظهورات و انوار و انوار و سبب بر کیمیا
 و سبب کیمیا که بفضیل ایشان زوداوه چه شرح و بدو چه بیان تفصیل آن نماید چنان توجیه شریف شان کم
 دقیقه مانده باشد در معارف توحید و اشکاد و قرب و سعادت و احاطه و مسرمان که برین فقیر بخشاوند و تحقیق
 آن اطلاع ندانم و شهود و وحدت در کثرت و مشاهد کثرت در وحدت از عقدا و سبب این معارف
 است با کمال آنجا که نسبت نقشبندیہ است و حضور فاضل این اکابر بنام این معارف بر زبان آوردن
 و نشان این شهود و مشاهد را بیان نمودن از کونه نظری است کارخانه این اکابر بلند است
 بهر تری است و قیاس نسبت ندارد و هر گاه این طور و سبب رفیع القدر از حضرت ایشان باین فقیر
 رسیده باشد اگر در مدت عمر سر خود را با نهال اقدام خدمت عتبه علمیه شما کرده باشد هیچ نه کرده باشد
 از تصدیقات خود چه عرض نماید و همیشه زندگی باسے خود چه از اظهار نماید اما معارف آگاه خود چه

و این واقعه را بحضرت خوانده نمودی که زانیده بود نماز آن روز حضرت ایشان را در هر مسئله از مسائل کلامیه را این روز عالجیده است و حکم خدا لیکن در اکثر مسائل موقت بشیخ ماتریدیه دارند و با بیان در فلاسفیة و فقه و کجایش ایشان در وقت عید و زمانه که مراد صوفیه را ناما فهمیده بصلالت رفته اند و در بیان بعضی از احکام فقہیه که بصلوة متعلق اند و در بیان کلمات طریقه علمیه نقشبندیہ و التزم ایشان متابعت سنت را و در بیان منع استماع غناء و منع از حضور مجلس رقصان و طایفه ایشان از کمال شکر و تعجب سرت پسته و زکات و غیره و بعد الحیل و الصلوة و تبلیغ الدعوات بحجاب مخدوف و او را کرامت مینامید که این فقیر از تافه و غرق احسانهاست و الدیر زکوات شام است و درین طریق سنی الف بی را از ایشان گرفته است و در حقی حروف این راه را از ایشان امر حقه و دولت اندراج الهی فی البدایة ببرکت صحبت ایشان حاصل کرده و سعادت سفر در وطن را بصدقه خدمت ایشان یافته توجیه شریف ایشان در دو نیم ماه این نا قابل را نسبت نقشبندیہ رسانیده و حضور فاضل این اکابر را اعطا فرموده و درین مدت قلیله آنچه از تجلیات و ظهورات و انوار و انوار و سبب بر کیمیا و سبب کیمیا که بفضیل ایشان زوداوه چه شرح و بدو چه بیان تفصیل آن نماید چنان توجیه شریف شان کم دقیقه مانده باشد در معارف توحید و اشکاد و قرب و سعادت و احاطه و مسرمان که برین فقیر بخشاوند و تحقیق آن اطلاع ندانم و شهود و وحدت در کثرت و مشاهد کثرت در وحدت از عقدا و سبب این معارف است با کمال آنجا که نسبت نقشبندیہ است و حضور فاضل این اکابر بنام این معارف بر زبان آوردن و نشان این شهود و مشاهد را بیان نمودن از کونه نظری است کارخانه این اکابر بلند است بهر تری است و قیاس نسبت ندارد و هر گاه این طور و سبب رفیع القدر از حضرت ایشان باین فقیر رسیده باشد اگر در مدت عمر سر خود را با نهال اقدام خدمت عتبه علمیه شما کرده باشد هیچ نه کرده باشد از تصدیقات خود چه عرض نماید و همیشه زندگی باسے خود چه از اظهار نماید اما معارف آگاه خود چه

و این واقعه را بحضرت خوانده نمودی که زانیده بود نماز آن روز حضرت ایشان را در هر مسئله از مسائل کلامیه را این روز عالجیده است و حکم خدا لیکن در اکثر مسائل موقت بشیخ ماتریدیه دارند و با بیان در فلاسفیة و فقه و کجایش ایشان در وقت عید و زمانه که مراد صوفیه را ناما فهمیده بصلالت رفته اند و در بیان بعضی از احکام فقہیه که بصلوة متعلق اند و در بیان کلمات طریقه علمیه نقشبندیہ و التزم ایشان متابعت سنت را و در بیان منع استماع غناء و منع از حضور مجلس رقصان و طایفه ایشان از کمال شکر و تعجب سرت پسته و زکات و غیره و بعد الحیل و الصلوة و تبلیغ الدعوات بحجاب مخدوف و او را کرامت مینامید که این فقیر از تافه و غرق احسانهاست و الدیر زکوات شام است و درین طریق سنی الف بی را از ایشان گرفته است و در حقی حروف این راه را از ایشان امر حقه و دولت اندراج الهی فی البدایة ببرکت صحبت ایشان حاصل کرده و سعادت سفر در وطن را بصدقه خدمت ایشان یافته توجیه شریف ایشان در دو نیم ماه این نا قابل را نسبت نقشبندیہ رسانیده و حضور فاضل این اکابر را اعطا فرموده و درین مدت قلیله آنچه از تجلیات و ظهورات و انوار و انوار و سبب بر کیمیا و سبب کیمیا که بفضیل ایشان زوداوه چه شرح و بدو چه بیان تفصیل آن نماید چنان توجیه شریف شان کم دقیقه مانده باشد در معارف توحید و اشکاد و قرب و سعادت و احاطه و مسرمان که برین فقیر بخشاوند و تحقیق آن اطلاع ندانم و شهود و وحدت در کثرت و مشاهد کثرت در وحدت از عقدا و سبب این معارف است با کمال آنجا که نسبت نقشبندیہ است و حضور فاضل این اکابر بنام این معارف بر زبان آوردن و نشان این شهود و مشاهد را بیان نمودن از کونه نظری است کارخانه این اکابر بلند است بهر تری است و قیاس نسبت ندارد و هر گاه این طور و سبب رفیع القدر از حضرت ایشان باین فقیر رسیده باشد اگر در مدت عمر سر خود را با نهال اقدام خدمت عتبه علمیه شما کرده باشد هیچ نه کرده باشد از تصدیقات خود چه عرض نماید و همیشه زندگی باسے خود چه از اظهار نماید اما معارف آگاه خود چه

۱۰۶

صحت منی برین که بوحضرت امیرالمومنین استوار است

حسام الدین احمد را حضرت حق سبحانه و تعالی از اجزا ذخیر و دوا که مؤمنان را مقصود است را بر خود التزم فرموده که کرامت
 را در خدمت خود رتبه عظمی و عالی بستاند و او را فساد و گمان را باغ ساخته که بر تن من زبان خود
 هر محیی که یک شکار و سی ازین ارز تو نام کرد و به سه مرتبه فقیر به دولت عتبه بوسی حضرت ایشان شرف
 گشت و مرتبه آنست فقیر را فرمودند که ضعف بدن بر من غالب آمده است امید حیات کم مانده از
 آنحال اطفال فراخی بود و در حضور خود شمارا طلبیدند و شما را حج و زعمایات بودید و بفقیر امر کردند که ایشان
 توجیه کن با ما ایشان و در حضور ایشان بشما توجه کرده بجا که ظاهر ایشان توجیه نیز ظاهر شده بعد از آن
 فرمودند که حضرت والدات ایشان را نیز غائبان توجیه کن حسب الامر غائبان توجیه فرموده آمد است
 که برکت حضور ایشان آن توجیه شدت باج باشد تصور نکنند که از آن واجب الامثال و صدیقان را نیز
 ایشان فرموده واقع شده است یا آنها فله زود باشد که بل انتظار اشارت دارد و منتظر آن است
 است احوال چند فقره بطریق نصیحت نوشته است آیه بگوشت هوش استماع خواستند فرمود استعدان
 آنکه سبحانه و تعالی فرقی نیست بر عقل تصحیح عقائد است بموجب آرایه مسائله اهل سنت و جماعت
 شکرت الله تعالی سبحانم که فرقه ناجیه اند بعضی از مسائل اعتقادیه و احوالی که در آنجا نوع خطا بوده بیان آن
 سینا یاد آمد و است که الله تعالی بذات مقدس خود موجود است و اشیا با وجود او تعالی موجود
 اند و او تعالی یگانه است هم در ذات و هم در صفات و هم در افعال هیچ کس را و هیچ امری را با او
 تعالی فی الحقیقت شریک نیست چه وجود و چه غیر آن عینش که از منی و مناسبت لفظی آن حضرت
 خارج است صفات و افعال او تعالی در رنگ ذات او سبحانه و تعالی است چون در بیگانه اند و بعضی
 و افعال ممکنات هیچ مناسبت ندارند مثل علم او را بر سبحان صفت است قوی و مستطی است
 حقیقی که هرگز تعدد و تکرر آن راه نیافته است اگر چه باعتبار تعدد و تعلقات باشد زیرا که آنجا یک
 یکشانه است بسیط که معلومات ازل و ابد بهمان یکشانه منکشف میگردد و جمیع اشیاء با احوال
 متناسبه و متضاده ایشان کلیه وجودیه با اوقات مخصوصه هر کدام در آن واحد بسیط و استه است

۱۰۶

چنین معادنی که هر چه بود همیشه در شک و تردید باشد

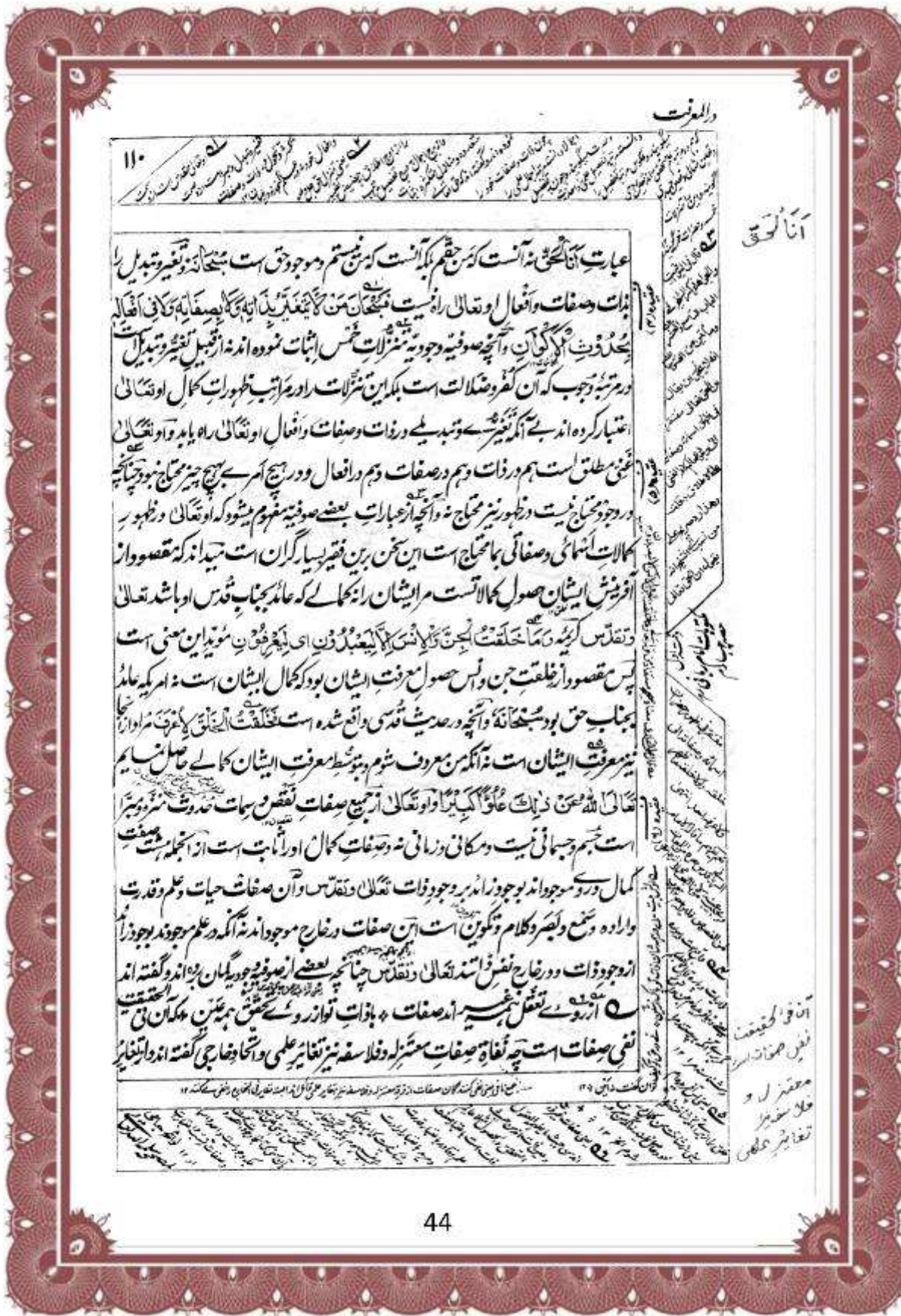
در جهان آن زید را هم موجود دانسته است و هم معدوم و چنین دانسته است و صبی و جوان دانسته است
 است و پیر و زنده دانسته است و مرده و قائم دانسته است و قائم و مستند دانسته است و متضلع
 و خندان دانسته است و گریان و تسلیم و آهسته است و متاخر و عزیز دانسته است و ذلیل هم در برنج
 دانسته است و هم در حشرات هم در جنات دانسته است هم در تکرار و تکرار است و نیز در ان سون
 مفقود باشد چنانچه در تعلقات تعدد و انانیت میطلبید و کلمه ازین معنی خواهد بود که **تعدد الایگان**
بسیطین الا ذل الی الابد لا تعدد ذویه اصله اذ لا یجیب علیه تعالی نعمان که تقدیر
 و کما کثر ما یقین رعلم او تعالی اگر تعلق بدعومات اثبات کنیم یک تعلق خواهد بود که هیچ معلوماتی تعلق
 گشته است و آن تعلق نیز مجهول کیفیت است و در رنگ صفت علم چون یک گونه است
 است و بعد از این تصور بر اثباتی زایل کردیم و بگوئیم که دوست که شخص در یک وقت کل را با تمام
 متباینه و احوال متغایره و اعتبارات متضاده او بداند پس در جهان وقت کلمه را هم دانند و هم
 فعل هم حرف هم ملامتی و اندوه هم زبانی و هم معرب و اندوه هم بنی و هم متکلم و اندوه هم غیر ممکن و هم منفرد
 و اندوه هم غیر منفرد و هم معرفه و اندوه هم محوره و هم نهی و اندوه هم مستقبل و هم امر و اندوه هم نهی بلکه جائز
 است که آن شخص بگوید که این همه اقسام و اعتبارات کلمه او ضرات کلمه در یک وقت بتفصیل می بینم
 هر گاه در علم ممکن بلکه در دیدن حج کنند و تصور بود و علم واجب تعالی و **لله الشکل** که کلمه چرا
 مستبعد باشد باید دانست که اینجا جز چند صورت جمع ضدین است اما فی تحقیق و در میان اینها
 ضدیت مفقود است زیرا که هر چند زید را در آن واحد موجود و معدوم دانسته است اما در جهان آن
 دانسته است که وقت وجود او مثلاً بعد از ارسال سینه حجریست و وقت عدم سابق او پیش از آن
 سال معین است و وقت عدم لاحق او بعد از هزار و یکصد سال است **فلا تصاد بینهما ذلک**
یتغایر لزمان و علی هذا القیاس سائر الاحمال **فاهتم** ازین تحقیق و وضع گشت که علم بود
 هر چند بجز بیانات متغیره تعلق گیر و شایسته تغییر و در سه راه نمی یابد و **ظننه** حدوث و در آن صفت پیدا

در جهان آن زید را هم موجود دانسته است و هم معدوم و چنین دانسته است و صبی و جوان دانسته است
 است و پیر و زنده دانسته است و مرده و قائم دانسته است و قائم و مستند دانسته است و متضلع
 و خندان دانسته است و گریان و تسلیم و آهسته است و متاخر و عزیز دانسته است و ذلیل هم در برنج
 دانسته است و هم در حشرات هم در جنات دانسته است هم در تکرار و تکرار است و نیز در ان سون
 مفقود باشد چنانچه در تعلقات تعدد و انانیت میطلبید و کلمه ازین معنی خواهد بود که تعدد الایگان
 بسیطین الا ذل الی الابد لا تعدد ذویه اصله اذ لا یجیب علیه تعالی نعمان که تقدیر
 و کما کثر ما یقین رعلم او تعالی اگر تعلق بدعومات اثبات کنیم یک تعلق خواهد بود که هیچ معلوماتی تعلق
 گشته است و آن تعلق نیز مجهول کیفیت است و در رنگ صفت علم چون یک گونه است
 است و بعد از این تصور بر اثباتی زایل کردیم و بگوئیم که دوست که شخص در یک وقت کل را با تمام
 متباینه و احوال متغایره و اعتبارات متضاده او بداند پس در جهان وقت کلمه را هم دانند و هم
 فعل هم حرف هم ملامتی و اندوه هم زبانی و هم معرب و اندوه هم بنی و هم متکلم و اندوه هم غیر ممکن و هم منفرد
 و اندوه هم غیر منفرد و هم معرفه و اندوه هم محوره و هم نهی و اندوه هم مستقبل و هم امر و اندوه هم نهی بلکه جائز
 است که آن شخص بگوید که این همه اقسام و اعتبارات کلمه او ضرات کلمه در یک وقت بتفصیل می بینم
 هر گاه در علم ممکن بلکه در دیدن حج کنند و تصور بود و علم واجب تعالی و لله الشکل که کلمه چرا
 مستبعد باشد باید دانست که اینجا جز چند صورت جمع ضدین است اما فی تحقیق و در میان اینها
 ضدیت مفقود است زیرا که هر چند زید را در آن واحد موجود و معدوم دانسته است اما در جهان آن
 دانسته است که وقت وجود او مثلاً بعد از ارسال سینه حجریست و وقت عدم سابق او پیش از آن
 سال معین است و وقت عدم لاحق او بعد از هزار و یکصد سال است فلا تصاد بینهما ذلک
 یتغایر لزمان و علی هذا القیاس سائر الاحمال فاهتم ازین تحقیق و وضع گشت که علم بود
 هر چند بجز بیانات متغیره تعلق گیر و شایسته تغییر و در سه راه نمی یابد و ظننه حدوث و در آن صفت پیدا

و بی چگونه است و قدیم است و قائم بذات اوست تعالی که آن را گویند و در آیات و کلمات
 گنجایش نیست و در ظاهر ممکنات ظهور کند و در تکلیفات صورت معنی چگونه بخند
 در کتب که در بیان سلطان چه کار دارد و تجلی افعال و صفات نزد فقیر به تجلی ذات تعالی تقدس
 متصور نیست چه افعال و صفات را از حضرت ذات تعالی تقدس افعال که نیست با تجلی آنها
 به تجلی ذات متصور بود و آنچه از صفات از ذات است تعالی و تقدس افعال افعال لطلال صفا
 اوست صبیح آنکه پس تجلی آنها تجلی لطلال افعال و صفات بود و تجلی افعال و صفات آنها هم کس
 باین کمال رسیدند **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَبِهِ يَتَّقُونَ** وَ اللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ بر اصل سخن بریم
 او تعالی در هیچ چیز معلوم نمند و هیچ چیز در حال نبوی. اما او تعالی محیط اشیا بود و در مرتبت با ایشان از
 ذات اعظم مرتبت که در هر دو عالم باشد که ایشان را بقریب است تعالی و آنچه کشف و شهود معلوم کنند
 از آن نیز منزه است چه ممکن را از حقیقت ذات و صفات و افعال او تعالی جز جمله و حقیقت
 نیست ایمان بعیب باید آورد و هر چه بکشوف و مشهود گردد و تحت لاف نفی باید ساخت
 عقا شکاک رس نشود و ام با همین به کاخجا همیشه باو بدست است و امر را به بیت از شوقی حضرت
 ایشان با مناسبتین تمام است هنوز ایوان است تقابلند است به مافکر رسیدن است
 پس ایمان آری که او تعالی محیط اشیا است و قریب است ایشان و با ایشان است اما معنی عالم
 و قریب و معیت او را تعالی ندانیم که صیفت احواله و قریب علمی گفتن از ما و ملات متشابه است
 قابل تبادل آن مرتبه و او تعالی هیچ چیز متشبه نشود و همچنین هیچ چیز با او متشبه نشود و آنچه از بعضی
 عبارات صوفیه معنی اشیا و مفهومی میشود خلاف مراد ایشان است زیرا که مراد ایشان از این کلام
 که مومنین آنها است اذ انتم الفجر من الله است که چون فقر تمام شود و بی محض حاصل آید باقی
 نیماند که الله تعالی ندانیم که آن فقیر خداست و خدا را و در آن کفر و زندقه است تعالی الله
 سبحانه تعالی هو الطائون علی کثیر او حضرت خواهد ما تقدس بی سیر موند که معنی

و بی چگونه است و قدیم است و قائم بذات اوست تعالی که آن را گویند و در آیات و کلمات گنجایش نیست و در ظاهر ممکنات ظهور کند و در تکلیفات صورت معنی چگونه بخند در کتب که در بیان سلطان چه کار دارد و تجلی افعال و صفات نزد فقیر به تجلی ذات تعالی تقدس متصور نیست چه افعال و صفات را از حضرت ذات تعالی تقدس افعال که نیست با تجلی آنها به تجلی ذات متصور بود و آنچه از صفات از ذات است تعالی و تقدس افعال افعال لطلال صفا اوست صبیح آنکه پس تجلی آنها تجلی لطلال افعال و صفات بود و تجلی افعال و صفات آنها هم کس باین کمال رسیدند

و بی چگونه است و قدیم است و قائم بذات اوست تعالی که آن را گویند و در آیات و کلمات گنجایش نیست و در ظاهر ممکنات ظهور کند و در تکلیفات صورت معنی چگونه بخند در کتب که در بیان سلطان چه کار دارد و تجلی افعال و صفات نزد فقیر به تجلی ذات تعالی تقدس متصور نیست چه افعال و صفات را از حضرت ذات تعالی تقدس افعال که نیست با تجلی آنها به تجلی ذات متصور بود و آنچه از صفات از ذات است تعالی و تقدس افعال افعال لطلال صفا اوست صبیح آنکه پس تجلی آنها تجلی لطلال افعال و صفات بود و تجلی افعال و صفات آنها هم کس باین کمال رسیدند



والمغنی

عبارت این سخن نه آنست که سخن حکیم بگو آنست که بیخ شرم و موجود حق است بختان و تغییر و تبدیل را
 از ذات و صفات و افعال او تعالی را نه نیست بختان من لا یتعدیان بدانند که بصفا به تکافی افعال
 محدودت الکی کون و آنچه صوفیہ وجودیہ تنزلات نفس اثبات نموده اند نه از قبیل تغییر و تبدیل
 و مرتبہ و وجوب که آن کفر و ضلالت است بلکه این تنزلات را در مرتبہ ظهورات کمال او تعالی
 اعتبار کرده اند بگو آنکه تغییر و تبدیلیه در ذات و صفات و افعال او تعالی راه باید و او تعالی
 یعنی مطلق است هم در ذات و هم در صفات و هم در افعال و در هیچ امری هیچ چیز محتاج بود چنانچه
 در وجود محتاج نیست و ظهور نیز محتاج نه و آنچه از عبارات بعضی صوفیہ مفهوم میشود که او تعالی در ظهور
 کمالات انسانی و صفاتی با محتاج است این سخن برین تغییر بسیار گران است میداند که مقصود از
 افزونیش ایشان حصول کمال است مرایشان را نه کمالی که عالم بجناب قدس او باشد تعالی
 و تقدس کریمه و مآ خلقت لیکن لا یتعدیان و لا یخرفون منوید این معنی است
 پس مقصود از اطلعت جن و انس حصول معرفت ایشان بود که کمال ایشان است نه امری که عالم
 بجناب حق بود و بختانۀ و آنچه در حدیث قدسی واقع شده است خلقکم الله علی ذلک که او را در
 نیز معرفت ایشان است نه آنکه من معروض مشروط معرفت ایشان کماله حاصل نماید
 تعالی الله یعنی ذلک عالم الکی کون او تعالی از جمیع صفات تقصیر سمات محدودت مرتبہ و غیر
 است جسم جسمانی نیست و مکانی و زمانی نه و صفات کمال او را ثابت است از اجماع هیئت
 کمال در موجودات بود جز آنکه در وجود ذات تکلیف و تقدس و آن صفات حیات و علم و قدرت
 و اراده و سمع و بصر و کلام و تکوین است این صفات در خارج موجود اند نه آنکه در علم موجود بود جز
 از وجود ذات و در خارج نفس است تعالی و تقدس چنانچه بعضی از صوفیہ جوړیلان برده اند و گفته اند
 از روی عقل غیبیہ اند صفات با ذات توازی و کس شخص همه سخن حکیمان فی
 نفسی صفات است چه ثفاة صفات مستزله و فلا سغه نیز تغایر علمی و اخلاقی و خارجی گفته اند و این تغایر
 کون گفت دین ۱۱۹

آناتوئی

این سخن حکیم بگو آنست که بیخ شرم و موجود حق است بختان و تغییر و تبدیل را از ذات و صفات و افعال او تعالی را نه نیست بختان من لا یتعدیان بدانند که بصفا به تکافی افعال محدودت الکی کون و آنچه صوفیہ وجودیہ تنزلات نفس اثبات نموده اند نه از قبیل تغییر و تبدیل و مرتبہ و وجوب که آن کفر و ضلالت است بلکه این تنزلات را در مرتبہ ظهورات کمال او تعالی اعتبار کرده اند بگو آنکه تغییر و تبدیلیه در ذات و صفات و افعال او تعالی راه باید و او تعالی یعنی مطلق است هم در ذات و هم در صفات و هم در افعال و در هیچ امری هیچ چیز محتاج بود چنانچه در وجود محتاج نیست و ظهور نیز محتاج نه و آنچه از عبارات بعضی صوفیہ مفهوم میشود که او تعالی در ظهور کمالات انسانی و صفاتی با محتاج است این سخن برین تغییر بسیار گران است میداند که مقصود از افزونیش ایشان حصول کمال است مرایشان را نه کمالی که عالم بجناب قدس او باشد تعالی و تقدس کریمه و مآ خلقت لیکن لا یتعدیان و لا یخرفون منوید این معنی است پس مقصود از اطلعت جن و انس حصول معرفت ایشان بود که کمال ایشان است نه امری که عالم بجناب حق بود و بختانۀ و آنچه در حدیث قدسی واقع شده است خلقکم الله علی ذلک که او را در نیز معرفت ایشان است نه آنکه من معروض مشروط معرفت ایشان کماله حاصل نماید تعالی الله یعنی ذلک عالم الکی کون او تعالی از جمیع صفات تقصیر سمات محدودت مرتبہ و غیر است جسم جسمانی نیست و مکانی و زمانی نه و صفات کمال او را ثابت است از اجماع هیئت کمال در موجودات بود جز آنکه در وجود ذات تکلیف و تقدس و آن صفات حیات و علم و قدرت و اراده و سمع و بصر و کلام و تکوین است این صفات در خارج موجود اند نه آنکه در علم موجود بود جز از وجود ذات و در خارج نفس است تعالی و تقدس چنانچه بعضی از صوفیہ جوړیلان برده اند و گفته اند از روی عقل غیبیہ اند صفات با ذات توازی و کس شخص همه سخن حکیمان فی نفسی صفات است چه ثفاة صفات مستزله و فلا سغه نیز تغایر علمی و اخلاقی و خارجی گفته اند و این تغایر

۱۱۰

علمی الحاکم زود اندر گفته اند که مفهوم علم عقین مفهوم ذات است تعالی و تقدس یا عقین مفهوم قدرت
 و ارادت است عینیت باعتبار وجود خارجی گفته اند پس این تغییر وجود خارجی اعتبار کنند از لغات
 صفات خارج نشوند و تغییر اعتباری که اینجاست بهمین لغت حکم گرفت و او تعالی قدیم و اولی است
 و غیر او را قدیم و اولیت ثابت نبود مگر این برین حکم اجمال فرموده اند و هر سیکه قدیم و اولیت غیر
 حق بکل و کلا قائل گشته است تکفیر و نموده اند آنم غزالی ازین راه تکفیر این شیئا و ذات را فی
 و غیر ایشان نموده است که قائل بقدم عقول و نفوس اند و بقدم میوه و صورت گمان برده اند
 و سموات را با آنچه در ایشان است قدیم دانسته اند حضرت خواجده باقی صاحب کمال میفرمودند که شیخ
 محی الدین بن العربی بقدم ازین کلمات قائل است این سخن از ظاهر مضموف باید داشت و محمول بر
 تاویل باید ساخت تا با جمیع اهل علم مخالف نشود و او تعالی قدا و مختار است از شائبه ایجاب و مطلق
 اضطرار منتزعه و مبر است فلا سفیضی خرد کمال را در ایجاب دانسته نفی اختیار از واجب تعالی
 نموده و اثبات ایجاب نموده اند این بخیر دان واجب را تعالی و تقدس و معطل و بکار داشته اند
 و چون یک مشتق است که آن هم با ایجاب است از فانی سموت و ارض صا و رند است و وجود جوادش نسبت
 به عقل تعالی داده که وجود آن جز در توهم ایشان ثابت نشده است بر عزم فاسد ایشان ایشان را
 یعنی سبحانه و تعالی هیچ کار نیست تا چار باید که در وقت اضطراب و اضطراب را تعالی با عقل تعالی
 آرزو بجز قدرت حق سبحانه آنچه هیچ جوع کنند که او را تعالی در وجود جوادش در غلبه نموده اند گویند که
 عقل تعالی است که به سجا و حوادث تعلق دارد بلکه به عقل تعالی هم جوع ندارد که او را در وقوع بیات ایشان
 نیز اختیار نیست این بید و نمان و حقیق و بلاهت پیش قدم فرقی ضلاله اند کافران را تجب
 بصحرت حق سبحانه و تعالی سے آید و وقع ملیه از او تعالی میطلبند بخلات این سفیهان و چون درین
 بید و نمان از جمیع فرق ضلالت و بلاهت بیشتر است سیکه کفر و انکار است با حکما و منسب
 و عدا و عداوت است با اخبار رسوله و تمیز ترتیب مقدمات فاسده است و تلبیس لاهل و مشوا و باطل

در معرفت
 علم عقین مفهوم ذات است
 علم عقین مفهوم قدرت است
 علم عقین مفهوم ارادت است
 علم عقین مفهوم عینیت است
 علم عقین مفهوم اعتباری است
 علم عقین مفهوم لغت است
 علم عقین مفهوم حکم است
 علم عقین مفهوم اجمال است
 علم عقین مفهوم فرموده است
 علم عقین مفهوم غیر است
 علم عقین مفهوم حق است
 علم عقین مفهوم قائل است
 علم عقین مفهوم تکفیر است
 علم عقین مفهوم نموده است
 علم عقین مفهوم غزالی است
 علم عقین مفهوم غیر ایشان است
 علم عقین مفهوم سموات است
 علم عقین مفهوم محی الدین است
 علم عقین مفهوم تاویل است
 علم عقین مفهوم اضطرار است
 علم عقین مفهوم مبر است
 علم عقین مفهوم ضلاله است
 علم عقین مفهوم سفیهان است
 علم عقین مفهوم کفر است
 علم عقین مفهوم انکار است
 علم عقین مفهوم اخبار رسوله است
 علم عقین مفهوم تمیز است
 علم عقین مفهوم ترتیب است
 علم عقین مفهوم مقدمات است
 علم عقین مفهوم فاسده است
 علم عقین مفهوم تلبیس است
 علم عقین مفهوم لاهل است
 علم عقین مفهوم مشوا است
 علم عقین مفهوم باطل است

در اثبات صفت مطالب است همین قدر خط و در اثبات متخاصمه که ایشان خورده اند هیچ سفینه نه خورده
 سموات و کواکب که به وقت بیقرار و در گردانند مدار کار بر حرکت آن وضع ایشان داشته اند و از خارج
 سموات و صوره کواکب و محرک اینها و مدار ایشان چشم پوشیده اند و در این عالم از آنست که جسم خرد
 و سید و دنان سفیه تر از ایشان آنکه ایشان را زیرک و داند صلاح طبقات آنکار و از علوم متفرقه
 و منتظر ایشان علم برسد است که بالاینی محضست و الاطلاع صرف مساوات زوایا است
 شدت موقوفه را بچکار می آید و شکل عروسی و دامونی که جانکار ایشان است بکدام غرض موقوف
 است علم طب علم نجوم و علم تهذیب اخلاق که بهترین علوم ایشان است از کتب انبیا با تقدیم علم
 دینت و حکم و الصلوات و التکلیفات سرقه کرده ترویج باطل خود نموده اند که صاحب بدایه الامام الغزالی
 فی التقلید عن الضلال اهل ملت و متابعان انبیا علیهم الصلوٰۃ و السلام اگر در اول و بر این
 قاطع کنند بلکه نیست که مدار کار ایشان تعلیم انبیا است علیهم الصلوٰۃ و السلام و دلائل و بر این
 بر اثبات مطالب عالی خود و سبیل تبریحی آرنده ایمان تقلید ایشان را کفایت بخلاف این
 سید و دنان که از تعلیم خود را بر آورده اند و در صده و اثبات بدلائل گشته صدقوا فانصروا و دعوت نبوت
 حضرت عیسی علی نبیت او و تکیه الصلوة و السلام چون با فلاطون که کلان تر این سید و دنان بود
 سید گفت سخن قوم و معتقدون که حاجه بتالی من یتهدیتنا فی سفیه بایسته شخصیکه اجناس
 آسوات نماید و ابراهیم و آنکه و ابراهیم میکند که خارج از طوکریت ایشان است او را سید و نظر اخیل
 او میکرد و ناویده جواب و اوان از کمال عناد و سفاهت است فلسفه چون اکثرش باشد رغبه
 پس کل آن به هم سفیه باشد که حکم کل حکم اکثرست بحانا الله سبحانه انک عن ظلمات معتقدانهم السوء

در اثبات صفت مطالب است همین قدر خط و در اثبات متخاصمه که ایشان خورده اند هیچ سفینه نه خورده
 سموات و کواکب که به وقت بیقرار و در گردانند مدار کار بر حرکت آن وضع ایشان داشته اند و از خارج
 سموات و صوره کواکب و محرک اینها و مدار ایشان چشم پوشیده اند و در این عالم از آنست که جسم خرد
 و سید و دنان سفیه تر از ایشان آنکه ایشان را زیرک و داند صلاح طبقات آنکار و از علوم متفرقه
 و منتظر ایشان علم برسد است که بالاینی محضست و الاطلاع صرف مساوات زوایا است
 شدت موقوفه را بچکار می آید و شکل عروسی و دامونی که جانکار ایشان است بکدام غرض موقوف
 است علم طب علم نجوم و علم تهذیب اخلاق که بهترین علوم ایشان است از کتب انبیا با تقدیم علم
 دینت و حکم و الصلوات و التکلیفات سرقه کرده ترویج باطل خود نموده اند که صاحب بدایه الامام الغزالی
 فی التقلید عن الضلال اهل ملت و متابعان انبیا علیهم الصلوٰۃ و السلام اگر در اول و بر این
 قاطع کنند بلکه نیست که مدار کار ایشان تعلیم انبیا است علیهم الصلوٰۃ و السلام و دلائل و بر این
 بر اثبات مطالب عالی خود و سبیل تبریحی آرنده ایمان تقلید ایشان را کفایت بخلاف این
 سید و دنان که از تعلیم خود را بر آورده اند و در صده و اثبات بدلائل گشته صدقوا فانصروا و دعوت نبوت
 حضرت عیسی علی نبیت او و تکیه الصلوة و السلام چون با فلاطون که کلان تر این سید و دنان بود
 سید گفت سخن قوم و معتقدون که حاجه بتالی من یتهدیتنا فی سفیه بایسته شخصیکه اجناس
 آسوات نماید و ابراهیم و آنکه و ابراهیم میکند که خارج از طوکریت ایشان است او را سید و نظر اخیل
 او میکرد و ناویده جواب و اوان از کمال عناد و سفاهت است فلسفه چون اکثرش باشد رغبه
 پس کل آن به هم سفیه باشد که حکم کل حکم اکثرست بحانا الله سبحانه انک عن ظلمات معتقدانهم السوء

در اثبات صفت مطالب است همین قدر خط و در اثبات متخاصمه که ایشان خورده اند هیچ سفینه نه خورده
 سموات و کواکب که به وقت بیقرار و در گردانند مدار کار بر حرکت آن وضع ایشان داشته اند و از خارج
 سموات و صوره کواکب و محرک اینها و مدار ایشان چشم پوشیده اند و در این عالم از آنست که جسم خرد
 و سید و دنان سفیه تر از ایشان آنکه ایشان را زیرک و داند صلاح طبقات آنکار و از علوم متفرقه
 و منتظر ایشان علم برسد است که بالاینی محضست و الاطلاع صرف مساوات زوایا است
 شدت موقوفه را بچکار می آید و شکل عروسی و دامونی که جانکار ایشان است بکدام غرض موقوف
 است علم طب علم نجوم و علم تهذیب اخلاق که بهترین علوم ایشان است از کتب انبیا با تقدیم علم
 دینت و حکم و الصلوات و التکلیفات سرقه کرده ترویج باطل خود نموده اند که صاحب بدایه الامام الغزالی
 فی التقلید عن الضلال اهل ملت و متابعان انبیا علیهم الصلوٰۃ و السلام اگر در اول و بر این
 قاطع کنند بلکه نیست که مدار کار ایشان تعلیم انبیا است علیهم الصلوٰۃ و السلام و دلائل و بر این
 بر اثبات مطالب عالی خود و سبیل تبریحی آرنده ایمان تقلید ایشان را کفایت بخلاف این
 سید و دنان که از تعلیم خود را بر آورده اند و در صده و اثبات بدلائل گشته صدقوا فانصروا و دعوت نبوت
 حضرت عیسی علی نبیت او و تکیه الصلوة و السلام چون با فلاطون که کلان تر این سید و دنان بود
 سید گفت سخن قوم و معتقدون که حاجه بتالی من یتهدیتنا فی سفیه بایسته شخصیکه اجناس
 آسوات نماید و ابراهیم و آنکه و ابراهیم میکند که خارج از طوکریت ایشان است او را سید و نظر اخیل
 او میکرد و ناویده جواب و اوان از کمال عناد و سفاهت است فلسفه چون اکثرش باشد رغبه
 پس کل آن به هم سفیه باشد که حکم کل حکم اکثرست بحانا الله سبحانه انک عن ظلمات معتقدانهم السوء

درین ایام فرزندی محمد معصوم جو اہر شجہ موافق را تمام کرد و را آشنا بسبق او قباحتہما این بخیروان بفتح
 آمد و قائمہ با بران مترتب شد انحمد للہ الذی ہذا انا ہذا و ما کنا لنعلم ان کذلک لکن ہذا انا
 اللہ لقلنا جاءت رسول کریم صلی اللہ علیہ وسلم کتبنا بالحق و عیالہ شیخ محی الدین بن العربی نیز ناظر با یجاب است
 بود معنی قدرت مرافقت بفلسفہ دارد کہ صحت ترک از قیاد و تجویز نمے نماید جانب فعل الازم
 عجایب کار و بار است شیخ محی الدین از مقبولان و نظر مے در آید و اکثر علوم او کہ مخالف آراء ال
 حق اند خطا و اصواب ظاہر میشوند ما نا کہ بخطائے کشفی معذور و اشتہ اند و در تک خطائے اجتهادی
 از ملامت مفرع ساختہ این اعتقاد خاص است این فقیر را و ما وہ شیخ محی الدین کہ او را از مقبولان میدانند
 و علوم مخالفہ او را خطا و مضرت میندیشند ہستند ازین طائفہ کہ ہم شیخ را طعن ملامت میکنند و ہم
 علوم او را تحقیر مینمایند و ہمے دیگر ازین طائفہ تقلید شیخ را اختیار کرده جمیع علوم او را صواب
 و بدلائل و شواہد حقیقت آن علوم را اثبات مینمایند و شک نیست کہ این ہر دو فریق راہ افسوس
 و تقریب اختیار کرده اند و از تو شیخ حال دور ما ندیدیم کہ از اولیا و مقبولان است بواسطہ خطب
 کشفی چگونہ تذکرہ شو و علوم او را کہ اصواب و بر اند و مخالف آراء ال حق اند چگونہ تقلید
 توان کرد و قال الحق ہوا الثابت الذی و ففتح اللہ سبحانہ اندیمتہم و کسرہ آسے و رسلہ و وحدت
 وجود ہم غیر ازین طائفہ باشند شریک اند چہ چند شیخ و برین مسئلہ نیز طرخصا و اروا و اصل سخن
 شکرست فارمد این مسئلہ نیز چہ لفظ مخالفت بمعقولات ال حق وارد ناقابل توجہ است شایان
 جمیع این فقیر بجنابہ اللہ سبحانہ و شریح شرح رباعیات حضرت ایشان ما این مسئلہ را بمعقولات
 ال حق جمیع ساخته است و تراغ و طعن البعض عامد ہستہ و مشکوک شجاعت طفرین را حل ساخته
 بر ہجیمہ چل سب و اشتباہ نامندہ بحال لا یخلف علی الشاظرین ہم باید و ہست کہ ممکنات با سربا
 چہ جو اہر و چہ اغراض و چہ اجسام و چہ عقول و چہ نفوس و چہ افلاک و چہ عناصر ہر ہمہ مستند با سبب و قوا و مختار
 اند کہ از کتمہ علم اینہا را بوجود آورده است و چنانچہ اینہا و وجود باو تعالی محتاج اند در بقا نیز باو سبحانہ

شیخ محی الدین بن العربی
 از مقبولان و نظر مے در آید
 اکثر علوم او کہ مخالف آراء ال حق اند
 خطا و اصواب ظاہر میشوند
 ما نا کہ بخطائے کشفی معذور و اشتہ اند
 و در تک خطائے اجتهادی از ملامت مفرع ساختہ این اعتقاد خاص است
 این فقیر را و ما وہ شیخ محی الدین کہ او را از مقبولان میدانند
 و علوم مخالفہ او را خطا و مضرت میندیشند
 ہستند ازین طائفہ کہ ہم شیخ را طعن ملامت میکنند
 و ہم علوم او را تحقیر مینمایند
 و ہمے دیگر ازین طائفہ تقلید شیخ را اختیار کرده
 جمیع علوم او را صواب و بدلائل و شواہد حقیقت
 آن علوم را اثبات مینمایند
 و شک نیست کہ این ہر دو فریق راہ افسوس و تقریب
 اختیار کرده اند
 و از تو شیخ حال دور ما ندیدیم
 کہ از اولیا و مقبولان است
 بواسطہ خطب کشفی چگونہ تذکرہ شو
 و علوم او را کہ اصواب و بر اند
 و مخالف آراء ال حق اند چگونہ تقلید توان کرد
 و قال الحق ہوا الثابت الذی و ففتح اللہ سبحانہ
 اندیمتہم و کسرہ آسے و رسلہ و وحدت وجود ہم
 غیر ازین طائفہ باشند شریک اند چہ چند شیخ
 و برین مسئلہ نیز طرخصا و اروا و اصل سخن شکرست
 فارمد این مسئلہ نیز چہ لفظ مخالفت بمعقولات ال حق
 وارد ناقابل توجہ است شایان جمیع این فقیر
 بجنابہ اللہ سبحانہ و شریح شرح رباعیات حضرت ایشان
 ما این مسئلہ را بمعقولات ال حق جمیع ساخته است
 و تراغ و طعن البعض عامد ہستہ و مشکوک شجاعت
 طفرین را حل ساخته بر ہجیمہ چل سب و اشتباہ نامندہ
 بحال لا یخلف علی الشاظرین ہم باید و ہست کہ ممکنات
 با سربا چہ جو اہر و چہ اغراض و چہ اجسام و چہ عقول
 و چہ نفوس و چہ افلاک و چہ عناصر ہر ہمہ مستند با سبب
 و قوا و مختار اند کہ از کتمہ علم اینہا را بوجود آورده
 است و چنانچہ اینہا و وجود باو تعالی محتاج اند در بقا
 نیز باو سبحانہ

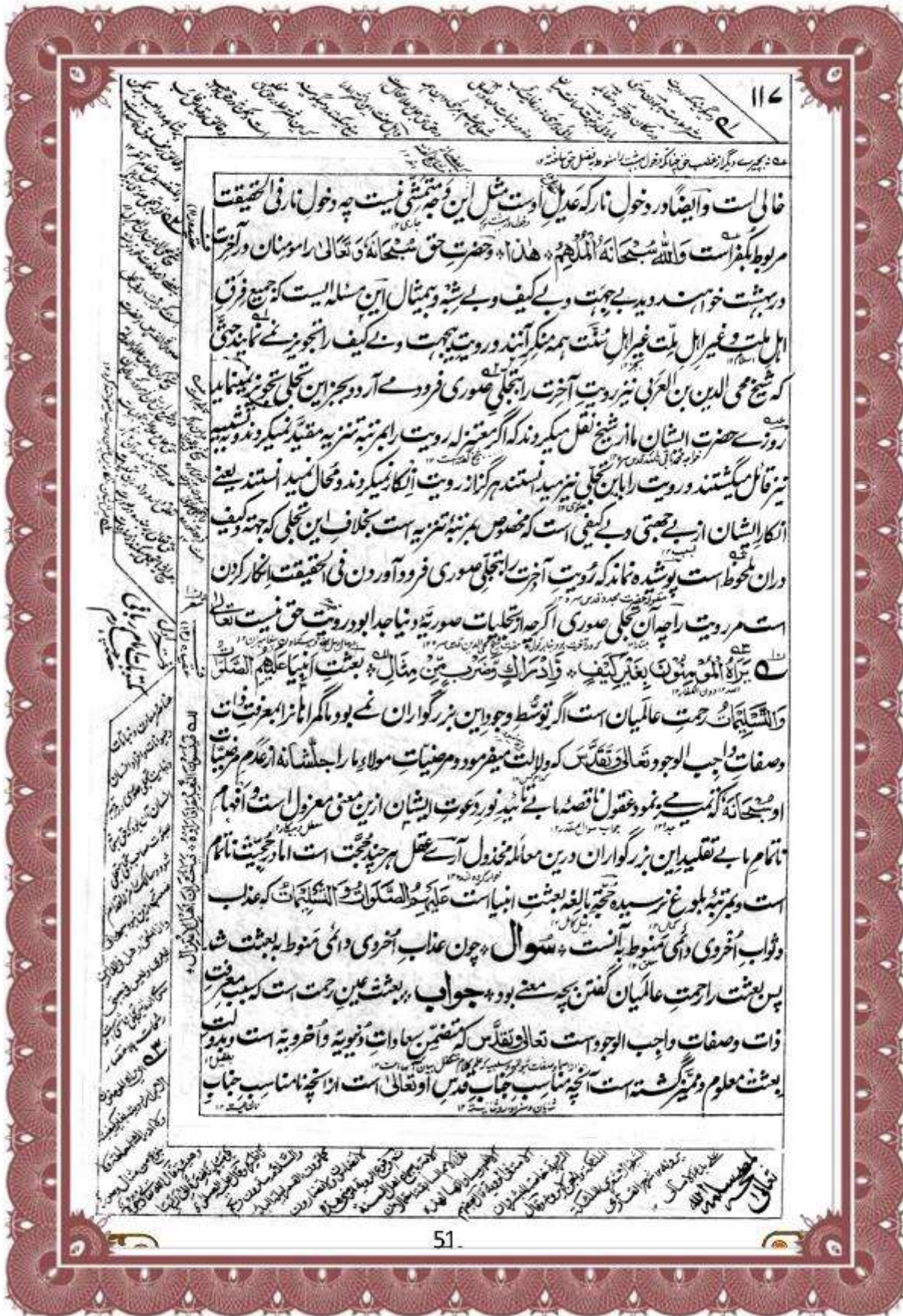
منسوب است و کسب با نشان عادت الله سبحانه برین جاری شده است که بعد از قصد عبودیت
 فعل خود را خلق حق سبحانه و تعالی بان فعل متعلق میشود و چون فعل عبودیت بقصد و اختیار اوصاف
 سے یا بدین نام چنان متعلق می شود و ثواب و عقاب بود و آنکه گفته اند که اختیار عیب ضعیف است
 اگر ضعیف باعتبار قوت اختیار حق سبحانه آنکه گفته اند سلم است و اگر ضعیف با این معنی گفته اند
 که در او فعل متعلق کافیه نیست پس غیر صحیح است **فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ لَا يَكْفِيكَ مَا لَيْسَ فِي قُدْرَتِهِ**
بَلْ يُزِيدُ الْيَسْرَةَ وَلَا يُزِيدُ الْعُسْرَةَ ما فی البکب جزا محمد فعل موقوت را مقصود بقدر حق
 است کفر موقوت را عذاب محمد جزا سے وفاق فرموده قوله ذات و ای را منوط با بیان بر وقت خود
 ذلک تقدیر العزیز لیکسب بعد آن که بتوفیق الله سبحانه ما هم می دانیم که کفر و زینت
 بحضرت حق سبحانه و تعالی که منوی نعم ظاهره و باطنه است و موجودات و ارض است و هر
 بزرگی و کمائی که هست مر جباب قدس او را ثابت است جز آن کفر با او که از شدت عقوبات بود
 مخلوق است و در عذاب و چنین ایمان آوردن بغیب این چنین منعم بزرگی را راست گوشتن
 او را با وجود ممانعت نفس و شیطان یا بد که جزا او بهترین جزا نا بود و آن مخلوق است و نعمت ملذذ
 بعضی از شایع فرموده اند که دخول بهشت فی کفایت مربوط فیض حق است سبحانه و منوط
 ساعتن آن ایمان بنا بر آنست که هر چه جزا اعمال بود الذی باشد و نیز و غیره و چون بهشت فی
 مربوط با بیان است لیکن ایمان فضل او است سبحانه و عطیة او تعالی و دخول نامرطوب کفرا
 و کفر ناشی است از بولک نفس اماره ما اصحابک من حسنة فحین الله و ما اصحابک من
 سبحة فحین نفسیک باید آنست که مربوط ساعتن دخول بهشت را ایمان فی کفایت عظیم
 ایمان است بلکه تعظیم مؤمن به است که این چنین اعظیم القدر بر آن مترتب شده است و چنین
 منوط ساعتن دخول نامرطوب کفراست و جمیل آنکه نسبت با و این کفر بوقوع آمده است این
 طور محسوس بر و ام بر آن مترتب گشته است بخلاف آنچه بعضی از شایع گفته اند که ازین و قیقه

منسوب است و کسب با نشان عادت الله سبحانه برین جاری شده است که بعد از قصد عبودیت
 فعل خود را خلق حق سبحانه و تعالی بان فعل متعلق میشود و چون فعل عبودیت بقصد و اختیار اوصاف
 سے یا بدین نام چنان متعلق می شود و ثواب و عقاب بود و آنکه گفته اند که اختیار عیب ضعیف است
 اگر ضعیف باعتبار قوت اختیار حق سبحانه آنکه گفته اند سلم است و اگر ضعیف با این معنی گفته اند
 که در او فعل متعلق کافیه نیست پس غیر صحیح است **فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ لَا يَكْفِيكَ مَا لَيْسَ فِي قُدْرَتِهِ**
بَلْ يُزِيدُ الْيَسْرَةَ وَلَا يُزِيدُ الْعُسْرَةَ ما فی البکب جزا محمد فعل موقوت را مقصود بقدر حق
 است کفر موقوت را عذاب محمد جزا سے وفاق فرموده قوله ذات و ای را منوط با بیان بر وقت خود
 ذلک تقدیر العزیز لیکسب بعد آن که بتوفیق الله سبحانه ما هم می دانیم که کفر و زینت
 بحضرت حق سبحانه و تعالی که منوی نعم ظاهره و باطنه است و موجودات و ارض است و هر
 بزرگی و کمائی که هست مر جباب قدس او را ثابت است جز آن کفر با او که از شدت عقوبات بود
 مخلوق است و در عذاب و چنین ایمان آوردن بغیب این چنین منعم بزرگی را راست گوشتن
 او را با وجود ممانعت نفس و شیطان یا بد که جزا او بهترین جزا نا بود و آن مخلوق است و نعمت ملذذ
 بعضی از شایع فرموده اند که دخول بهشت فی کفایت مربوط فیض حق است سبحانه و منوط
 ساعتن آن ایمان بنا بر آنست که هر چه جزا اعمال بود الذی باشد و نیز و غیره و چون بهشت فی
 مربوط با بیان است لیکن ایمان فضل او است سبحانه و عطیة او تعالی و دخول نامرطوب کفرا
 و کفر ناشی است از بولک نفس اماره ما اصحابک من حسنة فحین الله و ما اصحابک من
 سبحة فحین نفسیک باید آنست که مربوط ساعتن دخول بهشت را ایمان فی کفایت عظیم
 ایمان است بلکه تعظیم مؤمن به است که این چنین اعظیم القدر بر آن مترتب شده است و چنین
 منوط ساعتن دخول نامرطوب کفراست و جمیل آنکه نسبت با و این کفر بوقوع آمده است این
 طور محسوس بر و ام بر آن مترتب گشته است بخلاف آنچه بعضی از شایع گفته اند که ازین و قیقه

و آنچه آن تا آن آمد خدا حق تعالی و رسول و علی صوره و کلام و غیره ۱۱۶

الله و ما اصحابک من حسنة فحین الله و ما اصحابک من سبحة فحین نفسیک باید آنست که مربوط ساعتن دخول بهشت را ایمان فی کفایت عظیم ایمان است بلکه تعظیم مؤمن به است که این چنین اعظیم القدر بر آن مترتب شده است و چنین منوط ساعتن دخول نامرطوب کفراست و جمیل آنکه نسبت با و این کفر بوقوع آمده است این طور محسوس بر و ام بر آن مترتب گشته است بخلاف آنچه بعضی از شایع گفته اند که ازین و قیقه

منسوب است و کسب با نشان عادت الله سبحانه برین جاری شده است که بعد از قصد عبودیت
 فعل خود را خلق حق سبحانه و تعالی بان فعل متعلق میشود و چون فعل عبودیت بقصد و اختیار اوصاف
 سے یا بدین نام چنان متعلق می شود و ثواب و عقاب بود و آنکه گفته اند که اختیار عیب ضعیف است
 اگر ضعیف باعتبار قوت اختیار حق سبحانه آنکه گفته اند سلم است و اگر ضعیف با این معنی گفته اند
 که در او فعل متعلق کافیه نیست پس غیر صحیح است **فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ لَا يَكْفِيكَ مَا لَيْسَ فِي قُدْرَتِهِ**
بَلْ يُزِيدُ الْيَسْرَةَ وَلَا يُزِيدُ الْعُسْرَةَ ما فی البکب جزا محمد فعل موقوت را مقصود بقدر حق
 است کفر موقوت را عذاب محمد جزا سے وفاق فرموده قوله ذات و ای را منوط با بیان بر وقت خود
 ذلک تقدیر العزیز لیکسب بعد آن که بتوفیق الله سبحانه ما هم می دانیم که کفر و زینت
 بحضرت حق سبحانه و تعالی که منوی نعم ظاهره و باطنه است و موجودات و ارض است و هر
 بزرگی و کمائی که هست مر جباب قدس او را ثابت است جز آن کفر با او که از شدت عقوبات بود
 مخلوق است و در عذاب و چنین ایمان آوردن بغیب این چنین منعم بزرگی را راست گوشتن
 او را با وجود ممانعت نفس و شیطان یا بد که جزا او بهترین جزا نا بود و آن مخلوق است و نعمت ملذذ
 بعضی از شایع فرموده اند که دخول بهشت فی کفایت مربوط فیض حق است سبحانه و منوط
 ساعتن آن ایمان بنا بر آنست که هر چه جزا اعمال بود الذی باشد و نیز و غیره و چون بهشت فی
 مربوط با بیان است لیکن ایمان فضل او است سبحانه و عطیة او تعالی و دخول نامرطوب کفرا
 و کفر ناشی است از بولک نفس اماره ما اصحابک من حسنة فحین الله و ما اصحابک من
 سبحة فحین نفسیک باید آنست که مربوط ساعتن دخول بهشت را ایمان فی کفایت عظیم ایمان است بلکه تعظیم مؤمن به است که این چنین اعظیم القدر بر آن مترتب شده است و چنین منوط ساعتن دخول نامرطوب کفراست و جمیل آنکه نسبت با و این کفر بوقوع آمده است این طور محسوس بر و ام بر آن مترتب گشته است بخلاف آنچه بعضی از شایع گفته اند که ازین و قیقه



معه دیگر از نفس حق بنام آن خوان شد اما آنرا در بعضی ترجمان
خالی است و ایضا در دخول ناز که عدیل است مثل این در بعضی نیت چه دخول نافی تحقیقت
مرحوبه بلفظ است و الله سبحانه الله المذموم ^{بمطابق روایت} هذاه و حضرت حق سبحانه انکالی را مومنان و آنرا نیت
در بیعت خوشت در دید به جهت و بے کیف و بے شرف و بی مثل این مسئله است که جمیع فرق
اہل ملت و غیر اہل ملت غیر اہل سنت ہمہ تنگ آمدند و رویت بیعت و بے کیف را تجویز نمی نمایند چنانچه
که شیخ محمدی الدین بن العربی نیز رویت آخرت را بجای صورتی فرود می آرد و بعد از این بجای تجویز نہیں نماید
روایت حضرت ایشان ما از شیخ نقل میکردند که اگر معتزله رویت را بجز تنزیہ مقتدیہ نسکیہ و نہ و تنزیہ
نیز قائل میشدند و رویت را باین بجای نیز میدادند ہم گزاف رویت انکار میکردند و مجال نمیدانستند یعنی
انکار ایشان از بیعتی و بے کیفی است که مخصوص بجز تنزیہ است بخلاف این بجای که چه بے کیف
در آن ملحوظ است پوشده نماز که رویت آخرت را بجای صورتی فرود آوردن فی تحقیقت انکار کردن
است هر رویت را بعد از آن بجای صورتی اگر چه احتمالات صورتی و نیاز جدا بود رویت حق نیت تعالی
س یزاد المؤمنون بغير کیف ^{بمطابق روایت} و زاد سراج ^{بمطابق روایت} و بعثت انبیاء علیهم السلام
و القلت امامات رحمت عالمیان است اگر توسط وجود این بزرگواران نمی بود ما که انرا ببعثت ذات
وصفات واجب الوجود تعالی نقلند که ولایت میفرمود و صفیات مولا را با جلشنه آنرا عدم صفیات
او سبحانه که نمایی و نمود محمول اقتضای ما بے تنزیہ نور دعوت ایشان ازین معنی معزول است آنچه
تمام ما بے تقلید این بزرگواران درین معامله مخدول آری عقل هر چند بجهت است اما در حقیقت تمام
است و بی ترتیب بلوغ نرسیده تبحر بالغه بعثت انبیاء علیهم السلام کما فی التکلیفات که عذاب
و ثواب اخروی و حکمی منوط بانست ^{بمطابق روایت} **سوال** چون عذاب اخروی دائمی منوط به بعثت است
پس بعثت را رحمت عالمیان گفتن چه معنی بود **جواب** بعثت عین رحمت است که بی بعثت
ذات و صفات واجب الوجود است تعالی نقلند که تصفیر سعادات و نبویہ و اخرویہ است و بدو
بعثت معلوم و غیرشتمه است آنچه مناسب جناب مدیس او تعالی است از آنچه نامناسب جناب

بجای رویت آخرت را بجای صورتی فرود آوردن فی تحقیقت انکار کردن است هر رویت را بعد از آن بجای صورتی اگر چه احتمالات صورتی و نیاز جدا بود رویت حق نیت تعالی

و القلت امامات رحمت عالمیان است اگر توسط وجود این بزرگواران نمی بود ما که انرا ببعثت ذات و صفات واجب الوجود تعالی نقلند که ولایت میفرمود و صفیات مولا را با جلشنه آنرا عدم صفیات

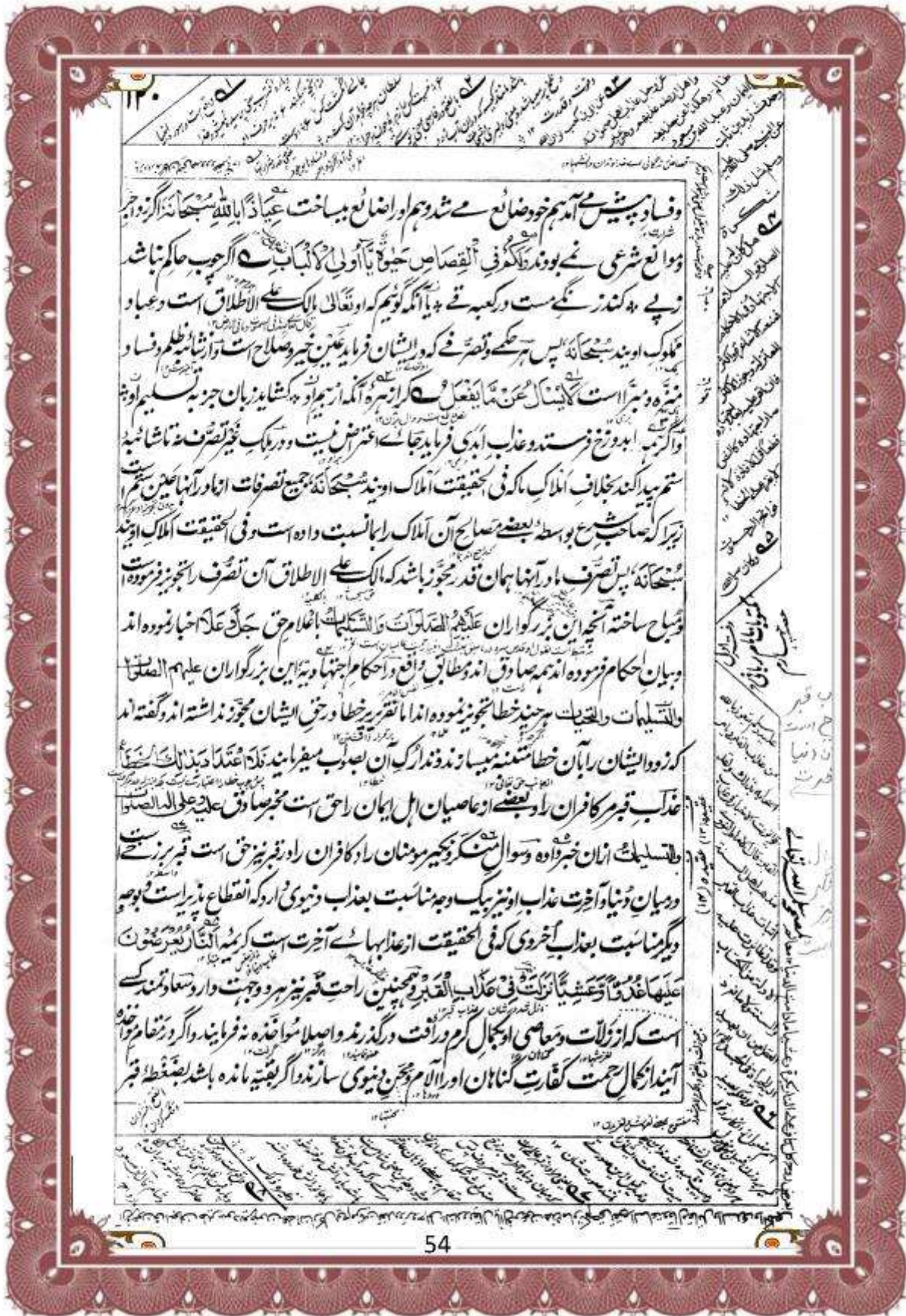
معه دیگر از نفس حق بنام آن خوان شد اما آنرا در بعضی ترجمان خالی است و ایضا در دخول ناز که عدیل است مثل این در بعضی نیت چه دخول نافی تحقیقت

تعالی بکفر است که عذاب و ثواب اخروی و حکمی منوط بانست ^{بمطابق روایت} **سوال** چون عذاب اخروی دائمی منوط به بعثت است

اور اس لئے کہ وہ خیال و نظیرت بیان میں خطا مضمون باشند و بعضے اوقات محسوس کرو کہ علم و حکم تکلیف جہاں فی خود توفیق
 و دانشائے تعلیم آن نبوت و دعوت بعضی از عقائد سلف و صفا و تہ کہ از راه ہم و جہان غیران حاصل شدہ اند و اعتبار
 بان علوم منضمہ شود و بحیثیتیکہ دوران وقت اصلاً تمیز نتواند کرد و در زمانی احوال گاہ بود کہ علم آن تمیز نہ
 و گاہ نہ و مند پس لاجرم آن علوم بواسطہ خلط آن عقائد ہمیت کذب پیدا مے کنند و از اعتماد
 مے بر آید یا آنکہ گوئیم کہ حصول تصفیہ و تزکیہ منوط است باینان احوال صاحب کفر و ضیانت موملے باشند
 جسکے آند و این مبنی خوف بر بہشت است چنانکہ کہشت پس بفریبشت حصول حقیقت تصفیہ و تزکیہ
 میرے نہ شود و صفائے کہ کفار و اهل فسق را حاصل میشود آن صفائے نفس است و صفائے قلب
 و صفائے نفس غیر اضلالت مبنی افزایش و بجز از خسارت و ولالت نمی نماید و کشف بعضی از امور
 عیبی کہ در وقت صفائے نفس کفار و اهل فسق را دست میده بلاتید راجع است کہ مقصود از ان خرابی
 و خسارت آن جامع است بخانا اللہ سبحانہ کہ سخن ہذا و البذلۃ صحیحہ نہ پیدا انہم علیہم علیک
 و علیہم الصلوات والسلام و علی البدال ہی آری تحقیق واضح گشت کہ تکلیف شرعی کہ از راه
 ثابت شدہ است نیز حجت است نہ ان چنانکہ نیز ان تکلیف شرعی از لاصدہ و زمانہ گمان بر وہ اند
 و تکلیف را از کلفت تصور نمودہ غیر معقول است نہ اند و گویند کہ کدام مہربانی است کہ عباد را با مورشاقہ
 تکلیف کنند و گویند کہ اگر مقصود مے آن تکلیف عمل گشت نہ بہر بہشت تو آمد رفت و اگر خلاف آنرا
 ترک گشت نہ بدین فرخ تو آمد رفت چرا تکلیف نکنند و گذارند کہ بخوردند و بخسیند و بطور خود باشند این بدو
 چیز و ان مگر نمیدانند کہ شکر نعم واجب است مطلقاً و این تکلیفات شرعیہ بیان اثبات ان حکمرا
 پس تکلیف بقتل واجب باشد و ایضا نظام عالم منوط باین تکلیف است اگر مہر یکے را بطور خود میگید
 تجارہ شرارت و فساد و بطور نمی آمد و ہر بوالہوسے و نفس مال و دیگرے دست و رازی میکرد و بچویش

در بعضی اوقات محسوس کرو کہ علم و حکم تکلیف جہاں فی خود توفیق
 و دانشائے تعلیم آن نبوت و دعوت بعضی از عقائد سلف و صفا و تہ کہ از راه ہم و جہان غیران حاصل شدہ اند و اعتبار
 بان علوم منضمہ شود و بحیثیتیکہ دوران وقت اصلاً تمیز نتواند کرد و در زمانی احوال گاہ بود کہ علم آن تمیز نہ
 و گاہ نہ و مند پس لاجرم آن علوم بواسطہ خلط آن عقائد ہمیت کذب پیدا مے کنند و از اعتماد
 مے بر آید یا آنکہ گوئیم کہ حصول تصفیہ و تزکیہ منوط است باینان احوال صاحب کفر و ضیانت موملے باشند
 جسکے آند و این مبنی خوف بر بہشت است چنانکہ کہشت پس بفریبشت حصول حقیقت تصفیہ و تزکیہ
 میرے نہ شود و صفائے کہ کفار و اهل فسق را حاصل میشود آن صفائے نفس است و صفائے قلب
 و صفائے نفس غیر اضلالت مبنی افزایش و بجز از خسارت و ولالت نمی نماید و کشف بعضی از امور
 عیبی کہ در وقت صفائے نفس کفار و اهل فسق را دست میده بلاتید راجع است کہ مقصود از ان خرابی
 و خسارت آن جامع است بخانا اللہ سبحانہ کہ سخن ہذا و البذلۃ صحیحہ نہ پیدا انہم علیہم علیک
 و علیہم الصلوات والسلام و علی البدال ہی آری تحقیق واضح گشت کہ تکلیف شرعی کہ از راه
 ثابت شدہ است نیز حجت است نہ ان چنانکہ نیز ان تکلیف شرعی از لاصدہ و زمانہ گمان بر وہ اند
 و تکلیف را از کلفت تصور نمودہ غیر معقول است نہ اند و گویند کہ کدام مہربانی است کہ عباد را با مورشاقہ
 تکلیف کنند و گویند کہ اگر مقصود مے آن تکلیف عمل گشت نہ بہر بہشت تو آمد رفت و اگر خلاف آنرا
 ترک گشت نہ بدین فرخ تو آمد رفت چرا تکلیف نکنند و گذارند کہ بخوردند و بخسیند و بطور خود باشند این بدو
 چیز و ان مگر نمیدانند کہ شکر نعم واجب است مطلقاً و این تکلیفات شرعیہ بیان اثبات ان حکمرا
 پس تکلیف بقتل واجب باشد و ایضا نظام عالم منوط باین تکلیف است اگر مہر یکے را بطور خود میگید
 تجارہ شرارت و فساد و بطور نمی آمد و ہر بوالہوسے و نفس مال و دیگرے دست و رازی میکرد و بچویش

اللہ تعالیٰ شکر



۲۲۰

وفا و پیش آمد ہر خود صناعت سے شد و ہم اور صناعت عبادت عباد اللہ سبحانہ انرا کرے اور جو
ہو نفع شرعی نہ ہو نہ در لاکم فی القصاص حیون یا اولی الاکباب اگر چہ حاکم بنا شد
زیچے نہ کند رنگے مست و کرکبتے پیا آنکہ گویم کہ او تعالیٰ مالک علی الاطلاق است و عباد
تہلوک اویند سبحانہ پس ہر حکمے و تصرفے کہ در ایشان فرمایند عین خیر و صلاح است و از شر او ظلم و فساد
نیز نہ در است لکن آنکہ معنی مابین فعل **کر از تیرہ** آنکہ از تیرہ جو کشتایہ زبان جز بہ تسلیم او
و اگر تیرہ ابد و رخ فرستد و عذاب ابدی فرماید جانے آخرش نیست و در باب تصرّف متاشایہ
ستم پیدا کند بخلاف املاک مگر فی حقیقت املاک اویند سبحانہ کہ جمیع تصرفات از او رہا عین غم
زیچہ کہ صاحب برع بواسطہ بعضی مصالح آن املاک را با نسبت دادہ است و فی حقیقت املاک اویند
سبحانہ کہ پرتصرف باور نہا ہمان قدر مجوز باشد کہ مالک علی الاطلاق آن تصرّف را مجوز فرمودہ
و صلاح ساختہ آنچہ این بزرگواران علیہم الصلوٰات والسلامکم با تمام حق جانی عدا اخباء فرمودہ اند
و بیان احکام فرمودہ اند ہمہ صاوق اند و مطابقی واقع و احکام اجتناب و بیزان بزرگواران علیہم الصلوٰات
والتسلیمات و بالتعلیل ہر چند خطا تجویز فرمودہ اند اما تقریر خطا و رحن ایشان مجوز نہ شدہ اند و گفتہ اند
کہ زود ایشان را بان خطا متنبہ میسازند و نہ درک ان بصوب میفرماید **تکلم عددا ذلک الخطا**
عذاب قیمر کافران را و بعضی از عاصیان اہل ایمان را حق است مجز صاوق علیہم الصلوٰات
والتسلیمات انمان خبر دادہ و سوال شد کہ بجز مومنان را و کافران را و غیر حق است قبر بر سخت
و در میان دنیا و آخرت عذاب او نیز یک و چہ نسبت بعد از ویومی ارد کہ انقطاع نہ راست بوجہ
و کفر نسبت بعد از آخری کہ فی حقیقت از عذابہا ہے آخرت است کہ **میتة الناس و بعد موتون**
علیہا خداوند تعالیٰ عزوجل انزلت فی عذاب القدر چہنمین راحت قیمر نیز ہر وجہت و ارجع و تہ کہ
است کہ از ولات و معاصی او کمال کرم و رافت در گذرند و اصل مواخذہ نہ فرمایند و اگر در زمان خود
آیند از کمال رحمت کفارت گناہان او را ارام و چین فرموی سازند و اگر بقیتہ ماندہ باشد بصعقہ قیمر

منشأ من ریحانی مستعد و زمان و اشہد
عزل و اول رشد علیہم وجہت
معه من اول کتب و اول
وقت اقدت
مفاد لکن مستعد و زمان و اشہد
و اول رشد علیہم وجہت
معه من اول کتب و اول
وقت اقدت

صالح و صالحہ است و عباد اللہ
سبحانہ و تعالیٰ انرا کرے اور جو
ہو نفع شرعی نہ ہو نہ در لاکم فی القصاص
حیون یا اولی الاکباب اگر چہ حاکم بنا شد
زیچے نہ کند رنگے مست و کرکبتے پیا آنکہ
گویم کہ او تعالیٰ مالک علی الاطلاق است و
عباد تہلوک اویند سبحانہ پس ہر حکمے و
تصرفے کہ در ایشان فرمایند عین خیر و
صلاح است و از شر او ظلم و فساد نیز نہ
در است لکن آنکہ معنی مابین فعل کر از
تیرہ آنکہ از تیرہ جو کشتایہ زبان جز بہ
تسلیم او و اگر تیرہ ابد و رخ فرستد و
عذاب ابدی فرماید جانے آخرش نیست و
در باب تصرّف متاشایہ ستم پیدا کند
بخلاف املاک مگر فی حقیقت املاک اویند
سبحانہ کہ جمیع تصرفات از او رہا عین
غم زیچہ کہ صاحب برع بواسطہ بعضی
مصلحت آن املاک را با نسبت دادہ است و
فی حقیقت املاک اویند سبحانہ کہ
پرتصرف باور نہا ہمان قدر مجوز
باشد کہ مالک علی الاطلاق آن تصرّف را
مجوز فرمودہ و صلاح ساختہ آنچہ این
بزرگواران علیہم الصلوٰات والسلامکم با
تمام حق جانی عدا اخباء فرمودہ اند
و بیان احکام فرمودہ اند ہمہ صاوق
اند و مطابقی واقع و احکام اجتناب و
بیزان بزرگواران علیہم الصلوٰات و
التسلیمات و بالتعلیل ہر چند خطا
تجویز فرمودہ اند اما تقریر خطا و
رحن ایشان مجوز نہ شدہ اند و گفتہ
اند کہ زود ایشان را بان خطا متنبہ
میسازند و نہ درک ان بصوب میفرماید
تکلم عددا ذلک الخطا عذاب قیمر
کافران را و بعضی از عاصیان اہل
ایمان را حق است مجز صاوق علیہم
الصلوٰات و التسلیمات انمان خبر دادہ
و سوال شد کہ بجز مومنان را و کافران
را و غیر حق است قبر بر سخت و در
میان دنیا و آخرت عذاب او نیز یک
و چہ نسبت بعد از ویومی ارد کہ
انقطاع نہ راست بوجہ و کفر نسبت
بعد از آخری کہ فی حقیقت از
عذابہا ہے آخرت است کہ میتة
الناس و بعد موتون علیہا خداوند
تعالیٰ عزوجل انزلت فی عذاب القدر
چہنمین راحت قیمر نیز ہر وجہت و
ارجع و تہ کہ است کہ از ولات و
معاصی او کمال کرم و رافت در
گذرند و اصل مواخذہ نہ فرمایند
و اگر در زمان خود آیند از کمال
رحمت کفارت گناہان او را ارام و
چین فرموی سازند و اگر بقیتہ ماندہ
باشد بصعقہ قیمر

معاذکے بقید سید است ندانند کہ طویر توبت مخالف طویر عقل است بلکہ طویر عقل نے تائبیہ قلبیہ را نبیا
 علیہم الصلوٰۃ والسلام کت و التسلیمات بان طلب عالی نتواند بہت شد مخالفت و بگریست و نارسیدن بگری
 چه مخالفت بعد از رسیدن متصور بود و بہت است و در نزح موجود بعد از محاسبہ روز قیامت اگر حقے
 بہت خویشتن فرستاد و گریست و بگریزاید و نزح و توباب و عقاب آیتنا ابدی است کہ انصاف ندارد
 کہ ما دلت علیکہ اللہ من فی القطنیۃ للوکلہ صاحب نصیبی کہ مال محمد جنت است
 و جنتی و سعیت کل شیء کفار را عذاب و در نزح تمامہ توبت است کن بعد از آن گوید کہ نار و در جنت
 ایشان بزرگ و سلام گرد و چنانچہ حضرت ابراہیم علیہ السلام و علیہ السلام و انسا کہ شدہ بود
 و خلف و در و عید حق جانزدار و گوید کہ بچس از اہل ان مخلوع عذاب کفار فرستہ است و برین مسئلہ نیز
 از صواب و ورا تبادہ است ندانستہ است کہ بہت رحمت و در حق مومنان و کافران مخصوص
 بدنیاست و در آخرت بوسے از رحمت بکافران رسد کہما قال اللہ تعالیٰ انہ لکیس من
 ترشح اللہ الی القوم الکافرین و قال تعالیٰ بعد قولہ سبحانہ و سبحتی و سعیت کل
 شیء کتبنا اللذین یسفون و یؤنون الذکر و الذین ہم بالیتا یؤمنون شیخ کول
 آیت خوانندہ و آخر کار فرمودہ و قال اللہ تعالیٰ ان رحمت اللہ قریبک من المحسنین
 و کریمہ لا تحسبن اللہ مخلف و عدلہ و رسالہ دلالت ندارد بر خصوصیت خلف بوعده تواند بود
 کہ اقتضای عدل و خلف بوعده را بخوابا واسطہ آن بود کہ مراد از وعده اینجا نصرت رسل است و غلبہ نیما
 بر کفار و آن متضمن بوعده و وعید است بوعده است مرسل او وعید است مرفقار را پس گویند
 کہ یہ ہم خلف و عدلہ منشی شد و ہم خلف و عیب فالانہ مستند ہدای علیکہ لاکہ و ایضا خلف و عید
 در رنگ خلف و وعده مستلزم کذب است و ناشایان آنحضرت جل شانہ اندازید کہ در ریل
 دانستہ بود کہ کفار را عذاب مخلد خواہم کرد و معدنک بر آنصورت مخالف علم خود گفته کہ عذاب
 مخلد خواہم کرد این سخن را تجویز نمودن شناخت تمام دار و سبحان ربک رب العزائم بالصغیر

معاذکے بقید سید است ندانند کہ طویر توبت مخالف طویر عقل است بلکہ طویر عقل نے تائبیہ قلبیہ را نبیا
 علیہم الصلوٰۃ والسلام کت و التسلیمات بان طلب عالی نتواند بہت شد مخالفت و بگریست و نارسیدن بگری
 چه مخالفت بعد از رسیدن متصور بود و بہت است و در نزح موجود بعد از محاسبہ روز قیامت اگر حقے
 بہت خویشتن فرستاد و گریست و بگریزاید و نزح و توباب و عقاب آیتنا ابدی است کہ انصاف ندارد
 کہ ما دلت علیکہ اللہ من فی القطنیۃ للوکلہ صاحب نصیبی کہ مال محمد جنت است
 و جنتی و سعیت کل شیء کفار را عذاب و در نزح تمامہ توبت است کن بعد از آن گوید کہ نار و در جنت
 ایشان بزرگ و سلام گرد و چنانچہ حضرت ابراہیم علیہ السلام و علیہ السلام و انسا کہ شدہ بود
 و خلف و در و عید حق جانزدار و گوید کہ بچس از اہل ان مخلوع عذاب کفار فرستہ است و برین مسئلہ نیز
 از صواب و ورا تبادہ است ندانستہ است کہ بہت رحمت و در حق مومنان و کافران مخصوص
 بدنیاست و در آخرت بوسے از رحمت بکافران رسد کہما قال اللہ تعالیٰ انہ لکیس من
 ترشح اللہ الی القوم الکافرین و قال تعالیٰ بعد قولہ سبحانہ و سبحتی و سعیت کل
 شیء کتبنا اللذین یسفون و یؤنون الذکر و الذین ہم بالیتا یؤمنون شیخ کول
 آیت خوانندہ و آخر کار فرمودہ و قال اللہ تعالیٰ ان رحمت اللہ قریبک من المحسنین
 و کریمہ لا تحسبن اللہ مخلف و عدلہ و رسالہ دلالت ندارد بر خصوصیت خلف بوعده تواند بود
 کہ اقتضای عدل و خلف بوعده را بخوابا واسطہ آن بود کہ مراد از وعده اینجا نصرت رسل است و غلبہ نیما
 بر کفار و آن متضمن بوعده و وعید است بوعده است مرسل او وعید است مرفقار را پس گویند
 کہ یہ ہم خلف و عدلہ منشی شد و ہم خلف و عیب فالانہ مستند ہدای علیکہ لاکہ و ایضا خلف و عید
 در رنگ خلف و وعده مستلزم کذب است و ناشایان آنحضرت جل شانہ اندازید کہ در ریل
 دانستہ بود کہ کفار را عذاب مخلد خواہم کرد و معدنک بر آنصورت مخالف علم خود گفته کہ عذاب
 مخلد خواہم کرد این سخن را تجویز نمودن شناخت تمام دار و سبحان ربک رب العزائم بالصغیر

۱۳۳
 ۵۶

اجماع اهل اهل بر عدم خلوص مذاب گفتار شفیق است و مجال خطا و کشف بسیار است فلذا اعتقاد
 به مع کونهم مخالف اجماع المسلمین لما لم یبدا به من خدا اندر جمل مصلحت آنکه از معانی معصوم اند و از
 خطا و سیاه محضه که بعضی از الله الهی هم و یفعلون ما یؤوه هر وقت از خوردن و آشامیدن پاک اند
 و از زین شوی منزه اند و بر او که در کثیر نماز و قرآن مجید و رقی ایشان باغبان با شرف و کرامت
 از شیخ نسا که آورد سبحانه تذکیر الضمیر فی حق نفسه تعالی و حضرت حق سبحانه و تعالی بعضی
 از ایشان ابراست برگزیده است چنانچه بعضی از انسان را نیز این دولت مقرر ساخته الله یخلف
 من الملائکه رسلا و من الناس جموعا کما دال حق را آنکه که خواست بشیر افضل اند از خواست ملک
 خدای و امام الحرمین و صاحب فتوحات مکتبه با فضیلت خواست ملک خواست بشیر قائل اند و آنچه برین
 ظاهر ساخته اند است که ولایت ملک افضل است از ولایت نبی علیهم الصلوات و الشکایات
 اما در ثبوت و رسالت درجه است منبری را که ملک بان رسیده است و آن درجه از راه غرضه خاک
 است که مخصوص بشر است و غیر برین غیر ظاهر ساخته اند که کمالات ولایت را نسبت به کمالات نبوت
 ترجیح داده است نسبت کاش حکم قطره داشت نسبت بدریای مجیط پس نتیجه که از راه نبوت آید
 زیرا که خواهد بود از آن مرتبت که از راه ولایت حاصل شود پس افضلیت مطلق را بنیاد بود علیهم
 الصلوات و الشکایات و فضل صومعی هر ملک که کرام است علیهم الصلوات و الشکایات و الشکایات
 سابقا لاجمعه و من العلماء شکر الله تعالی سغیریم ازین تحقیق لایح گشت که هیچ ولی بر مرتبه نبی از
 انبیا رسد علیهم الصلوات و الشکایات بلکه هر آن ولی همیشه زیر قدم آن نبی بود باید و است که در هر
 سلسله از اسل که علماء و صوفیه و آن اختلاف دارند چون نیک نگذرد مینمایند بجناب علمای با
 رتبه است که نظر علیا بواسطه متابعت انبیا علیهم الصلوات و الشکایات کمالات نبوت و علوم آن
 تفوق کرده است و نظریه صوفیه مقصود بر کمالات ولایت و معارف آنست پس ناچار علیکه از شکوه
 نبوت اخذ نموده شود و انصاف و آحق خواهد بود از آنچه از مرتبه ولایت بخود شود تحقیق بعضی ازین معارف
 سوره زمره و در ترجمه

۱۰

و در این کتاب
 از شیخ نسا که آورد سبحانه
 تذکیر الضمیر فی حق نفسه تعالی
 و حضرت حق سبحانه و تعالی
 بعضی از ایشان ابراست
 برگزیده است چنانچه بعضی
 از انسان را نیز این دولت
 مقرر ساخته الله یخلف من
 الملائکه رسلا و من الناس
 جموعا کما دال حق را آنکه
 که خواست بشیر افضل اند
 از خواست ملک خدای و امام
 الحرمین و صاحب فتوحات
 مکتبه با فضیلت خواست
 ملک خواست بشیر قائل اند
 و آنچه برین ظاهر ساخته
 اند است که ولایت ملک
 افضل است از ولایت نبی
 علیهم الصلوات و الشکایات
 اما در ثبوت و رسالت درجه
 است منبری را که ملک بان
 رسیده است و آن درجه از
 راه غرضه خاک است که
 مخصوص بشر است و غیر
 برین غیر ظاهر ساخته اند
 که کمالات ولایت را نسبت
 به کمالات نبوت ترجیح
 داده است نسبت کاش حکم
 قطره داشت نسبت بدریای
 مجیط پس نتیجه که از راه
 نبوت آید زیرا که خواهد
 بود از آن مرتبت که از راه
 ولایت حاصل شود پس
 افضلیت مطلق را بنیاد
 بود علیهم الصلوات و
 الشکایات و فضل صومعی
 هر ملک که کرام است
 علیهم الصلوات و الشکایات
 سابقا لاجمعه و من العلماء
 شکر الله تعالی سغیریم
 ازین تحقیق لایح گشت
 که هیچ ولی بر مرتبه
 نبی از انبیا رسد علیهم
 الصلوات و الشکایات
 بلکه هر آن ولی همیشه
 زیر قدم آن نبی بود
 باید و است که در هر
 سلسله از اسل که
 علماء و صوفیه و آن
 اختلاف دارند چون
 نیک نگذرد مینمایند
 بجناب علمای با رتبه
 است که نظر علیا
 بواسطه متابعت
 انبیا علیهم
 الصلوات و الشکایات
 کمالات نبوت و
 علوم آن تفوق
 کرده است و نظریه
 صوفیه مقصود بر
 کمالات ولایت و
 معارف آنست پس
 ناچار علیکه از
 شکوه نبوت
 اخذ نموده شود
 و انصاف و آحق
 خواهد بود از
 آنچه از مرتبه
 ولایت بخود
 شود تحقیق
 بعضی ازین
 معارف

و چگونه یک ستم فرزند آشدی و بر بیان طریق نوشتن ستم اندراج یافته است اگر خاصیت نامتدلیج
 رجوع فرمایند ایمان عبارت از تصدیق قلبی است آنچه از دین بطریق ضرورت و تواتر بر سینه افتاده و آفراسانی
 نیز بر این ایقان گفته اند که احتمال سقوط دارد و علامت این تصدیق تبری است اگر چه در سینه در کجای
 و آنچه در کافر است از خصائص او از آن سخن زناروش آن اگر عبادا یا اللہ سبحانہ ایا خود
 این تصدیق تبری اگر نمایه تصدیق بینین است که بر این از مایه است و فی تحقیق
 حکم او که منافق است که الی حق که و الا الی حق که هر دو تحقیق ایمان از تبری کفر چاره نبوی است
 آن تبری قلبی است و اعتقاد آن تبری قلبی و تبری قلبی عبارت از همین است بانه ایمان
 حق بجان دعا که آن شمی خواهد قلب بود اگر چه بر اثر ایشان داشته باشد و خواهد بقلب و قلاب
 هر دو در وقت عدم آن خوف کریمه یا ایمان اللہ جاهد الکفار و لکن فی قیوم و اغلظ علیهم
 مؤخر این معنی است چه محبت خداست عزوجل و محبت رسول او علیک و علی آلہ الصلوات و التسلیم
 بے شمی و نشان ایشان صورت نه بدو مع توبی بے تبری نیست ممکن بر اینجا صادق است
 شمع که بر قاعده را در سوالات الی بیت جاری ساخته اند و تبری خلقت و لیسه و غیر ایشان را شمشیر
 سوالات داشته اند و ناسب است زیرا که تبری از نشان شرط موالات و دشمنان داشته اند نه تبری
 سطلق از ایشان و هیچ عامل ضعف تجویز نکند که اصحاب پیغمبر علیهم الصلوات و التسلیمات
 با اهل بیت پیغمبر علیهم الصلوات و التسلیمات و الصبیح شمرن باشند و حال نکند این بزرگواران
 و محبت او علیهم الصلوات و التسلیمات و انفسهم و صرف کرده اند و جاه و ریاست بر پا بود
 داده چگونه دشمنی اهل بیت را با ایشان منسوب توان ساخت و حال آنکه نفس قطع محبت اهل بیت
 آن سرور علیهم الصلوات و التسلیمات ثابت شده است و اجرت دعوت را محبت ایشان
 ساخته محافل الله تعالی فخلت است که علیه اجر الامم الذکوة فی القربے من یفترق
 حسنة تزدکة و منها حسنة ما حضرت بابر اہم خلیل الرحمن علی بنیت او علیه الصلوة و التسلیمات

این تبری قلبی است و اعتقاد آن تبری قلبی و تبری قلبی عبارت از همین است بانه ایمان حق بجان دعا که آن شمی خواهد قلب بود اگر چه بر اثر ایشان داشته باشد و خواهد بقلب و قلاب هر دو در وقت عدم آن خوف کریمه یا ایمان اللہ جاهد الکفار و لکن فی قیوم و اغلظ علیهم مؤخر این معنی است چه محبت خداست عزوجل و محبت رسول او علیک و علی آلہ الصلوات و التسلیم بے شمی و نشان ایشان صورت نه بدو مع توبی بے تبری نیست ممکن بر اینجا صادق است شمع که بر قاعده را در سوالات الی بیت جاری ساخته اند و تبری خلقت و لیسه و غیر ایشان را شمشیر سوالات داشته اند و ناسب است زیرا که تبری از نشان شرط موالات و دشمنان داشته اند نه تبری سطلق از ایشان و هیچ عامل ضعف تجویز نکند که اصحاب پیغمبر علیهم الصلوات و التسلیمات با اهل بیت پیغمبر علیهم الصلوات و التسلیمات و الصبیح شمرن باشند و حال نکند این بزرگواران و محبت او علیهم الصلوات و التسلیمات و انفسهم و صرف کرده اند و جاه و ریاست بر پا بود داده چگونه دشمنی اهل بیت را با ایشان منسوب توان ساخت و حال آنکه نفس قطع محبت اهل بیت آن سرور علیهم الصلوات و التسلیمات ثابت شده است و اجرت دعوت را محبت ایشان ساخته محافل الله تعالی فخلت است که علیه اجر الامم الذکوة فی القربے من یفترق حسنة تزدکة و منها حسنة ما حضرت بابر اہم خلیل الرحمن علی بنیت او علیه الصلوة و التسلیمات

و آنچه در کافر است از خصائص او از آن سخن زناروش آن اگر عبادا یا اللہ سبحانہ ایا خود این تصدیق تبری اگر نمایه تصدیق بینین است که بر این از مایه است و فی تحقیق حکم او که منافق است که الی حق که و الا الی حق که هر دو تحقیق ایمان از تبری کفر چاره نبوی است آن تبری قلبی است و اعتقاد آن تبری قلبی و تبری قلبی عبارت از همین است بانه ایمان حق بجان دعا که آن شمی خواهد قلب بود اگر چه بر اثر ایشان داشته باشد و خواهد بقلب و قلاب هر دو در وقت عدم آن خوف کریمه یا ایمان اللہ جاهد الکفار و لکن فی قیوم و اغلظ علیهم مؤخر این معنی است چه محبت خداست عزوجل و محبت رسول او علیک و علی آلہ الصلوات و التسلیم بے شمی و نشان ایشان صورت نه بدو مع توبی بے تبری نیست ممکن بر اینجا صادق است شمع که بر قاعده را در سوالات الی بیت جاری ساخته اند و تبری خلقت و لیسه و غیر ایشان را شمشیر سوالات داشته اند و ناسب است زیرا که تبری از نشان شرط موالات و دشمنان داشته اند نه تبری سطلق از ایشان و هیچ عامل ضعف تجویز نکند که اصحاب پیغمبر علیهم الصلوات و التسلیمات با اهل بیت پیغمبر علیهم الصلوات و التسلیمات و الصبیح شمرن باشند و حال نکند این بزرگواران و محبت او علیهم الصلوات و التسلیمات و انفسهم و صرف کرده اند و جاه و ریاست بر پا بود داده چگونه دشمنی اهل بیت را با ایشان منسوب توان ساخت و حال آنکه نفس قطع محبت اهل بیت آن سرور علیهم الصلوات و التسلیمات ثابت شده است و اجرت دعوت را محبت ایشان ساخته محافل الله تعالی فخلت است که علیه اجر الامم الذکوة فی القربے من یفترق حسنة تزدکة و منها حسنة ما حضرت بابر اہم خلیل الرحمن علی بنیت او علیه الصلوة و التسلیمات

این همه بزرگی کیافت و شجره انبیا گشت بواسطه تبری از دشمنان او تعالی بود معال الله تعالی قدر
 کانت لکم انتم حسنة و انتم کلمة الذین معکم اذ قالوا لکم انما جئکم بآیات و انما جئکم بآیات
 من ذنوبکم فکفرنا بکم و بدلنا بینکم و انکم اعداؤنا و انکم اعداؤنا اعداؤنا اعداؤنا اعداؤنا اعداؤنا
 و آنچه علمت و نظر فقیر از برائے حصول رضا حق بجز آن عکلا بر این تبری نیست می بامد که حضرت
 حق سبحانه و تعالی را با کفر و کافری عدوت ذاتی است و اولیة آفاقی مثل لاش و غیره است و عدوت
 ایشان بالذات دشمنان حق اند جعل لکم لظلمة و ظلموا بنا جزاے این عمل شیخ است و الله بر او
 نفسانی و سایر اعمال استینار نسبت ندارند زیرا که عدوت و خصمت نسبت به اینها ذاتی نیست اگر
 خصمت است بصفت نسبت است اگر خصمت نسبت به اینها است پس اینها ذاتی نیست اگر
 گشت بلکه مغفرت ایشان است و نسبت خود داشته باید است که چون کج و کوفرا ن عدوت ذاتی
 مستحق گشت ناچار حرمت و اذیت که از صفات جمال است در آخرت یکا فران نرسد و صفعت
 حرمت رفع عدوت ذاتی نماند چه آنچه بذات تعلق دارد و اقولے و ارفع است و آنچه بصفت تعلق دارد
 پس مقتضای صفت تبدیل مقتضای ذات نمواند که در آنچه در حدیث قدسی آمده است
 و صحتی مکتوبی مراد از خصمت مخصوصاتی باید داشت که مخصوص بصفا و مومنان است و خصمت
 ذاتی که بشرکان مخصوص است سوال: اگر گویند که در دنیا کافران را از حرمت نصیب است
 چنانکه تو بالا تحقیق آن کرده پس در دنیا بصفت حرمت رفع عدوت ذاتی چگونه نمود جواب گوئیم که
 حصول حرمت در دنیا کافران را باعتبار ظلم و صورت است و فی الحقیقت استیراج و انید است
 در حق ایشان که بینه تصفون انما ائمتهم به من ممال و بینان نسلیع کلام فی التکلیف بل
 لا یشرعون و اگر بینه سستند از جعفرین حدیث لا یعدونک و ائمتک لکم ان کیدر مستزین
 شاه این معنی است فلیفهم فائدة جلیله عذاب ابدی و دروغ جبر کفر است و بر
 اگر پسند که شخصی با وجود ایمان رسوم کفر جاهل شود و عظیم تر اعمال کفر مینماید و عکلا کفر او کم میکند

فانک انما جئکم بآیات و انما جئکم بآیات من ذنوبکم فکفرنا بکم و بدلنا بینکم و انکم اعداؤنا و انکم اعداؤنا اعداؤنا اعداؤنا اعداؤنا
 و آنچه علمت و نظر فقیر از برائے حصول رضا حق بجز آن عکلا بر این تبری نیست می بامد که حضرت
 حق سبحانه و تعالی را با کفر و کافری عدوت ذاتی است و اولیة آفاقی مثل لاش و غیره است و عدوت
 ایشان بالذات دشمنان حق اند جعل لکم لظلمة و ظلموا بنا جزاے این عمل شیخ است و الله بر او
 نفسانی و سایر اعمال استینار نسبت ندارند زیرا که عدوت و خصمت نسبت به اینها ذاتی نیست اگر
 خصمت است بصفت نسبت است اگر خصمت نسبت به اینها است پس اینها ذاتی نیست اگر
 گشت بلکه مغفرت ایشان است و نسبت خود داشته باید است که چون کج و کوفرا ن عدوت ذاتی
 مستحق گشت ناچار حرمت و اذیت که از صفات جمال است در آخرت یکا فران نرسد و صفعت
 حرمت رفع عدوت ذاتی نماند چه آنچه بذات تعلق دارد و اقولے و ارفع است و آنچه بصفت تعلق دارد
 پس مقتضای صفت تبدیل مقتضای ذات نمواند که در آنچه در حدیث قدسی آمده است
 و صحتی مکتوبی مراد از خصمت مخصوصاتی باید داشت که مخصوص بصفا و مومنان است و خصمت
 ذاتی که بشرکان مخصوص است سوال: اگر گویند که در دنیا کافران را از حرمت نصیب است
 چنانکه تو بالا تحقیق آن کرده پس در دنیا بصفت حرمت رفع عدوت ذاتی چگونه نمود جواب گوئیم که
 حصول حرمت در دنیا کافران را باعتبار ظلم و صورت است و فی الحقیقت استیراج و انید است
 در حق ایشان که بینه تصفون انما ائمتهم به من ممال و بینان نسلیع کلام فی التکلیف بل
 لا یشرعون و اگر بینه سستند از جعفرین حدیث لا یعدونک و ائمتک لکم ان کیدر مستزین
 شاه این معنی است فلیفهم فائدة جلیله عذاب ابدی و دروغ جبر کفر است و بر
 اگر پسند که شخصی با وجود ایمان رسوم کفر جاهل شود و عظیم تر اعمال کفر مینماید و عکلا کفر او کم میکند

فانک انما جئکم بآیات و انما جئکم بآیات من ذنوبکم فکفرنا بکم و بدلنا بینکم و انکم اعداؤنا و انکم اعداؤنا اعداؤنا اعداؤنا اعداؤنا

و او را از ناله ابرو بشمارند چنانکه گشت مسلمانان هفتاد و بیست و یک سال اندر بیفتول غلاما باید که آن شخص
 در آخرت بعد از ابدی گرفتار گردد و حال آنکه در اخبار صحیح آمده است که کسی که در روز اول او متذکر ذرّه
 انسا ایمان بود از ذوق او را بیرون نخواستند آورده و در عذاب محله شناختند که شدت تحقیق این مسئله
 نزدیک تو حقیقت گویم که اگر کافر محض است عذاب محله نصیب اوست عیاذاً بالله سبحانه و تعالی
 و اگر با وجود ایمان کفر فرزند ایمان نیز در عذاب و ذوق مبتلا خواهد شد که اگر بگردد آن ذره ایمان
 است که از خلوص عذاب خلاص شود و از گرفتاری امی نجات یابد فقیر یکجا کسی بعبادت شخصی نرفته بود
 که عالم را در قریب با حقیقتار سیده بود چون توجیه حال او شد و دید که قلب او غلظت بسیار دارد هر چند
 متوجیه وضع آن غلظت شده فائده نکر و بعد از توجیه بسیار معلوم شد که آن غلظت ناشی از صفات کفر است
 که در روئے گدازست و منش آن که در اوقات مولات اوست با کفر و اهل کفر توجیهات وضع آن غلظت
 تکلیف ترقیة او از آن غلظت مربوط بعد از آن است که جز او کفر است و نیز معلوم شد که ذره از
 ایمان دارد که بگردد آن آخر او را از ذوق نخواستند بر آورد و چون این حال او روئے مشاهده
 نمود و باطل شدت که آیا چیش از او نماز با دیگر و یا بعد از توجیه ظاهر شد که نماز با دیگر در پس مسلمانان که
 با وجود ایمان رسوم اهل کفر مینماید و تعظیم ایام ایشان مینماید چنانکه اینها نماز با دیگر و چهار سخن
 بنا بر اینست حکم العمل الذم و امیدوار باید بود که آخر بگردد ایمان از عذاب ابدی نجات یابند
 پس معلوم شد که اهل کفر را عفو و مغفرت نیست ان الله لا یغفر لکم ان تمیرکم بیده اگر کافر است
 عذاب ابدی جز او کفر است و اگر ذرّه ایمان نیز در او است جز او عذاب موقت است از باره
 است که بشارت ان شاء الله تعالی غفر ان شاء عذاب ترو فقیر عذاب و ذوق موقت باشد یا محله
 مخصوص کفر است و بعضی کفر محکم است یعنی محکم است و اهل کفر که گناهان ایشان بجز ترو و امانت
 بتوبه یا شفاعت یا عجز و عقود احسان و نیز آن که با توبه یا لام حرم و توبه می باشد را ند و نکات موت
 کفر ناسته است که در عذاب آنها حجت را بعد از قبر کفایت کنند و جمیع دیگر را با وجود محنتهاست
 موت

عنه منی کبار که جز در رحمت و عفو مسلمان مکنی می در مکران بجز ترو در آورده و کفر ناسته موت میرد است که انوره

له انما یغفر الله لکم ان تمیرکم بیده
 نعمت منی کبار
 بگشت مسلمانان
 چون ذرّه ایمان
 در او بود از ذوق
 او را بیرون نخواستند
 آورده و در عذاب
 محله شناختند
 که شدت تحقیق
 این مسئله
 نزدیک تو حقیقت
 گویم که اگر کافر
 محض است عذاب
 محله نصیب اوست
 عیاذاً بالله
 سبحانه و تعالی
 و اگر با وجود
 ایمان کفر
 فرزند ایمان
 نیز در عذاب
 و ذوق مبتلا
 خواهد شد که
 اگر بگردد آن
 ذره ایمان
 است که از خلوص
 عذاب خلاص
 شود و از گرفتاری
 امی نجات یابد
 فقیر یکجا کسی
 بعبادت شخصی
 نرفته بود
 که عالم را در
 قریب با حقیقتار
 سیده بود چون
 توجیه حال او
 شد و دید که
 قلب او غلظت
 بسیار دارد هر
 چند متوجیه
 وضع آن غلظت
 شده فائده
 نکر و بعد از
 توجیه بسیار
 معلوم شد که
 آن غلظت ناشی
 از صفات کفر
 است که در
 روئے گدازست
 و منش آن که
 در اوقات
 مولات اوست
 با کفر و اهل
 کفر توجیهات
 وضع آن غلظت
 تکلیف ترقیة
 او از آن
 غلظت مربوط
 بعد از آن است
 که جز او کفر
 است و نیز
 معلوم شد
 که ذره از
 ایمان دارد
 که بگردد آن
 آخر او را
 از ذوق
 نخواستند
 بر آورد و
 چون این
 حال او
 روئے
 مشاهده
 نمود و باطل
 شدت که
 آیا چیش
 از او نماز
 با دیگر
 و یا بعد
 از توجیه
 ظاهر شد
 که نماز
 با دیگر
 در پس
 مسلمانان
 که با
 وجود
 ایمان
 رسوم
 اهل کفر
 مینماید
 و تعظیم
 ایام
 ایشان
 مینماید
 چنانکه
 اینها
 نماز با
 دیگر
 و چهار
 سخن
 بنا بر
 اینست
 حکم
 العمل
 الذم و
 امیدوار
 باید بود
 که آخر
 بگردد
 ایمان
 از
 عذاب
 ابدی
 نجات
 یابند
 پس
 معلوم
 شد که
 اهل کفر
 را عفو
 و مغفرت
 نیست
 ان
 الله
 لا
 یغفر
 لکم
 ان
 تمیرکم
 بیده
 اگر
 کافر
 است
 عذاب
 ابدی
 جز
 او
 کفر
 است
 و
 اگر
 ذرّه
 ایمان
 نیز
 در
 او
 است
 جز
 او
 عذاب
 موقت
 است
 از
 باره
 است
 که
 بشارت
 ان
 شاء
 الله
 تعالی
 غفر
 ان
 شاء
 عذاب
 ترو
 فقیر
 عذاب
 و
 ذوق
 موقت
 باشد
 یا
 محله
 مخصوص
 کفر
 است
 و
 بعضی
 کفر
 محکم
 است
 یعنی
 محکم
 است
 و
 اهل
 کفر
 که
 گناهان
 ایشان
 بجز
 ترو
 و
 امانت
 بتوبه
 یا
 شفاعت
 یا
 عجز
 و
 عقود
 احسان
 و
 نیز
 آن
 که
 با
 توبه
 یا
 لام
 حرم
 و
 توبه
 می
 باشد
 را
 ند
 و
 نکات
 موت
 کفر
 ناسته
 است
 که
 در
 عذاب
 آنها
 حجت
 را
 بعد
 از
 قبر
 کفایت
 کنند
 و
 جمیع
 دیگر
 را
 با
 وجود
 محنتهاست
 موت

باجمال قیامت و شد آن روز انکشاف یابد و اگر تا بان باقی نماند که محتاج بعذاب نماند که بگوید
 الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمَنَةُ وَهُمْ لَا يَضُرُّونَ
 ظلم شرک است و الله سبحانه کلمه حقیقی الاطلاق است اگر گویند که در جزای بعضی از سیدت
 غیر کفر عذاب و دوزخ نیز آمده است کما قال تعالی وَتَمَّتْ لِقَاءُ رَبِّكَ بِالْحَقِّ وَنَبَأُ الْمُرْسَلِينَ
 خالداً فیها و در اخبار آمده است که کسی که یک نماز فرض بجز قضا کند یک عیب او را در دوزخ عذاب
 کند پس عذاب و دوزخ مخصوص بخوارگی گشت گوئیم که عذاب قائل مخصوص شغل قبل است
 و شغل قبل کافر است کما ذکرنا فی فیض و در سیدت غیر کفر که عذاب و دوزخ آمده است ازین
 صفات کفر خالی نخواهد بود بل استخفاف آن سینه و عدم مسألت بآئین آن و خوار داشتن اوامر و
 نواهی شرعی را در دوزخ آمده شفا علی کمال الکبائر من اشد و بما س و دیگر فرموده اشرفی امه
 مرحوم که لعذاب الهانی الاخصیج کریمه آذین آمنوا و لم یلبسوا ایمانهم بظلمه اولئک لهم
 الامن مؤمنان یعنی است تکامس و احوال اطفال شرکان و شایع قائل چنان مشرکان زمان
 رسول و مکتوبه پیام فرزندی محمد سعید نوشته است بخصیص شریعت یافته ادا نما مسلم فرماید و در زیاده
 و نقصان ایمان علماء را اختلاف است امام اعظم کوفی رضی الله عنه میفرماید که ایمان آن
 که زیادتی و کمیت و امام شافعی رحمه الله سبحانه میفرماید که بزرگی و نقص و شایع است
 که ایمان عبارت از تصدیق یقین قلبی است که زیادتی و نقصان را در اینجا گنجایش نیست و آنچه
 معمول زیادتی و نقصان کند و اصل امر در یقین است یقین خالیه ما فی کتاب آئین اعمال صالحه
 آنچه را آن یقین میفرماید و اعمال نصیب همه آن یقین را که در همه سازد پس زیادتی و نقصان اینها
 اعمال را بخیلا و آن یقین ثابت شده در نفس آن یقین جمیع یقین را که تجلی و روشن یافته زیاده

باجمال قیامت و شد آن روز انکشاف یابد و اگر تا بان باقی نماند که محتاج بعذاب نماند که بگوید
 الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمَنَةُ وَهُمْ لَا يَضُرُّونَ
 ظلم شرک است و الله سبحانه کلمه حقیقی الاطلاق است اگر گویند که در جزای بعضی از سیدت
 غیر کفر عذاب و دوزخ نیز آمده است کما قال تعالی وَتَمَّتْ لِقَاءُ رَبِّكَ بِالْحَقِّ وَنَبَأُ الْمُرْسَلِينَ
 خالداً فیها و در اخبار آمده است که کسی که یک نماز فرض بجز قضا کند یک عیب او را در دوزخ عذاب
 کند پس عذاب و دوزخ مخصوص بخوارگی گشت گوئیم که عذاب قائل مخصوص شغل قبل است
 و شغل قبل کافر است کما ذکرنا فی فیض و در سیدت غیر کفر که عذاب و دوزخ آمده است ازین
 صفات کفر خالی نخواهد بود بل استخفاف آن سینه و عدم مسألت بآئین آن و خوار داشتن اوامر و
 نواهی شرعی را در دوزخ آمده شفا علی کمال الکبائر من اشد و بما س و دیگر فرموده اشرفی امه
 مرحوم که لعذاب الهانی الاخصیج کریمه آذین آمنوا و لم یلبسوا ایمانهم بظلمه اولئک لهم
 الامن مؤمنان یعنی است تکامس و احوال اطفال شرکان و شایع قائل چنان مشرکان زمان
 رسول و مکتوبه پیام فرزندی محمد سعید نوشته است بخصیص شریعت یافته ادا نما مسلم فرماید و در زیاده
 و نقصان ایمان علماء را اختلاف است امام اعظم کوفی رضی الله عنه میفرماید که ایمان آن
 که زیادتی و کمیت و امام شافعی رحمه الله سبحانه میفرماید که بزرگی و نقص و شایع است
 که ایمان عبارت از تصدیق یقین قلبی است که زیادتی و نقصان را در اینجا گنجایش نیست و آنچه
 معمول زیادتی و نقصان کند و اصل امر در یقین است یقین خالیه ما فی کتاب آئین اعمال صالحه
 آنچه را آن یقین میفرماید و اعمال نصیب همه آن یقین را که در همه سازد پس زیادتی و نقصان اینها
 اعمال را بخیلا و آن یقین ثابت شده در نفس آن یقین جمیع یقین را که تجلی و روشن یافته زیاده

باجمال قیامت و شد آن روز انکشاف یابد و اگر تا بان باقی نماند که محتاج بعذاب نماند که بگوید
 الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمَنَةُ وَهُمْ لَا يَضُرُّونَ
 ظلم شرک است و الله سبحانه کلمه حقیقی الاطلاق است اگر گویند که در جزای بعضی از سیدت
 غیر کفر عذاب و دوزخ نیز آمده است کما قال تعالی وَتَمَّتْ لِقَاءُ رَبِّكَ بِالْحَقِّ وَنَبَأُ الْمُرْسَلِينَ
 خالداً فیها و در اخبار آمده است که کسی که یک نماز فرض بجز قضا کند یک عیب او را در دوزخ عذاب
 کند پس عذاب و دوزخ مخصوص بخوارگی گشت گوئیم که عذاب قائل مخصوص شغل قبل است
 و شغل قبل کافر است کما ذکرنا فی فیض و در سیدت غیر کفر که عذاب و دوزخ آمده است ازین
 صفات کفر خالی نخواهد بود بل استخفاف آن سینه و عدم مسألت بآئین آن و خوار داشتن اوامر و
 نواهی شرعی را در دوزخ آمده شفا علی کمال الکبائر من اشد و بما س و دیگر فرموده اشرفی امه
 مرحوم که لعذاب الهانی الاخصیج کریمه آذین آمنوا و لم یلبسوا ایمانهم بظلمه اولئک لهم
 الامن مؤمنان یعنی است تکامس و احوال اطفال شرکان و شایع قائل چنان مشرکان زمان
 رسول و مکتوبه پیام فرزندی محمد سعید نوشته است بخصیص شریعت یافته ادا نما مسلم فرماید و در زیاده
 و نقصان ایمان علماء را اختلاف است امام اعظم کوفی رضی الله عنه میفرماید که ایمان آن
 که زیادتی و کمیت و امام شافعی رحمه الله سبحانه میفرماید که بزرگی و نقص و شایع است
 که ایمان عبارت از تصدیق یقین قلبی است که زیادتی و نقصان را در اینجا گنجایش نیست و آنچه
 معمول زیادتی و نقصان کند و اصل امر در یقین است یقین خالیه ما فی کتاب آئین اعمال صالحه
 آنچه را آن یقین میفرماید و اعمال نصیب همه آن یقین را که در همه سازد پس زیادتی و نقصان اینها
 اعمال را بخیلا و آن یقین ثابت شده در نفس آن یقین جمیع یقین را که تجلی و روشن یافته زیاده

باجمال قیامت و شد آن روز انکشاف یابد و اگر تا بان باقی نماند که محتاج بعذاب نماند که بگوید
 الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمَنَةُ وَهُمْ لَا يَضُرُّونَ
 ظلم شرک است و الله سبحانه کلمه حقیقی الاطلاق است اگر گویند که در جزای بعضی از سیدت
 غیر کفر عذاب و دوزخ نیز آمده است کما قال تعالی وَتَمَّتْ لِقَاءُ رَبِّكَ بِالْحَقِّ وَنَبَأُ الْمُرْسَلِينَ
 خالداً فیها و در اخبار آمده است که کسی که یک نماز فرض بجز قضا کند یک عیب او را در دوزخ عذاب
 کند پس عذاب و دوزخ مخصوص بخوارگی گشت گوئیم که عذاب قائل مخصوص شغل قبل است
 و شغل قبل کافر است کما ذکرنا فی فیض و در سیدت غیر کفر که عذاب و دوزخ آمده است ازین
 صفات کفر خالی نخواهد بود بل استخفاف آن سینه و عدم مسألت بآئین آن و خوار داشتن اوامر و
 نواهی شرعی را در دوزخ آمده شفا علی کمال الکبائر من اشد و بما س و دیگر فرموده اشرفی امه
 مرحوم که لعذاب الهانی الاخصیج کریمه آذین آمنوا و لم یلبسوا ایمانهم بظلمه اولئک لهم
 الامن مؤمنان یعنی است تکامس و احوال اطفال شرکان و شایع قائل چنان مشرکان زمان
 رسول و مکتوبه پیام فرزندی محمد سعید نوشته است بخصیص شریعت یافته ادا نما مسلم فرماید و در زیاده
 و نقصان ایمان علماء را اختلاف است امام اعظم کوفی رضی الله عنه میفرماید که ایمان آن
 که زیادتی و کمیت و امام شافعی رحمه الله سبحانه میفرماید که بزرگی و نقص و شایع است
 که ایمان عبارت از تصدیق یقین قلبی است که زیادتی و نقصان را در اینجا گنجایش نیست و آنچه
 معمول زیادتی و نقصان کند و اصل امر در یقین است یقین خالیه ما فی کتاب آئین اعمال صالحه
 آنچه را آن یقین میفرماید و اعمال نصیب همه آن یقین را که در همه سازد پس زیادتی و نقصان اینها
 اعمال را بخیلا و آن یقین ثابت شده در نفس آن یقین جمیع یقین را که تجلی و روشن یافته زیاده

گفتند از آن یقینه که آن اجمال و روشنی ندارد گویا بعضی غیر نجلی یقین را یقین می‌انستند همان بعضی
 نجلی یقین است ناقص گفتند و جمیع دیگر که صده نظر داشتند و بدانند که این زیادتی و نقصان راجح
 بصفت یقین است نه بغير یقین لاجرم یقین اغیر از آمدن و ناقص گفتند مثل آنکه دو آئینه برابر که در
 انجلا و نورانیت تفاوت دارد و در شخصه بین آئینه را که انجلا و زیاده دارد و نمایدگی در روشش نیست
 گوید که این آئینه زیاده است از آئینه دیگر که آن انجلا و نمایدگی ندارد و شخصه دیگر گوید که هر دو آئینه
 برابرند زیادتی و نقصان ندارد تفاوت در انجلا و نمایدگی است که از صفات آن دو آئینه است
 پس نظر شخص ثانی صائب است و بحقیقت شس نامند و نظر شخص اول معصوم بر ظاهر است و اذ
 بذات زوفته و یرفع الله الذین امنوا منکم و الذین آمنوا العلم و درجات ازین تحقیق که این فقیر
 باینها آن موافق شده است اعتراضات مخالفان که بر عدم زیادتی و نقصان ایمان نموده اند زایل
 گشت و ایمان علمه مومنان در جمیع وجوه مثل ایمان انبیاء علیهم السلام است و کلام الله است زیرا که
 ایمان انبیاء علیهم السلام و المسلمات و المسلمات است که نام نجلی و نورانی است ثمرات و پتانج باضعاف زیاده
 دارد از ایمان عاقله مومنان که قطعات و کدورت دارد و علی تفاوت در کجا نفع و همچنین ایمان
 اهل بکر رحمت الله تعالی عنه که در وزن زیاد از ایمان این امت است باعتبار انجلا و نورانیت
 باید آشت و زیادتی راجح بصفت کامل باید ساخته نمی‌منی که انبیاء علیهم السلام و المسلمات و المسلمات
 با علمه و نفس انسانیت برابرند و حقیقت ذات همه متحدان تمام با اعتبار صفات کامله آمده است و لکن
 صفات کامله ندارد گویا از آن خارج است و از خواص و فضائل آن نوع موم با وجود این تفاوت
 و نفس انسانیت زیادتی و نقصان راه نمی‌یابد و نمیتوان گفت که انسانیت قابل زیادتی و نقصان
 است و الله سبحانه الامم الصواب و ایضا گویند که مراد از تصدیق ایمانی نزد بعضی تصدیق
 منطقی است که شامل طین و یقین است برین تقدیر زیادتی و نقصان را و نفس ایمان گنجایش گشت
 لیکن صحیح آن است که مراد از تصدیق اینجا یقین و اذعان قلبی است نه معنی عام که شامل طین بود

و اینست که هر دو آئینه برابرند و تفاوت در انجلا و نمایدگی است که از صفات آن دو آئینه است پس نظر شخص ثانی صائب است و بحقیقت شس نامند و نظر شخص اول معصوم بر ظاهر است و اذ بذات زوفته و یرفع الله الذین امنوا منکم و الذین آمنوا العلم و درجات ازین تحقیق که این فقیر باینها آن موافق شده است اعتراضات مخالفان که بر عدم زیادتی و نقصان ایمان نموده اند زایل گشت و ایمان علمه مومنان در جمیع وجوه مثل ایمان انبیاء علیهم السلام است و کلام الله است زیرا که ایمان انبیاء علیهم السلام و المسلمات و المسلمات است که نام نجلی و نورانی است ثمرات و پتانج باضعاف زیاده دارد از ایمان عاقله مومنان که قطعات و کدورت دارد و علی تفاوت در کجا نفع و همچنین ایمان اهل بکر رحمت الله تعالی عنه که در وزن زیاد از ایمان این امت است باعتبار انجلا و نورانیت باید آشت و زیادتی راجح بصفت کامل باید ساخته نمی‌منی که انبیاء علیهم السلام و المسلمات و المسلمات با علمه و نفس انسانیت برابرند و حقیقت ذات همه متحدان تمام با اعتبار صفات کامله آمده است و لکن صفات کامله ندارد گویا از آن خارج است و از خواص و فضائل آن نوع موم با وجود این تفاوت و نفس انسانیت زیادتی و نقصان راه نمی‌یابد و نمیتوان گفت که انسانیت قابل زیادتی و نقصان است و الله سبحانه الامم الصواب و ایضا گویند که مراد از تصدیق ایمانی نزد بعضی تصدیق منطقی است که شامل طین و یقین است برین تقدیر زیادتی و نقصان را و نفس ایمان گنجایش گشت لیکن صحیح آن است که مراد از تصدیق اینجا یقین و اذعان قلبی است نه معنی عام که شامل طین بود

عنه ان الاستسقاء وادبها بعد بل ليعذ نفسك فحسب الاجتهاد ۱۲۹

امام عظيم كويدنا انما هو من حقا و امام شافعي كويدنا انما هو من انشاء الله تعالى في اخصيتك لعل ايشان
 اضفى است مذهب اول باعتبار ايمان حال است و مذهب ثاني باعتبار ايمان و عاقبت كارا انما هو
 از صورت استمنا اولي و احوط است كما لا يخفى على المتسيف وكرامات اوليا الله حق است و الاشراف
 و قبح خواريق عادات از ايشان اين معني ان ايشان عادت مكره كشته است و نكدر ان مكر علم عاوي
 و ضروري است معجزه نبوي مقرون بدعوى نبوت است و كر است ملي از اين معني خالي است بلكه ضروري
 با تمام متابعت آن نبى فلا انشياءه بين المعجز و الكرامه كما ذكره المذكر كون ترتيب افضليت
 و بيان خلفا راشدين بترتيب خلافت است اما افضليت شيخن با جماع صحابه و تابعين ثابته
 است چنانچه نقل كروه اند انرا جماعه از اكابر ائمه كه ميكي از ايشان امام شافعي است قال الشيخ الامام
 ابو الحسن لا يشترط ان تفضل ان بقره عمره على بقية الامة قطعي قال الذهبي وقد رواه عن
 علي بن فضال و كوفي مملكتيه و بين ائمة الغياير من شيعته ان اكبرهم افضل الامة ثم قال
 و رواه عن علي بن كرم الله تعالى وجهه نيف و ثمانون نفسا و كان منهم عجا شعا قال فقهر الله انرا فضله
 ما اجهلهم و روى البخاري عنه انه قال خير لنا من بعد النبي صلى الله عليه و آله الصالح و السلام
 و بكرته ممرهم رجل انما قال انما نحن من الخبيثة نخرت فقال ما انا رجل انما قلت اين
 و صح الازهي و غيرهم عن علي انه قال لا والله يا علي ان رجلا افضلتوني علمهم اذن و وجد انه
 فصاحي عليهم اهو مفار علي ما على المفترى و الخرج الدارطو عنه لا احد لحد فصلني على

Handwritten marginal notes on the left side of the page, including the title "مذهب ايشان" and various commentary.

Handwritten marginal notes on the right side of the page, including the title "مذهب ايشان" and various commentary.

Handwritten marginal notes at the top of the page, including the number 130 and various religious or historical references.

ابی بکر و عمر را جلالتی جلالتی و امثال ذلک منه و زعمتیه من القضاة...
بجنت کالجال فیها الیکم را احدی کفی قال عبد الشرحان من اکابر الشیعته افضل الشیخین
یتفصیل علی انهما علی نفسه و لا لکما افضلتهما کفی فی ویرک ان اجتهت کتم اخالفه کل ذلک
متفقاً برین الصواب و اما تفصیل عثمان بر علی رضی الله تعالی عنهما پس اکثر علماء اهل سنت بر آنند
که فضل بعد از عثمان است پس علی و نه سب امیر اربع مجتهدین نیز همین است و نوشته که در
فضیلت حضرت عثمان از امام مالک نقل کرده اند قاضی عیاض گفته که او جمع کرده است از توفیق
بنو تفصیل عثمان و قرطبی گفته است هرگاه که انشاء الله تعالی و مجتهدین توفیق که از عبادت
امام عظیم رحمة الله علیه اند که مرتکبات الشیخة و الجماعة لفضل الشیخین و صحبة الخلفائین
مزدین تغییر اختیار این عبارات را محتمل دیگر است که چون ظهور فتن و تمثال در امور مردم و زمان
خلافت حضرت عثمان بسیار شده بود و بدلهای مردم ازین راه که در کتب یافته امام این معنی
را ملاحظه فرموده و رحمت ایشان لفظ محبت اختیار نموده است و دو سنی ایشان را از علامات سعادت
ساخته بے آنکه شایسته توقف محظوب بود و کتب و کتب لضعفیه مشهوره بآن افضلیتهم کل شریک
خلافتهم باجماع فضیلت عثمان است و فضیلت حضرت عثمان و ذون او است اما احوط است
که نیز فضیلت حضرت عثمان را بلکه نیز فضیلت عثمان را نیز حکم بکفر کنیم و شیخ و سنن انیم
چه علماء را در کفر او اختلاف است و قطعیت این اجماع قیل قال و این نیز کفر نیست
است که بواسطه احتیاط و قهر او توقف کرده اند از آنیکه حضرت پیغمبر از راه انداختن و روشن
او بر سر و رنگ انداخت است که از راه انداختن باور سیده علیه و علیها الصلوٰة و السلام
قال علی علیه الصلوٰة و السلام الله الله فی اصحابی لکن خذوهم عرضاً من انما هم منکم و انما هم منکم
لکن انما هم منکم فیهم فیهم و من اذا هم فقد اذی و من اذی فقد اذی الله
کن اذی الله فبوشک ان یخذوا و قال عمر و جعل ان الذین یؤذون الله و رسوله

Handwritten marginal notes on the right side of the page, providing commentary or additional information related to the main text.

Handwritten marginal notes at the bottom of the page, including the number 64 and various religious or historical references.

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين

لعلنا نحقق الله في الدنيا والآخرة ما نرجو ولا ناستعده الدين وشرح عقائد السنن دين فضيلت انصاف
 دانسته است ان انصاف دور است و ترویجی که نموده است بهیچ عمل است چه مقرر علمای است که
 فضیلت باعتبار کثرت ثواب نرود خداست جل جلاله ایجاب داد است نه انصافی که یعنی کثرت ظهور
 فضائل و مناقب بود که نرود محط اعتبار و در آنجا که سلف انصافی و تابعین آن قد فضائل و مناقب که از
 حضرت امیر نقل کرده اند از هیچ صحابی منقول نشده است بخوان ایها المسلمون ماجاء الاصحاح
 الفصل بقوله من الفضائل ما جاء بحکم ذلك هو لسان حکم کرده اند با فضیلت حلقا بلکه پس معلوم
 شد که وجه فضیلت دیگر است و در این فضائل و مناقب و اطلاق بر آن فضیلت مشاهدان
 و ولایت وحی را بیشتر است که بصیرت بالانراشن معلوم نموده باشد و آن صحابه پیغمبرند علی علیه السلام
 الصلوآت و الصلوات پس آنچه شایع عقائد نسفی گفته است که اگر مراد از فضیلت کثرت
 ثواب است پس توقف را حجت است ساقط است زیرا که توقف را وقت نگذارش باشد که آن
 فضیلت را از قبیل صاحب شریعت صریحا او کذا الله معلوم کرده باشد و چون معلوم کرده باشد
 چه از وقت نماید و اگر معلوم کرده باشد چه حکم با فضیلت کنند و اگر همه را برابر و اندون فضلی یکدیگر
 فضولی انگار بود بافضول است بحسب ابر الفاضل که جعل اهل حق را فضولی و اندون لفظ فضول و
 یابن فضولی برده است و آنچه صاحب فتوحات مکتبه گفته است که سبب ترتیب این فضائل در حدیث
 آنکه ابراهیم و ولایت بر مساوات و فضیلت ندارد وجه امراض و غیر است و بحسب فضیلت و بقرآن
 سلیق این و اشمال این از طحیاط است که شایان تشنگ نیست اکثر معارف کشفیه او که از
 علوم اهل سنت جدا افتاده است از صواب دور است پس متابعت نمکندان را اگر کسی که و لیس
 مرایض است باقتضای صرف و آنچه در بیان صحابه از منازعات و مشاجرات گذشته بر مجال نیک صرف
 پای کرده و از هر هوا و تعصب دور باید داشت قال الله انما اذق مع اقر احدی في حبه علی کرم اللغات
 و ما وقع من الخلفاء لغات و نظائر ايات اخرى من قوله في حبه علی کرم اللغات

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين
و انصاف دور است و ترویجی که نموده است بهیچ عمل است چه مقرر علمای است که
فضیلت باعتبار کثرت ثواب نرود خداست جل جلاله ایجاب داد است نه انصافی که یعنی کثرت ظهور
فضائل و مناقب بود که نرود محط اعتبار و در آنجا که سلف انصافی و تابعین آن قد فضائل و مناقب که از
حضرت امیر نقل کرده اند از هیچ صحابی منقول نشده است بخوان ایها المسلمون ماجاء الاصحاح
الفصل بقوله من الفضائل ما جاء بحکم ذلك هو لسان حکم کرده اند با فضیلت حلقا بلکه پس معلوم
شد که وجه فضیلت دیگر است و در این فضائل و مناقب و اطلاق بر آن فضیلت مشاهدان
و ولایت وحی را بیشتر است که بصیرت بالانراشن معلوم نموده باشد و آن صحابه پیغمبرند علی علیه السلام
الصلوات و الصلوات پس آنچه شایع عقائد نسفی گفته است که اگر مراد از فضیلت کثرت
ثواب است پس توقف را حجت است ساقط است زیرا که توقف را وقت نگذارش باشد که آن
فضیلت را از قبیل صاحب شریعت صریحا او کذا الله معلوم کرده باشد و چون معلوم کرده باشد
چه از وقت نماید و اگر معلوم کرده باشد چه حکم با فضیلت کنند و اگر همه را برابر و اندون فضلی یکدیگر
فضولی انگار بود بافضول است بحسب ابر الفاضل که جعل اهل حق را فضولی و اندون لفظ فضول و
یابن فضولی برده است و آنچه صاحب فتوحات مکتبه گفته است که سبب ترتیب این فضائل در حدیث
آنکه ابراهیم و ولایت بر مساوات و فضیلت ندارد وجه امراض و غیر است و بحسب فضیلت و بقرآن
سلیق این و اشمال این از طحیاط است که شایان تشنگ نیست اکثر معارف کشفیه او که از
علوم اهل سنت جدا افتاده است از صواب دور است پس متابعت نمکندان را اگر کسی که و لیس
مرایض است باقتضای صرف و آنچه در بیان صحابه از منازعات و مشاجرات گذشته بر مجال نیک صرف
پای کرده و از هر هوا و تعصب دور باید داشت قال الله انما اذق مع اقر احدی في حبه علی کرم اللغات
و ما وقع من الخلفاء لغات و نظائر ايات اخرى من قوله في حبه علی کرم اللغات

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين
و انصاف دور است و ترویجی که نموده است بهیچ عمل است چه مقرر علمای است که
فضیلت باعتبار کثرت ثواب نرود خداست جل جلاله ایجاب داد است نه انصافی که یعنی کثرت ظهور
فضائل و مناقب بود که نرود محط اعتبار و در آنجا که سلف انصافی و تابعین آن قد فضائل و مناقب که از
حضرت امیر نقل کرده اند از هیچ صحابی منقول نشده است بخوان ایها المسلمون ماجاء الاصحاح
الفصل بقوله من الفضائل ما جاء بحکم ذلك هو لسان حکم کرده اند با فضیلت حلقا بلکه پس معلوم
شد که وجه فضیلت دیگر است و در این فضائل و مناقب و اطلاق بر آن فضیلت مشاهدان
و ولایت وحی را بیشتر است که بصیرت بالانراشن معلوم نموده باشد و آن صحابه پیغمبرند علی علیه السلام
الصلوات و الصلوات پس آنچه شایع عقائد نسفی گفته است که اگر مراد از فضیلت کثرت
ثواب است پس توقف را حجت است ساقط است زیرا که توقف را وقت نگذارش باشد که آن
فضیلت را از قبیل صاحب شریعت صریحا او کذا الله معلوم کرده باشد و چون معلوم کرده باشد
چه از وقت نماید و اگر معلوم کرده باشد چه حکم با فضیلت کنند و اگر همه را برابر و اندون فضلی یکدیگر
فضولی انگار بود بافضول است بحسب ابر الفاضل که جعل اهل حق را فضولی و اندون لفظ فضول و
یابن فضولی برده است و آنچه صاحب فتوحات مکتبه گفته است که سبب ترتیب این فضائل در حدیث
آنکه ابراهیم و ولایت بر مساوات و فضیلت ندارد وجه امراض و غیر است و بحسب فضیلت و بقرآن
سلیق این و اشمال این از طحیاط است که شایان تشنگ نیست اکثر معارف کشفیه او که از
علوم اهل سنت جدا افتاده است از صواب دور است پس متابعت نمکندان را اگر کسی که و لیس
مرایض است باقتضای صرف و آنچه در بیان صحابه از منازعات و مشاجرات گذشته بر مجال نیک صرف
پای کرده و از هر هوا و تعصب دور باید داشت قال الله انما اذق مع اقر احدی في حبه علی کرم اللغات
و ما وقع من الخلفاء لغات و نظائر ايات اخرى من قوله في حبه علی کرم اللغات

را اندک ندانند سبب دوست داشته شده حق است جل جلاله و مری او تقالی اگر تمام دنیا
 یک فصل مری محبوب حق جل جلاله معلوم شود و علم مقتضای آن بیشتر گردد و معتقد است
 حکم آن وارد که کسی بجز آن ریزه باس چند چوبه نفیس را بخورد و بچا و لاطال روح را بدست آورد
 بعد از ظهور کمال و سبب باغ و صوفیانه نماز که مریح من است باید فرمود و اسهام باید نمود که نماز فرض
 بی جماعت او اینها بدین سبب است که با امام ترک نشود و نماز در وقت سبب او ایاید و در قرائه مرعاة
 قدر مسنون باید کرد و در رکوع و سجود و طمانیت جاریه نبود که فرض است یا واجب بقول مختار و در قیوم
 راست باید ایستاد بر سبب که آنجا بنام مقرر خود رجوع نماید و بعد از راست ایستادن طمانیت در کار است
 نیز باید کرد که فرض است یا واجب یا منت علی اختلاف احوال و همچنین در جلسه که میان دو سجده است
 بعد از نشستن در ست ایستادن نیز در کار است چنانچه در قیوم و اقل تسبیح رکوع وجود سه بار است و
 اکثرش تا هفت بار یا یازده بار علی اختلاف احوال و تسبیح امام با ندازه حال مقتدیان است و تسبیح
 می آید که کسی در حال انفراد در وقت قیوم و استقامت اقتصار بر اقل تسبیحات نماید اگر نتواند پنج
 بار یا هفت بار بگوید و در وقت سجده هفتن آنجی زمین نزدیک تر است اول بر زمین نهادن لول
 هر دو زانو بر زمین نهادن بعد از آن هر دو دست بعد از آن بینی را بعد از آن زمین را آورد وقت وضع
 زانو و دست ابتدا از زمین باید نمود و در وقت رفع راس آنچه آسمان نزدیک است اول باید برداشت
 پس ابتدا رفع از زمین باید نمود و در وقت قیام نظر بر موضع سجود باید و وقت و در وقت رکوع بر
 پایههاست خود نظر باید کرد و در سجود بر نوک بینی خود و در جلوس بر دو دست خود یا بر کنار خود ملاحظه
 باید نمود چون نظر از پرگندگی و خسته شود و بر او بیخ مذکور گماشته کرد و نماز جمعیت میسر شود و صلوة
 به شوق حاصل آید **قوله** **لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِذْ قِيلَ لَهُمْ سَبِّحُوا لِلَّهِ حَمْدًا كَمَا سَبَّحُوا لِلَّهِ قَبْلَ هَذَا وَكُنُوا لِلَّهِ غَافِقِينَ**
 و دوست در وقت رکوع و ضم ساعتن آن اصلح در وقت سجود است آن را نیز مراعات
 فرمایند آشت کشادن یا ضم ساعتن بے تقریب نیست قوام در ضمن آن ملاحظه نموده صاحب رخ

له ضم اذ و شد بر سبب می چوستان غرض همان من جزیره ۱۳۳۳

حاصلش از این است که در وقت سجود بر نوک بینی خود و در جلوس بر دو دست خود یا بر کنار خود ملاحظه نماید
 و در وقت رکوع و ضم ساعتن آن اصلح در وقت سجود است آن را نیز مراعات فرمایند
 آشت کشادن یا ضم ساعتن بے تقریب نیست قوام در ضمن آن ملاحظه نموده صاحب رخ
 فرمایند آشت کشادن یا ضم ساعتن بے تقریب نیست قوام در ضمن آن ملاحظه نموده صاحب رخ

را اندک ندانند سبب دوست داشته شده حق است جل جلاله و مری او تقالی اگر تمام دنیا
 یک فصل مری محبوب حق جل جلاله معلوم شود و علم مقتضای آن بیشتر گردد و معتقد است
 حکم آن وارد که کسی بجز آن ریزه باس چند چوبه نفیس را بخورد و بچا و لاطال روح را بدست آورد
 بعد از ظهور کمال و سبب باغ و صوفیانه نماز که مریح من است باید فرمود و اسهام باید نمود که نماز فرض
 بی جماعت او اینها بدین سبب است که با امام ترک نشود و نماز در وقت سبب او ایاید و در قرائه مرعاة
 قدر مسنون باید کرد و در رکوع و سجود و طمانیت جاریه نبود که فرض است یا واجب بقول مختار و در قیوم
 راست باید ایستاد بر سبب که آنجا بنام مقرر خود رجوع نماید و بعد از راست ایستادن طمانیت در کار است
 نیز باید کرد که فرض است یا واجب یا منت علی اختلاف احوال و همچنین در جلسه که میان دو سجده است
 بعد از نشستن در ست ایستادن نیز در کار است چنانچه در قیوم و اقل تسبیح رکوع وجود سه بار است و
 اکثرش تا هفت بار یا یازده بار علی اختلاف احوال و تسبیح امام با ندازه حال مقتدیان است و تسبیح
 می آید که کسی در حال انفراد در وقت قیوم و استقامت اقتصار بر اقل تسبیحات نماید اگر نتواند پنج
 بار یا هفت بار بگوید و در وقت سجده هفتن آنجی زمین نزدیک تر است اول بر زمین نهادن لول
 هر دو زانو بر زمین نهادن بعد از آن هر دو دست بعد از آن بینی را بعد از آن زمین را آورد وقت وضع
 زانو و دست ابتدا از زمین باید نمود و در وقت رفع راس آنچه آسمان نزدیک است اول باید برداشت
 پس ابتدا رفع از زمین باید نمود و در وقت قیام نظر بر موضع سجود باید و وقت و در وقت رکوع بر
 پایههاست خود نظر باید کرد و در سجود بر نوک بینی خود و در جلوس بر دو دست خود یا بر کنار خود ملاحظه
 باید نمود چون نظر از پرگندگی و خسته شود و بر او بیخ مذکور گماشته کرد و نماز جمعیت میسر شود و صلوة
 به شوق حاصل آید **قوله** **لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِذْ قِيلَ لَهُمْ سَبِّحُوا لِلَّهِ حَمْدًا كَمَا سَبَّحُوا لِلَّهِ قَبْلَ هَذَا وَكُنُوا لِلَّهِ غَافِقِينَ**
 و دوست در وقت رکوع و ضم ساعتن آن اصلح در وقت سجود است آن را نیز مراعات
 فرمایند آشت کشادن یا ضم ساعتن بے تقریب نیست قوام در ضمن آن ملاحظه نموده صاحب رخ

بعضی تصوف را در کتب معتبره ذکر کرده اند و بعضی را در کتب غیر معتبره ذکر کرده اند و بعضی را در کتب معتبره ذکر کرده اند و بعضی را در کتب غیر معتبره ذکر کرده اند

بعضی را آورده است ما را بیچ فائده برابر متابعت صاحب شریعت نیست علی بن علی الصانع
 ولسکله این همه حکام در کتب تصوف مذکورند تفصیل و ابصار و مقصود از اینها در اینجا ترغیب بر اعمال
 است بمقتضای علم فقه و وقت آنکه سجده و ایما که در کتب اکتفالی الصالحین آمده است
 الشریعیه بعد از آن وقت آنکه سجده و ایما که در کتب اکتفالی الصالحین آمده است
 علیه و علیهم و علی کل عمل من الصالحات افضلها و من التکلیفات اجمعها اگر چه بعضی
 صلوة و رستن کمالات مخصوصه آن در جویدانند پس که مکتوب که متصل و قریب یکدیگر اند از مظاهر
 تو باینده اول مکتوب بنام فرزند می محمد صادق نوشته شده است و مکتوب دوم بنام محمد حسن
 و مکتوب سوم بنام شریعت آب میان شیخ تاج بعد از تحصیل و در جمیع اعتقادی و عملی اگر توفیق آید
 بکمال سلطانه از مضمونی فرمایند سلوک طریقه علمیه صوفیه است نه از راه آن عرض که شمس زانند
 از آن اعتقاد و عمل حاصل کنند و امر خود بدست آرند بلکه مقصود آنست که نسبت به عقاید یقین و اطمینان
 حاصل کنند که هرگز تشکیک مشکک زایل نگردد و با این روشها باطل نشود چه پائے استدلال و چه برین
 و استدلال بزمین که از یاد کبریا الله تعالی نقل است و نسبت باعمال تیرے و سهولت حاصل
 کنند و سلسل سیرت می که از آثاره ناشی میشود زائل گردانند و ایضا مقصود از سلوک طریقه صوفیه آنست
 که صورت و اشکال عیبی را مشاهده نمایند و انوار و اتقان را رعایت کنند این خود اصل هر کسبت تصور انوار
 حتی چه نقصان دارد که کسی اینها را که هشتمه بریاضات و مجاہدات تمنائی تصور و انوار عیبی نماید چه
 این تصور و آن صورت و این انوار و آن انوار همه مخلوق حق اند چنانکه عکس و آیات و آله بوجود او تعالی
 و در بیان طرق صوفیه اعتبار کردن طریقه علمیه نقشبندیه اولی و انسب است چنان بزرگواران است علم
 متابعت سنت نموده اند و اجتناب از بدعت فرموده اند اگر دولت متابعت دارند و از احوال
 بیخ ندارند خرسندند و اگر بوجود احوال و متابعت نمودند آن احوال انمی هستند از حیثات که اطلاع
 و تفحص استجوین کرده اند و احوالیکه بران مندرج شود اعتبار نموده بلکه ذکر هر بدعت دانسته منع آن

بعضی تصوف را در کتب معتبره ذکر کرده اند و بعضی را در کتب غیر معتبره ذکر کرده اند و بعضی را در کتب معتبره ذکر کرده اند و بعضی را در کتب غیر معتبره ذکر کرده اند
 بعضی تصوف را در کتب معتبره ذکر کرده اند و بعضی را در کتب غیر معتبره ذکر کرده اند و بعضی را در کتب معتبره ذکر کرده اند و بعضی را در کتب غیر معتبره ذکر کرده اند
 بعضی تصوف را در کتب معتبره ذکر کرده اند و بعضی را در کتب غیر معتبره ذکر کرده اند و بعضی را در کتب معتبره ذکر کرده اند و بعضی را در کتب غیر معتبره ذکر کرده اند
 بعضی تصوف را در کتب معتبره ذکر کرده اند و بعضی را در کتب غیر معتبره ذکر کرده اند و بعضی را در کتب معتبره ذکر کرده اند و بعضی را در کتب غیر معتبره ذکر کرده اند

لله بنام حضرت سیدنا محمد و آله و صحبه اجمعین

فرموده اند و شما تکیه بر آن مترتب شود الرغبات بآن ننموده روز سه مجلس طعام در زمانت حضرت ایشان
 حاضر بودیم شیخ کمال که یکی از مجلسان حضرت خواجہ ما بوده در وقت افتتاح طعام در حضور ایشان
 اسماء را بلند گفت ایشان را ناخوش آمد بچگونگی زجر بلوغ فرمودند و فرمودند که او را منع کنند که در مجلس
 طعام ما حاضر نشود و آن حضرت ایشان شنیده ام که حضرت خواجہ تقشبند علیہ السلام را راجع کرده بجانفای
 حضرت امیر کلال برده بودند ایشان را از ذکر چرب منع فرمایند علی بجهت امیر گفتند که ذکر چرب بفرقی
 نمکنند ایشان در جواب فرمودند که کنیم اگر این طریق هر گاه در منع ذکر چرب این همبستگی نماید از
 سماع و قوس و وجد و تواجید گوید احوال و تواجید که بر اسباب باشد و ترمیم مترب شوند از فقر و قبیل
 اندراجت است چه اهل استراحت را نیز احوال و اذواق دست میدهد و کشف توحید و کماشفه
 و معاینه در میرا با حضور عالم ظهوری آید حکما نونان و چگونگی و بر همه بند درین معنی شریک اند علامت
 صدق احوال افقت علم شرعی است با اجتناب از ارتکاب امور محرمة و مشتبہ آنکه سماع و
 قوس فی حقیقت داخل بهو و لعب است که کنه و کن الناس من لیس لری تهاو الحدیث
 در شان منع سرود نازل شده است چنانچه مجاهد که شاگرد ابن عباس است و ارتکاب تابعین گوید که
 مر او از نحو الحدیث سرود است و فی الحدیث النبوی السلام و الفناء و کلان است
 عباس و ابی تراب معوذتی عن اللہ تعالی عنهم یحفظان انہ الغناء و قال مجاهد و قوله تعالی و ان
 لا یشہد دن الزوداتی لا یحفظون الغناء و حکمی عنهم الهدی السی متصور انما یتردد من
 قال یخفی زماننا الصحت عند فراغ بکفر و بانث منه امر آنکہ و لحبط اللہ تعالی کل صناعت

Handwritten marginal notes on the left side, including:
 ... این مجلس ...
 ... این مجلس ...
 ... این مجلس ...

Handwritten marginal notes on the right side, including:
 ... این مجلس ...
 ... این مجلس ...
 ... این مجلس ...

سئله سئله الله تعالی
 ... در این مجلس ...
 ... در این مجلس ...
 ... در این مجلس ...

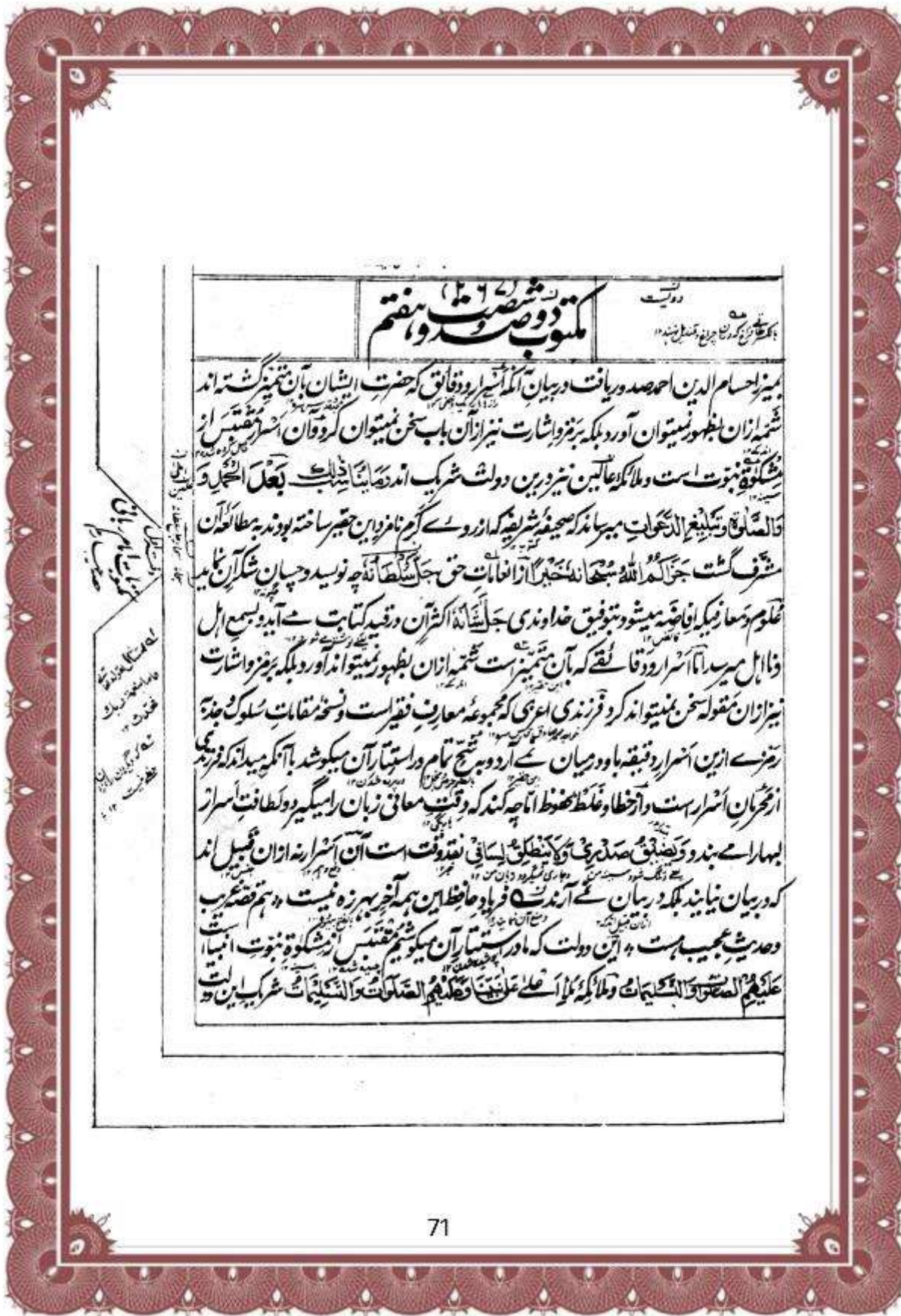
والصفت

۱۳۶

مدلسا مکیدو الدوسى نسبة الى درسيمة قرعة بامر قد فرغنا

ورحى عن ابن نصر الدوسى عن القاضي زهير الدين الخوارزمي من سيمع الفخامين المعينين
 وقاية اذ لم يزلوا من الحكماء فخصم ذلك باعتقادوا بغير اعتقاد بصيرتهم في كمال البناء
 على انه ابطال حكمه على التريفة ومن ابطال حكمه التريفة فلا يكون مؤمنا عند كل من
 ولا يقبل الله تعالى طاعته ولا يحط الله تعالى كل حسنة . اعاذنا الله من ذلك
 و آيات واحاديث وروايات فقهية وحرمت غنا بسيار استجدية كخصماك ان تعدت است
 معك ان الشخص حديث فسخ يادروايت شافوه راور اما تهر وروايات واعتبار بنيايد كوزير الكون فقهية
 وبيع وقت وزمانه فتوس باجتهاد سرود وداوه است ورفض پاكوني را محو تهر شتمه چنانكه ودر
 لمقتدر سال امام هام ضياء الدين شامى مذکور است و عمل صوفيه و عمل و حرمت سذنت جهمين
 بس نيت كه ما ايشان را معذور و روايم و طاعت نكتم و امر ايشان را بجن سجانه و تعالى و معوض
 و اريم ايجاقول امام ابى حنيفه و امام ابى يوسف و امام محمد عثرت نر عمل ابى بكيشلى و ابى حسن فوري
 صوفيين فام اين وقت عمل پيران خود را بهانه ساخته سرود و رفض را دين و ملت خود گرفته اند
 و طاعت و عبادت ساخته اولئك الذين كفروا و ادبهم و اذروا و ايت سابق معلوم
 شده است كه يك فصل حرام است و اين انذار زمره اهل اسلام مے بر ايد و مرتد ميگردد پس خيال بايد كرد
 كه تعظيم مجلس سماع و رفض نمودن بلكا از اطاعت و عبادت و استن چو شبا عت و اورد و الله اعلم
 و كذا في كبريان ما بين امم متدلانشند و ما تابعان را از تقليد اين امر وار با نيدند تشنيه مے شود
 كه خود مراد و اصيل سرود و دارند و مجلس سرود و قصيره خواني و شريها جمعيه منعقده بسيارند و اكثر پاران
 دين امر موافقت مينمايند بجهت نهرا بجهت مريدان سلال و بغير عمل پيران خود را بهانه ساخته اند
 اين امر مينمايند و حرمت شرعي را باطل پيران خود مے كنند اگر چه في حقيقت و دين امر حرام
 باران و دين از كتاب چه معذرت خواهند فرمود و حرمت شرعي كليات و مخالفت طريقت پيران
 خود يك طرفه اهل شريعت از اين فعل مني اند و نه اهل طريقت اگر حرمت شرعي نبوده مے محو

مدلسا مكيدو الدوسى نسبة الى درسيمة قرعة بامر قد فرغنا
 ورحى عن ابن نصر الدوسى عن القاضي زهير الدين الخوارزمي من سيمع الفخامين المعينين
 وقاية اذ لم يزلوا من الحكماء فخصم ذلك باعتقادوا بغير اعتقاد بصيرتهم في كمال البناء
 على انه ابطال حكمه على التريفة ومن ابطال حكمه التريفة فلا يكون مؤمنا عند كل من
 ولا يقبل الله تعالى طاعته ولا يحط الله تعالى كل حسنة . اعاذنا الله من ذلك
 و آيات واحاديث وروايات فقهية وحرمت غنا بسيار استجدية كخصماك ان تعدت است
 معك ان الشخص حديث فسخ يادروايت شافوه راور اما تهر وروايات واعتبار بنيايد كوزير الكون فقهية
 وبيع وقت وزمانه فتوس باجتهاد سرود وداوه است ورفض پاكوني را محو تهر شتمه چنانكه ودر
 لمقتدر سال امام هام ضياء الدين شامى مذکور است و عمل صوفيه و عمل و حرمت سذنت جهمين
 بس نيت كه ما ايشان را معذور و روايم و طاعت نكتم و امر ايشان را بجن سجانه و تعالى و معوض
 و اريم ايجاقول امام ابى حنيفه و امام ابى يوسف و امام محمد عثرت نر عمل ابى بكيشلى و ابى حسن فوري
 صوفيين فام اين وقت عمل پيران خود را بهانه ساخته سرود و رفض را دين و ملت خود گرفته اند
 و طاعت و عبادت ساخته اولئك الذين كفروا و ادبهم و اذروا و ايت سابق معلوم
 شده است كه يك فصل حرام است و اين انذار زمره اهل اسلام مے بر ايد و مرتد ميگردد پس خيال بايد كرد
 كه تعظيم مجلس سماع و رفض نمودن بلكا از اطاعت و عبادت و استن چو شبا عت و اورد و الله اعلم
 و كذا في كبريان ما بين امم متدلانشند و ما تابعان را از تقليد اين امر وار با نيدند تشنيه مے شود
 كه خود مراد و اصيل سرود و دارند و مجلس سرود و قصيره خواني و شريها جمعيه منعقده بسيارند و اكثر پاران
 دين امر موافقت مينمايند بجهت نهرا بجهت مريدان سلال و بغير عمل پيران خود را بهانه ساخته اند
 اين امر مينمايند و حرمت شرعي را باطل پيران خود مے كنند اگر چه في حقيقت و دين امر حرام
 باران و دين از كتاب چه معذرت خواهند فرمود و حرمت شرعي كليات و مخالفت طريقت پيران
 خود يك طرفه اهل شريعت از اين فعل مني اند و نه اهل طريقت اگر حرمت شرعي نبوده مے محو



دوست
بکشتن و کشتن چنانکه در حدیث آمده

کتاب مشتمل بر ۶ جلد ملفوظات حضرت امام

بمیز احسام الدین احمد صدوری یافت و در بیان آنکه آنست که در وفات حضرت ایشان بان تمیز گشت تا اند
ششمه از ان بظهور نمیتوان آورد بلکه بر فرض اشارت نیز از ان باب سخن نمیتوان کرد و ان است که مقتبس از
مشکوٰۃ نبوت است و ملائکه عالمین نیز درین دولت شریک اند و اینها ایشلیک بعد از انجیل و
و الصلوات و تبلیغ الدعوات میرساند که صحیفه شریفه که از روی کرم نامزدین تعمیر ساخته بودند بر طالع آن
شرف گشت جزا که الله سبحانه و تعالی از انعامات حق بجای آنکه آنچه نویسد و چنان شکل آن نماید
علوم و معارفیکه ایاضه میشود و بتوفیق خداوندی جل جلاله اکثر آن در قدیم کتابت سے آید و بسبع اهل
و اهل میرسانا آنست که در وفات آنست که بان تمیز گشت ششمه از ان بظهور نمیتواند آورد بلکه بر فرض اشارت
نیز از ان مقوله سخن نمیتواند کرد و فرزندى امرى که مجموعه معارف فیه است و نسخه مقامات سلوک جزوه
رضی ازین اسرار دقیق با و در میان سے ارد و بر سرچ تمام در استوار آن میکوشد با آنکه میدانند که فرزندى
از محرم اسرار است و از خطا و غلط محفوظ آما چه کند که وقت معانی زبان را میگردد و ولطافت اسرار
بهارا سے بند و تصدیق صدق و کائناتى لسانی نقد وقت است آن اسرار نه از ان قبیل اند
که در بیان نیاید بلکه در بیان سے آید نه فریاد و ملاحظین همه آنچیزه نیست و هم تصدیق
و حدیث عجیب است و این دولت که مادر استوار آن میکوشد و مقتبس از مشکوٰۃ نبوت است
علیهم السلام و البکیات و ملائکه عالمین و علیهم السلام و الکلیات شریک این دولت

بکشتن و کشتن چنانکه در حدیث آمده
ملفوظات حضرت امام
احمد صدوری
عقدت
شماره ۱۰
مطبعیت ۱۳۰۰

اندو از نسا ایمان انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات بر کرایین دولت مشرف سازند ابوهریر
 گوید رضوانه تعالی عنده که من از رسول خدا صلی الله تعالی علیه وسلم دو نوع علم اخذ نمودم یکی
 از ان دو علم است که در میان شما منتشر است و علم دیگر را اگر منتشر سازم مصلحت مردم را بر نذران علم دیگر
 علم سراسر است که هر کس بان نرسد فی الفضل الله فی عباده من کنت آءا و الله ذوالفضل العظیم
 ثانیاً م فرج آمد کتابتے حضرت خواجہ زاو اوست است بنظر شریف خواهد که شت مخدوم اکثر ما
 اخذائے که در طریقت پیدا کنند تر و فقیر کم از بر عتے نیست که در دین احدث کنند برکات طریقت
 آزانے فالض است که احدثے در طریقت پیدا نشده است و چون امر محدث و طریقت پیدا شد
 را و بیوت برکات آن طریق سد و گشت پس محافظت طریقت از آنچه تمام آمد و اجتناب از مخالفت
 طریقت از ضروریات گشت پس هر جا از امر که مخالفت طریقت خود سینه بر خبر و مبالغه من آن فرمایند
 و ترویج و تقویت آن طریقت کنند و لکن گاه که لازم است امر

کتب و ولایت و شریعت و شتم

بنا نمان صدور یافت و بیان آمد علم وراثت انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات چهیت و معاد اولی که در حدیث
 علی ما تمی کاتبی ایچولس ایشل اقصده اند کلام اند و در بیان آمد علم سراسر که از وراثت انبیا باقی مانده
 علیهم الصلوات والتسلیمات غیر آن سراسر است که اولیا است بان تکلم کرده اند از علم تجوید و جودی و بیان علم
 و سیران و قرب و عنیت و ما یشا کل ذلک، انکم لکن رسول الله کل عباد الله الذین یحفظه احوال و
 اوضاع فقر او این حد و مستوجب همه است اللول من الله سبحانه و تعالی انکم لکن رسول الله الذین یحفظه احوال و
 چون بحث علم وراثت در میان بوده چند کلمه از ان منقوله بقصفا وقت نوشته آمد به و اخبار آمده العکال
 ورنه الایب علیک او انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات باقی مانده است و دو نوع است علم احکام و علم سراسر
 علم وراثت گسے است که او را از هر دو نوع علم سهم بوده اند او را از یک نوع نصیب بوده از نوع دیگر که

من علم وراثت انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات
 من علم احکام و علم سراسر
 من علم تجوید و جودی
 من علم سیران و قرب و عنیت
 من علم اوضاع فقر او
 من علم منقوله بقصفا
 من علم اخبار آمده العکال
 من علم ورنه الایب علیک
 من علم او را از هر دو نوع علم سهم
 من علم او را از یک نوع نصیب
 من علم بوده از نوع دیگر که

که آن متناهی وراثت است چه وارث را از جمیع انواع بزرگ و کوچک نصیب است از بعضی قریب بعضی فراق که او را از
 بعضی معین نصیب است و اصل امر است که نصیب بعضی حق اولیٰ است گرفته است و همچنین فرموده حکیم
 و علی الله الصالحون والسلام و علیما متینا کاتبه آیه بی اسمی که هر او را علیا علیا و وارثانند که نصیب
 از بعضی حج که گرفته اند چه وارث را بواسطه قریب جسدیت همچو مورث میتوان گفت بخلاف غیریم که ازین
 علاقه خالی است پس هر که وارث نبود عالم بشکست که علم او را مقید بیک نوع سازیم و گوئیم که عالم علم حکام
 است شمل او عالم مطلق آن بود که وارث باشد و از هر دو نوع علم او را نصیب وافر بود اکثر مردم ممکن دارند
 که علم انشای عبارات از علوم اوجید وجود است و شهود و وحدت و کثرت و مشابه کثرت و وحدت و کثرت
 است از معارف احاطه و سایر این و قریب معینت او تقالی بر هیچیکه کثرت و شهود و از باب احوال است
 کثرت و کثرت کثرت کثرت و کثرت که این علوم و معارف از علم است را بر بوند و شایان مرتبه نبوت باشد زیرا که
 بنیاد این معارف کثرت و کثرت علی علیه حال که متناهی صحیح است علم انبیا علیهم الصلوٰة والسلام
 چه علم حکام و چه علم انشای صحیح است که شکر آن مرتبه کثرت است بلکه این معارف مندرجه
 ولایت اند که قدم را بسخ و در شکر و در این علوم از اسرار ولایت بوندند از اسرار نبوت انبیا علیهم الصلوٰة والسلام
 و التبیان جزئی ولایت نیز ثابت است اما احکام آن مخلو بند و در جنب احکام نبوت منضم است
 بی هر چاشود و هر شک را که شکار جز نبهان بودن چه یاراه فقیر در کثرت سائل خود نوشته است
 و تحقیق نموده که کمالات نبوت حکم دریاک محیط دارد و کمالات ولایت در شکر آن قطر است مگر آنچه توان
 کرد جمیع از انسانی کمالات نبوت گفته اند که ایضا گفته اند که در کثرت و کثرت و کثرت و کثرت و کثرت
 نبی فضل است از نبوت او این هر دو فرق حقیقت نبوت را ندانسته حکم غایب کرده اند نزدیک باین حکم
 است حکم تبریح شکر بر کوه اگر حقیقت شکر را مید دانستند هرگز شکر را بچون نسبت نمیدادند شکر چسبست خاک
 با عالم پاک که تا که صحیح است اینها شکر محال است و شکر را بر آن ترجیح داده اند کاش بچون شکر را نیز مناسک
 علوم دانسته جزایات باین حکم نمی نمودند چه مقرر عقلا است که صحیح است از شکر است اگر صحیح و شکر مجازی است

در بعضی موارد از بعضی قریب بعضی فراق که او را از بعضی معین نصیب است و اصل امر است که نصیب بعضی حق اولیٰ است گرفته است و همچنین فرموده حکیم و علی الله الصالحون والسلام و علیما متینا کاتبه آیه بی اسمی که هر او را علیا علیا و وارثانند که نصیب از بعضی حج که گرفته اند چه وارث را بواسطه قریب جسدیت همچو مورث میتوان گفت بخلاف غیریم که ازین علاقه خالی است پس هر که وارث نبود عالم بشکست که علم او را مقید بیک نوع سازیم و گوئیم که عالم علم حکام است شمل او عالم مطلق آن بود که وارث باشد و از هر دو نوع علم او را نصیب وافر بود اکثر مردم ممکن دارند که علم انشای عبارات از علوم اوجید وجود است و شهود و وحدت و کثرت و مشابه کثرت و وحدت و کثرت و کثرت و کثرت که این علوم و معارف از علم است را بر بوند و شایان مرتبه نبوت باشد زیرا که بنیاد این معارف کثرت و کثرت علی علیه حال که متناهی صحیح است علم انبیا علیهم الصلوٰة والسلام چه علم حکام و چه علم انشای صحیح است که شکر آن مرتبه کثرت است بلکه این معارف مندرجه ولایت اند که قدم را بسخ و در شکر و در این علوم از اسرار ولایت بوندند از اسرار نبوت انبیا علیهم الصلوٰة والسلام و التبیان جزئی ولایت نیز ثابت است اما احکام آن مخلو بند و در جنب احکام نبوت منضم است بی هر چاشود و هر شک را که شکار جز نبهان بودن چه یاراه فقیر در کثرت سائل خود نوشته است و تحقیق نموده که کمالات نبوت حکم دریاک محیط دارد و کمالات ولایت در شکر آن قطر است مگر آنچه توان کرد جمیع از انسانی کمالات نبوت گفته اند که ایضا گفته اند که در کثرت و کثرت و کثرت و کثرت و کثرت و کثرت نبی فضل است از نبوت او این هر دو فرق حقیقت نبوت را ندانسته حکم غایب کرده اند نزدیک باین حکم است حکم تبریح شکر بر کوه اگر حقیقت شکر را مید دانستند هرگز شکر را بچون نسبت نمیدادند شکر چسبست خاک با عالم پاک که تا که صحیح است اینها شکر محال است و شکر را بر آن ترجیح داده اند کاش بچون شکر را نیز مناسک علوم دانسته جزایات باین حکم نمی نمودند چه مقرر عقلا است که صحیح است از شکر است اگر صحیح و شکر مجازی است

تذکره ای که در کتب معتبره کوفه در زمانه اولیاد و اولاد است که در کتب معتبره است

وہ شخص در طریقت تصوف شامل نیست کما حقہ صحت نیست بنظر ایکہ پینمبر (ص) ہم نبی بودیم

ولی بود نبوت بہ شریعت تعلق دارد ولی بہ ولایت طریقت تعلق دارد۔ کہ مکتب اشارہ بہین دلیل دارد

۹۲
بہ ملا حاجی محمد لاہوری صدر ریافت در میان مذمت علماء سید کہ بہ محبت دنیا گرفتار اند
و علم را وسیلہ حصول دنیا ساختہ و در درج علماء زنا کہ از دنیا بے رغبت گشتہ اند علماء را
محبت دنیا و رغبت دران کلفت چہرہ جمال شانت تخلایق را اگرچہ از ایشان حصول
فوائد است اما علم شان در حق ذہابہ است ایشان نافع نیامدہ چہ تا نبی نبوت و تقویت
ملت بر ایشان مترتب است آنگاہ است کہ این تائید و تقویت از اہل مجبور و ارباب فتور
ہم می آید چنانکہ سید انبیا علیہ و علیہم و علی آلہ الصلوٰت و التسلیمات انما سیدان
فاجر خجروادہ اند و فرمودہ ان اللہ لیتوبد ہذا الذین بالرجل الفاجر در رنگ سنگ
پارس اند کہ از مس و آہن ہرچہ باور سد زگر دوواونی حد ذاتہ بر حجرتہ خود است و چہین آتش
کہ در سنگ و سہ مویج است عالم را از ان آتش حصول منافع است اما آن سنگ
کے از ان آتش درونی بے نصیب اند بلکہ گوئیم کہ این علم در حق ذہابہ ایشان مضر آمد
کہ محبت را بر ایشان تمام ساختہ ان امتدّ الناس عدلًا با یوم القیمۃ عالم لکم یففعہ اللہ
یعنی چہ نہ مضر نباشد علیکہ نزد خدا سہ عزوجل عزیز است و اشرف موجودات را کہ
دنیائے دنیہ از مال و جاہ و ریاست ساختہ اند و حال آئمہ دین از حق تعالی ذلیل و خوار است

مکتوب سی و سیوم

بہ ملا حاجی محمد لاہوری صدر ریافت در میان مذمت علماء سید کہ بہ محبت دنیا گرفتار اند
و علم را وسیلہ حصول دنیا ساختہ و در درج علماء زنا کہ از دنیا بے رغبت گشتہ اند علماء را
محبت دنیا و رغبت دران کلفت چہرہ جمال شانت تخلایق را اگرچہ از ایشان حصول
فوائد است اما علم شان در حق ذہابہ است ایشان نافع نیامدہ چہ تا نبی نبوت و تقویت
ملت بر ایشان مترتب است آنگاہ است کہ این تائید و تقویت از اہل مجبور و ارباب فتور
ہم می آید چنانکہ سید انبیا علیہ و علیہم و علی آلہ الصلوٰت و التسلیمات انما سیدان
فاجر خجروادہ اند و فرمودہ ان اللہ لیتوبد ہذا الذین بالرجل الفاجر در رنگ سنگ
پارس اند کہ از مس و آہن ہرچہ باور سد زگر دوواونی حد ذاتہ بر حجرتہ خود است و چہین آتش
کہ در سنگ و سہ مویج است عالم را از ان آتش حصول منافع است اما آن سنگ
کے از ان آتش درونی بے نصیب اند بلکہ گوئیم کہ این علم در حق ذہابہ ایشان مضر آمد
کہ محبت را بر ایشان تمام ساختہ ان امتدّ الناس عدلًا با یوم القیمۃ عالم لکم یففعہ اللہ
یعنی چہ نہ مضر نباشد علیکہ نزد خدا سہ عزوجل عزیز است و اشرف موجودات را کہ
دنیائے دنیہ از مال و جاہ و ریاست ساختہ اند و حال آئمہ دین از حق تعالی ذلیل و خوار است

بہ ملا حاجی محمد لاہوری صدر ریافت در میان مذمت علماء سید کہ بہ محبت دنیا گرفتار اند
و علم را وسیلہ حصول دنیا ساختہ و در درج علماء زنا کہ از دنیا بے رغبت گشتہ اند علماء را
محبت دنیا و رغبت دران کلفت چہرہ جمال شانت تخلایق را اگرچہ از ایشان حصول
فوائد است اما علم شان در حق ذہابہ است ایشان نافع نیامدہ چہ تا نبی نبوت و تقویت
ملت بر ایشان مترتب است آنگاہ است کہ این تائید و تقویت از اہل مجبور و ارباب فتور
ہم می آید چنانکہ سید انبیا علیہ و علیہم و علی آلہ الصلوٰت و التسلیمات انما سیدان
فاجر خجروادہ اند و فرمودہ ان اللہ لیتوبد ہذا الذین بالرجل الفاجر در رنگ سنگ
پارس اند کہ از مس و آہن ہرچہ باور سد زگر دوواونی حد ذاتہ بر حجرتہ خود است و چہین آتش
کہ در سنگ و سہ مویج است عالم را از ان آتش حصول منافع است اما آن سنگ
کے از ان آتش درونی بے نصیب اند بلکہ گوئیم کہ این علم در حق ذہابہ ایشان مضر آمد
کہ محبت را بر ایشان تمام ساختہ ان امتدّ الناس عدلًا با یوم القیمۃ عالم لکم یففعہ اللہ
یعنی چہ نہ مضر نباشد علیکہ نزد خدا سہ عزوجل عزیز است و اشرف موجودات را کہ
دنیائے دنیہ از مال و جاہ و ریاست ساختہ اند و حال آئمہ دین از حق تعالی ذلیل و خوار است

۱- عالم است و در حقش
 ۲- عالم است و در حقش
 ۳- عالم است و در حقش
 ۴- عالم است و در حقش
 ۵- عالم است و در حقش
 ۶- عالم است و در حقش
 ۷- عالم است و در حقش
 ۸- عالم است و در حقش
 ۹- عالم است و در حقش
 ۱۰- عالم است و در حقش

و بدترین مخلوقات پس عزیز خدا را عزوجل خوار ساختن و ذلیل او را بسمانه عزت و اودان
 بغایت مستح است و فی الحقیقت معارضه است بحق سبحانه و تعالی و تدبیر و اقتادتی نافع
 آید که خالصاً لوجه الله سبحانه باشد و از شائبه حجب جاه و ریاست و حصول مال و رفعت عالی
 باشد و علامت این خلعت زبرد در دنیا است و بے رغبت بودن است از دنیا و ما فیها علمای نیک
 باین بلا مبتلا اند و به تجرت این دنیا گرفتار از علماء دنیا اند ایشانند علماء سواد و شراب و موم و تصویر
 دین و حال آنکه ایشان خود را مقتدای دین میدانند و بهترین خلایق می انگارند و میگویند
 اللَّهُمَّ عَلَىٰ شَيْءٍ إِلَّا اللَّهُمَّهُمُ الْكَافِرُونَ وَاسْتَعُوذُ بِكَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَسْأَلُكَ
 بِذِكْرِ اللَّهِ أَوْ لِكَافِرَاتِ حِزْبِ الشَّيْطَانِ إِلَّا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَائِرُونَ عزیز
 شیطان کجین را و بد که فارغ نشسته است و از تضلیل و اغوا خاطر صبح ساخته آن عزیز تر
 آنرا پسید یعنی گفت که علماء سواد این وقت درین کار با من خودم و عظیم گردند و مرا
 ازین مهم فارغ ساختند و الحق درین زمان هر هسته و دستانه که در امور شرعیه واقع شده
 و هر فتورے که در ترویج کلمت و دین ظاهر شده است همه از شوخی علماء سواد است و سواد
 شیات ایشان آرسے علماء که از دنیا بے رغبت اند و از حجب جاه و ریاست و مال بی رغبت
 آزاد و علماء آخرت اند و ورثه انبیا اند علیهم الصلوآت و التسلیمات و بهترین خلایق
 ایشانند که فزائے قیامت سیاهی ایشانرا بخون شهادتے فی سبیل الله و زن خواهند کرد
 و پله این سیاهی جفا بد چربید و نوم العلماء عباداً و در شان ایشان متحقق است ایشانند که
 جمال آخرت در نظر شان سخن آمده و قباحت دنیا و شایعیت آن مشاگردشته آنرا بنظر بقا
 دیدند و این را بدایغ زوال تمسیر یافتند لاجرم خود را باقی سپردند و از فانی باز داشتند و شهود
 عظمت آخرت ثمره شهود عظمت جلال لایزال است و ذلیل داشتن دنیا و ما فیها از لوازم
 هر صورت اولیای حق است و در حقش

۱- عالم است و در حقش
 ۲- عالم است و در حقش
 ۳- عالم است و در حقش
 ۴- عالم است و در حقش
 ۵- عالم است و در حقش
 ۶- عالم است و در حقش
 ۷- عالم است و در حقش
 ۸- عالم است و در حقش
 ۹- عالم است و در حقش
 ۱۰- عالم است و در حقش



۹۴

عظمت آفرین است...
...نیز در دین آفرین است...
...و در دنیا آفرین است...
...و در آخرت آفرین است...

شهر و عظمت آفرین است لَنْ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ حَتَّىٰ تَرَ أَنِ إِنْ رَضِيتَ إِحْدَاهُمَا تَخَلَّيْتِ
الْآخِرَىٰ كَأَنَّهَا بَرْدٌ تَارٍ إِذَا شَرِبْتَ مِنْهَا وَإِن كُنْتُمْ لَا تَرْضَوْنَ الْآخِرَةَ وَتَرْضَوْنَ
أُولَٰئِكَ فَأُولَٰئِكَ سَاءَ لِمَنْ يَزِينُ
این دو امر از قبیل جمع اضداد است - صح
آرسے جمعی از مشایخ شیعی از خود و بیارت خود تمام برآده اند بواسطہ بعضی نیات حقانیت
اختیار صورت اہل دنیا نموده اند و نظام را خوب مینمایند فی الحقیقت بیس تعلقی ندارند و
از بہد فارغ و آزاد اند و آں حال لَّا تَلْبَسُہُمْ تِجَارَةٌ وَلَا تَجِیعُ عَنْ ذِکْرِ اللّٰہِ تِجَارَاتٌ وَ بِیْعٌ اِیْتِیَازًا
مافی ذکر خدا نیست در میان تعلق باین امور بے تعلق اند حضرت خواہر نقشبند فرمودہ اند
قَدْ سَرَّ اللَّهُ تَعَالَىٰ بَيْسَ الْأَقْدَاسِ كَمَا فِي بَابِ زَيْنِ تَابِجِرْ سَعِيدٍ کہ در بازار زینشی تاجر سے را دیدم کہ پنجاہ ہزار دینار
کم و بیش را خرید و فروخت نمود و یک لحظہ دل او از حق سبحانہ غافل نگشت

عظمت آفرین است...
...نیز در دین آفرین است...
...و در دنیا آفرین است...
...و در آخرت آفرین است...

عنه که در تالیف بحیث از او زب جاود است و قرع بر آذان مغربی

سُبْحَانَ مَنْ ذَلِكَ وَمِنْ فَضْلِ الْعِلْمِ الشُّعْرُ الْكَبِيكُ الْعَالِمُ الرَّاسِ عَنِ غَرَضِ انْتِخَابِ
 كُنْدِ بَهْتَرِ مَنِيْدِ اَكْرَازِ عِلْمًا وَاخِرْتِ پيدا شو و چه سعادت كه صحبت او كبريت احمر است و اگريد انشود
 بعد از تامل صحیح بهترین این جنس را اختیار كنند مَا لَا يَدْرُكُ كَلْمَةً لَا يَزِيكُ كَلْمَةً نَمِيْدِ انْمِ چو نويسم
 همچنانكه خلاصی خلائق وابسته بوجود علما است شمران عالم نیز با ایشان مربوط است بهترین
 علما بهترین عالم است و بهترین ایشان بهترین خلائق است و اضلال ابایشان مربوط است
 اندر غریزی ابلیس لعین را وید كه فارغ و بیکار نشسته است بر آزار پسید گفت علما این وقت کار میکنند
 و در اغوا و اضلال کافی اندسته عالم كه امرانی دن پروردی كند او خوشتر گم است كه را بر میری كند
 غرض كه درین باب فکر صحیح و تامل صادق مرعی داشته اند امر خوانند نمود چون كار از دست برود
 علاجی نمی پذیرد و چه بدست مرعی آید كه کسی امثال این سخنان با رباب فطانت صحیح اظهار سازد
 آما این معنی را وسیله سعادت خود دانسته متصدع می گردد

مکتوب پنجاه و چهارم

تیر بیات و نقابت پناهی شیخ زید صدور یافته در بیان آنکه جناب ارحمیت بنوع لازم است
 ضرر صحبت به تنوع فوق ضرر صحبت کافر است و بهترین فرق مبدعه شیعه شنیعه اند و میان سبب
 ذَلِكَ عَظَمَ اللهُ تَعَالَى اَجْرَكُمْ وَرَفَعَ قَدْرَكُمْ وَتَبَرَّكُمْ وَشَرَحَ صَدْرَكُمْ وَنَحْوِ هَذِهِ سَيَدِ
 الْبَشَرِ الْمَطْمَئِنِّ زَيْغِرَ الْبَصَرِ عَلَيْكَ وَعَلَى اَلِهٍ مِنَ الصَّلَاةِ اَفْضَلُهَا وَمِنَ التَّسْلِيْمَاتِ
 اَكْمَلُهَا مَنْ لَمْ يَشْكُرْ النَّاسَ لَمْ يَشْكُرِ اللهُ كَسِي كَشْكُرْ اَوْ مِي سَجَانَا و در شكر ضامی عرض جل بها
 نیاورد پس برافقیران شكر احسانهای شما لازم است اولاً سبب جمعیت حضرت خواجیه ماشا بود
 ای یغنیل شما دران جمعیت طلب حق سبحانه و تعالی کردیم و خطهای وافر رویم و ثانیاً چون حکم
 مکتوب پنجاه و چهارم

عنه که در تالیف بحیث از او زب جاود است و قرع بر آذان مغربی
 سُبْحَانَ مَنْ ذَلِكَ وَمِنْ فَضْلِ الْعِلْمِ الشُّعْرُ الْكَبِيكُ الْعَالِمُ الرَّاسِ عَنِ غَرَضِ انْتِخَابِ
 كُنْدِ بَهْتَرِ مَنِيْدِ اَكْرَازِ عِلْمًا وَاخِرْتِ پيدا شو و چه سعادت كه صحبت او كبريت احمر است و اگريد انشود
 بعد از تامل صحیح بهترین این جنس را اختیار كنند مَا لَا يَدْرُكُ كَلْمَةً لَا يَزِيكُ كَلْمَةً نَمِيْدِ انْمِ چو نويسم
 همچنانكه خلاصی خلائق وابسته بوجود علما است شمران عالم نیز با ایشان مربوط است بهترین
 علما بهترین عالم است و بهترین ایشان بهترین خلائق است و اضلال ابایشان مربوط است
 اندر غریزی ابلیس لعین را وید كه فارغ و بیکار نشسته است بر آزار پسید گفت علما این وقت کار میکنند
 و در اغوا و اضلال کافی اندسته عالم كه امرانی دن پروردی كند او خوشتر گم است كه را بر میری كند
 غرض كه درین باب فکر صحیح و تامل صادق مرعی داشته اند امر خوانند نمود چون كار از دست برود
 علاجی نمی پذیرد و چه بدست مرعی آید كه کسی امثال این سخنان با رباب فطانت صحیح اظهار سازد
 آما این معنی را وسیله سعادت خود دانسته متصدع می گردد

دست و پائی بزند بکلمه من لکن سواد قوم هم مؤمنهم میختم که این بے استطاعت
 داخل آنجا که گرام سازند آتش خود را مثل آن زالی می انگارند که بسیار چند تنیده خود را
 سلب خریداران حضرت یوسف علی بنیوت ناد علییه الصلوة والسلام ساخته بود آیه
 است که درین نزدیک است **اللهم العزیز** بشرف حضور شرف گرد و تفرغ از جناب شرف
 ایشان آنست که چون استطاعت و قرب با و شاه بر وجه اتم ایشان را حق بخانه آنجا
 ساخته است در قلاوطلا در ترویج شریعت محمدی علیه و علی اله من الصلوة والسلام
 و ترویج التسلیمات آنکه ما کوشند و مسلمانان را از غیبت برآند حاصل قیمه نیاز مولانا حاجه از
 سرکار اقبال آثار و طیفه مقررده دارد و پارسال ظاهر از حضور یافته بود و سال نیز امیدوار آید
 است دولت حقیقی و مجازی میسر باد

سنة ۱۳۲۴
 قندهار
 حضرت مولانا حاجه از
 سرکار اقبال آثار و طیفه
 مقررده دارد و پارسال
 ظاهر از حضور یافته بود
 و سال نیز امیدوار آید
 است دولت حقیقی و مجازی
 میسر باد

مکتوب چهل و هشتم

نیز بسیار است و نقابت و سنگاه شیخ فرید بخاری صدور یافته در مرغیب بتعظیم علم و طلبه
 علوم که حاملان شریعت اند **فصلک الله سبحانه علی الأعداء** بجزیره سیدنا الانبیاء
 علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات و الخیات حرمت نامه گرامی که تفرار اربابان
 نواخته بودند بمطالعته آن مشرف گشت در کتابت مولانا محمد شمس موفیق مرقوم فرموده بودند
 جزوی خرچے براس طالب علمان و صوفیان فرستاده شد و تقدیم طالب علمان صوفیان
 در نظر محبت بسیار زیاد آمد بکلمه **الظاهر عن ربنا** امید است که در باطن شریف نیز
 این جامع گرام تقدیم سدا کرده باشند کل انا و یتو شرف بما فیہ شیخ اذ کوزه برون همان او
 که در دست و در تقدیم طالب علمان ترویج شریعت است حاملان شریعت ایشانند

صحة من ظاهر و باه اهل بیت
 همان بران
 انکه ده جان تراه و کدر دست

عالم که در طریقت التصوف شامل نیست کفایت آن صحت نیست بخاطریکه پنجمبر (ص) هم نبی بود هم ولی نبوت به شریعت تعلق دارد ولی به ولایت طریقت تعلق دارد این باره سه مکتوب ذیل آمده.

۴۰

مکتوب شصت و دوم

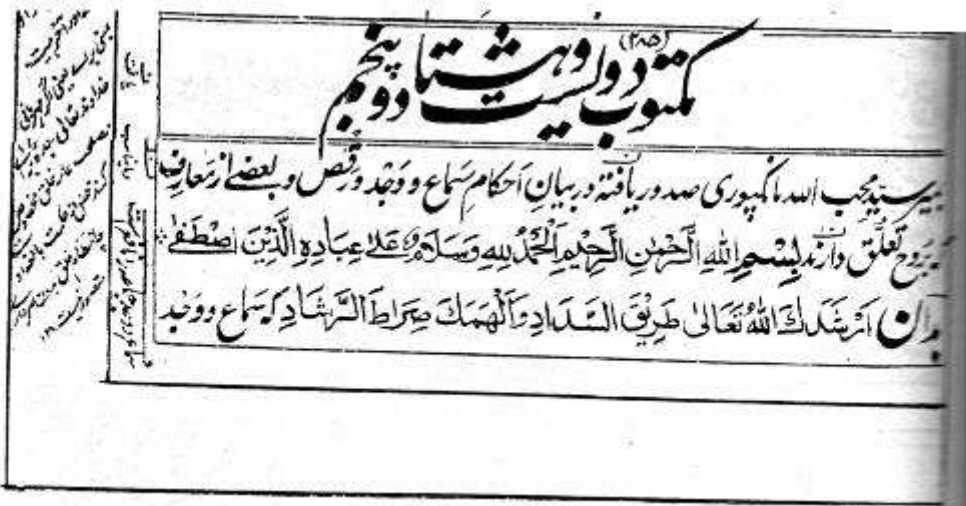
ببینای میرزا حسام الدین احمد صدوری یافته در بیان آنکه جذبیه که پیش از سلوک است از تقاضا نیست بلکه وسیله است از برای قطع منازل سلوک بسبب همت و جذبیه که بعد از سلوک است از تقاضا است و مائینا سبب ذلک ^{تجدیه} الحمد لله ^{عنه} و سلا ^{لله} علی عباد ^{الذین} اصطفا ^{طریق}

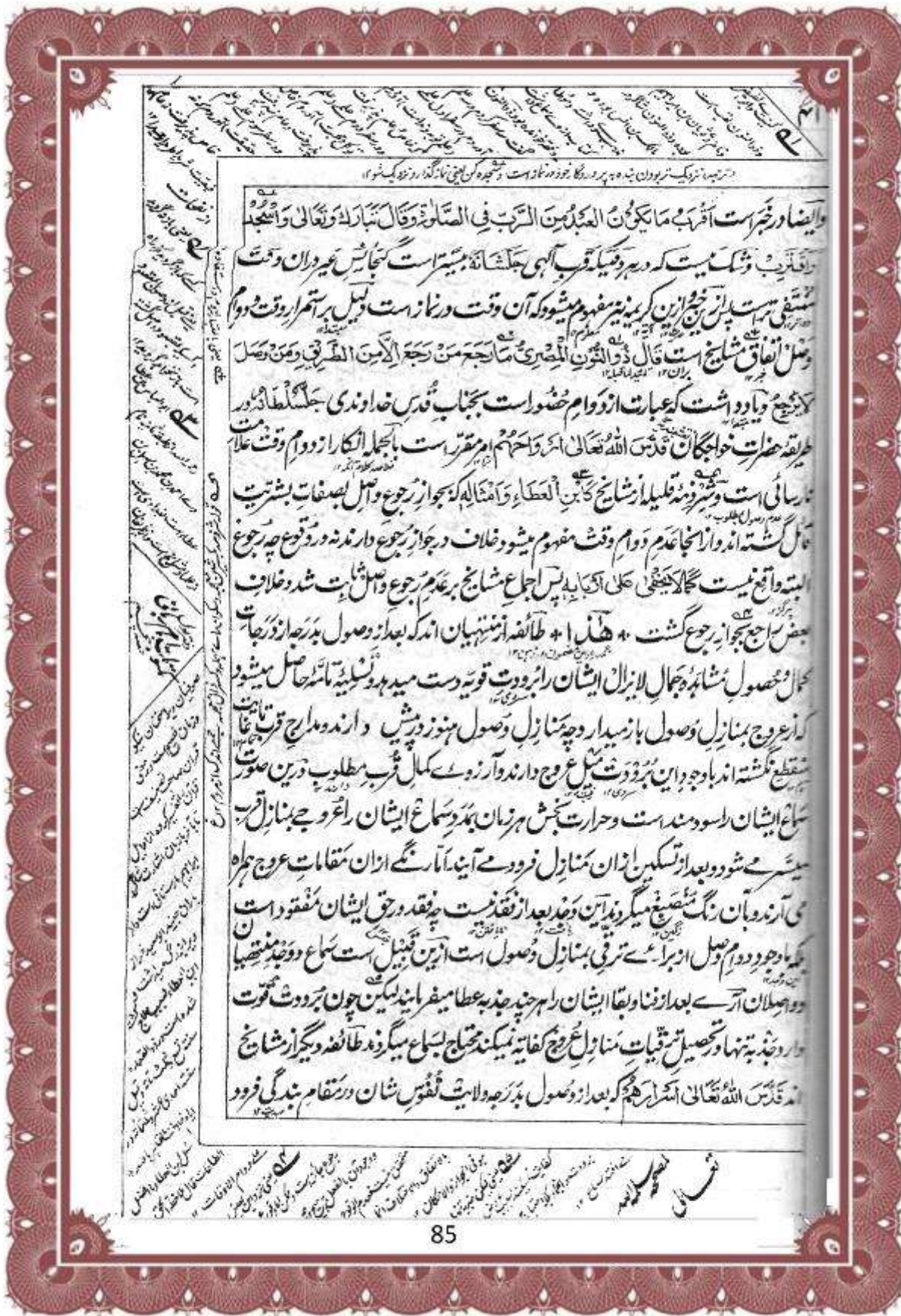
وصول را در وجود است جذبیه و سلوک و بعبارت دیگر تصفیه و تزکیه جذبیه که مقدم بر سلوک است از تقاضا نیست و تصفیه که پیش از تزکیه است از مطالب نه جذبیه که بعد از تمامی سلوک است و تصفیه که بعد از حصول تزکیه است که در سیر فی السد است از تقاضا مطلوبه است جذبیه و تصفیه سابقه از برای تسهیل مسالک سلوک است بی سلوک کار نمی کشاید ولی قطع منازل جمال مطلوب نبی نماید جذبیه اولی کالصورت است مرعوبه آخری رانی الحقیقت بالگیرنا سبت نزارند پس مراد از اندراج نهایت و بردایت که در عبارت مشائخ این سلسله علیه واقع است اندراج صورت نهایت است و بردایت و الا حقیقت نهایت و بردایت نمی گنجد و نهایت با بردایت نسبت نذار و تحقیق این بحث در رساله که در تحقیق حقیقت جذبیه و سلوک و مثال آنها تخریر یافته بقاصیل ذکر یافته است القصد عموم را بصورت حقیقت ضرورت و کفایت حقیقت بصورت از دور است تحقیقنا الله سبحانه ^{تعالى} بالتحقیق ^{لله} الحقیقه ^{تعالى} و بحقیقتنا ^{تعالى} عن الصنوق ^{لله} الخالقه ^{تعالى}

بجهرت النبی المختار ^ص و الله الاکبر ^ع علیکم ^و علیکم ^و من الصلوات ^ص علیکم ^و من العیان ^ص انفسها ^ص

ملحیح تاریخ اربع ماهی
 جواد سلیمان نیکان در
 مکتوب دهم در بیان اول
 از تقاضا است و مائینا سبب
 ذلک الحمد لله و سلا علی
 عباد الذین اصطفا طریق
 وصول را در وجود است
 جذبیه و سلوک و بعبارت
 دیگر تصفیه و تزکیه جذبیه
 که مقدم بر سلوک است
 از تقاضا نیست و تصفیه
 که پیش از تزکیه است از
 مطالب نه جذبیه که بعد
 از تمامی سلوک است و
 تصفیه که بعد از حصول
 تزکیه است که در سیر فی
 السد است از تقاضا
 مطلوبه است جذبیه و
 تصفیه سابقه از برای
 تسهیل مسالک سلوک است
 بی سلوک کار نمی
 کشاید ولی قطع
 منازل جمال مطلوب
 نبی نماید جذبیه
 اولی کالصورت است
 مرعوبه آخری رانی
 الحقیقت بالگیرنا
 سبت نزارند پس
 مراد از اندراج
 نهایت و بردایت
 که در عبارت
 مشائخ این سلسله
 علیه واقع است
 اندراج صورت
 نهایت است و
 بردایت و الا
 حقیقت نهایت
 و بردایت نمی
 گنجد و نهایت
 با بردایت
 نسبت نذار و
 تحقیق این
 بحث در رساله
 که در تحقیق
 حقیقت جذبیه
 و سلوک و
 مثال آنها
 تخریر یافته
 بقاصیل ذکر
 یافته است
 القصد
 عموم را
 بصورت
 حقیقت
 ضرورت و
 کفایت
 حقیقت
 بصورت
 از دور
 است
 تحقیقنا
 الله
 سبحانه
 بالتحقیق
 الحقیقه
 و بحقیقتنا
 عن الصنوق
 الخالقه
 بجهرت
 النبی
 المختار
 و الله
 الاکبر
 علیکم
 و علیکم
 من
 الصلوات
 علیکم
 من
 العیان
 انفسها

عقاید مسلمین آن عالمان بی عمل در شریعت حصه دارود و طریقت حصه ندارد. حقیقت منکر طریقت
است سه مکتوب اشاره به همین دلیل دارد





در تفسیر آنکه سرور آن است ۲۰۰ روز در روز نماز است و آنچه که کن این نماز گذار در نزدیکی است

و ایضا در خبر است آنچه که ما میگویند العبد من الرب فی الصلوة و قال تبارک و تعالی و استجد
 و اذنیب و شکست که در هر وقتیکه قرب الهی جلگشانه و بیخبر است نجاشین غیر در آن وقت
 مستقیقی است پس ازین که بر نیمة مفهوم میشود که آن وقت در نماز است و قبل بر آخر وقت دوام
 و مثل اتفاق مشایخ است قال ذوالنون المصری ما جع من رجع الا من الطریق و من وصل
 لا یجوع و یادداشت که عبارات از دوام حضور است بجناب قدس خداوندی جلگشانه و در
 طریقه حضرت خواجگان قدس الله تعالی است و از آنکه امر مقرر است باجمل انکار از دوام وقت علا
 نرسانی است و نیز زنده قلیل از مشایخ کاتبین العطاء و اما مثالی که مجاز رجوع و اهل بصفاست بشریت
 تامل گشت اند و از آنجا عدم دوام وقت مفهوم میشود و خلاف در مجاز رجوع دارند و در وقوع چه رجوع
 البته واقع نیست گلا کفخی کل انکابه پس اجماع مشایخ بر عدم رجوع و اهل ثابت شد و خلاف
 بعضی راجع مجاز رجوع گشت ۱۰ ههنا ۱۰ طائفه از منتهیان اند که بعد از وصول بدرضا و در اجابت
 بحال حصول مشابه و جمال لایزال ایشان را برودت قوی دست میدهند و تسلیه نامه حاصل میشود
 که از خروج بمنازل وصول باز میدار و چه منازیل وصول هنوز در پیش دارند و در ارج قربت غایت
 شیطانی گشته اند با وجود این برودت میل عروج دارند و آرزوی کمال قرب مطلوب درین صورت
 سماع ایشان را سودمند است و حرارت بخش هر زمان بعد و سماع ایشان را عروج بمنازل قرب
 میسر می شود و بعد از تسکین از ان بمنازل فرود می آیند اما رنگی از ان مقامات عروج همراه
 می آید و بان رنگ شصت میگردد و این بعد از تقدیرت چه نقد و در حق ایشان منفقود است
 یکبار و دوام وصل از برای ترقی بمنازل وصول است ازین قبیل است سماع و در چند تنصیب
 و در احوال آن بعد از فنا و بقا ایشان را هر چند جذب عطا میفرماید لیکن چون برودت قوت
 دارد و جذبیه تنها و تحصیل ترقیات مناول عروج نمیکند محتاج بسماع میگردد طائفه دیگر از مشایخ
 اند قدس الله تعالی است که بعد از وصول بدرضا و لا یت تقوس شان در مقام بندگی فرود

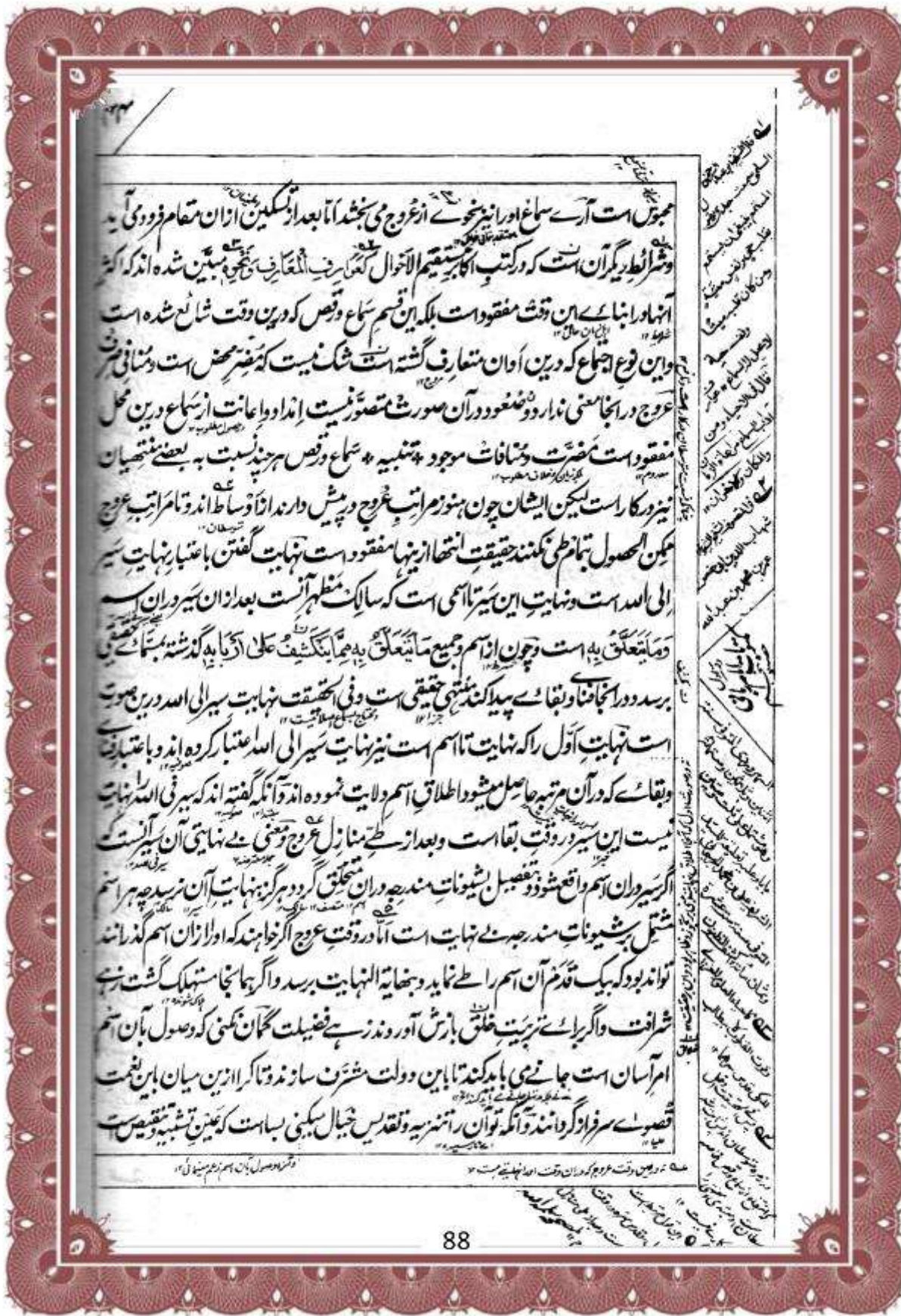
و ایضا در خبر است آنچه که ما میگویند العبد من الرب فی الصلوة و قال تبارک و تعالی و استجد
 و اذنیب و شکست که در هر وقتیکه قرب الهی جلگشانه و بیخبر است نجاشین غیر در آن وقت
 مستقیقی است پس ازین که بر نیمة مفهوم میشود که آن وقت در نماز است و قبل بر آخر وقت دوام
 و مثل اتفاق مشایخ است قال ذوالنون المصری ما جع من رجع الا من الطریق و من وصل
 لا یجوع و یادداشت که عبارات از دوام حضور است بجناب قدس خداوندی جلگشانه و در
 طریقه حضرت خواجگان قدس الله تعالی است و از آنکه امر مقرر است باجمل انکار از دوام وقت علا
 نرسانی است و نیز زنده قلیل از مشایخ کاتبین العطاء و اما مثالی که مجاز رجوع و اهل بصفاست بشریت
 تامل گشت اند و از آنجا عدم دوام وقت مفهوم میشود و خلاف در مجاز رجوع دارند و در وقوع چه رجوع
 البته واقع نیست گلا کفخی کل انکابه پس اجماع مشایخ بر عدم رجوع و اهل ثابت شد و خلاف
 بعضی راجع مجاز رجوع گشت ۱۰ ههنا ۱۰ طائفه از منتهیان اند که بعد از وصول بدرضا و در اجابت
 بحال حصول مشابه و جمال لایزال ایشان را برودت قوی دست میدهند و تسلیه نامه حاصل میشود
 که از خروج بمنازل وصول باز میدار و چه منازیل وصول هنوز در پیش دارند و در ارج قربت غایت
 شیطانی گشته اند با وجود این برودت میل عروج دارند و آرزوی کمال قرب مطلوب درین صورت
 سماع ایشان را سودمند است و حرارت بخش هر زمان بعد و سماع ایشان را عروج بمنازل قرب
 میسر می شود و بعد از تسکین از ان بمنازل فرود می آیند اما رنگی از ان مقامات عروج همراه
 می آید و بان رنگ شصت میگردد و این بعد از تقدیرت چه نقد و در حق ایشان منفقود است
 یکبار و دوام وصل از برای ترقی بمنازل وصول است ازین قبیل است سماع و در چند تنصیب
 و در احوال آن بعد از فنا و بقا ایشان را هر چند جذب عطا میفرماید لیکن چون برودت قوت
 دارد و جذبیه تنها و تحصیل ترقیات مناول عروج نمیکند محتاج بسماع میگردد طائفه دیگر از مشایخ
 اند قدس الله تعالی است که بعد از وصول بدرضا و لا یت تقوس شان در مقام بندگی فرود

فصل فی شرح کلمات
 در تفسیر آنکه سرور آن است ۲۰۰ روز در روز نماز است و آنچه که کن این نماز گذار در نزدیکی است
 در تفسیر آنکه سرور آن است ۲۰۰ روز در روز نماز است و آنچه که کن این نماز گذار در نزدیکی است
 در تفسیر آنکه سرور آن است ۲۰۰ روز در روز نماز است و آنچه که کن این نماز گذار در نزدیکی است

خلق و معارف مدارج اصلی او را میسر است بلکه آنجا که اوست نازل است و نه فصل از ظل و فصل
 او را گذرانیده اند این نوع کامل ممکن بسیار عزیز الوجود است اگر بعد از قرون متطاوله و آرزومند
 متباعده بظهور آید هم منعم است عالمی از نور منور گردد نظر او شافی افراس قلوب است
 و توجیه او در واقع اخلاق روزی نام ضمیمه اوست که مدارج عروج را تمام کرده در مقام بندگی فرو آمده است
 و آرام و انس بجای او است که در وقت تمام عیب دیکه که فرق آن متفاوت نیست در مقامات ولایت ازین
 طائفه بعضی را انتخاب نموده مشرف بسازند و قابلیت منصب محبوبیت نیز ایشان را مسلم است
 جامع جمیع کمالات مرتبه ولایت است و حاوی تمام مقامات درجه و محبت از ولایت خاصه نبوت
 بهره مند است باجمله در شان او این مصراع صادق است آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری
 به همدان به بندگی را سماع و وجد مضر است و شافی عروج هر چه بشر الطواف شود شکر از شکر
 سماع در آخر این مکتوب تحریر خواهد یافت انشاء الله تعالی و جدا معلول است حال او و بوال
 شکر است یعنی است شکر او شایسته هوای نفسانی و عینی با ملت تمام من که یکدیگر من از ایشان
 الْقُلُوبِ وَالْأَبْصَارِ الْمُتَوَسِّطُونَ بَيْنَ الْمُبْتَدِئِينَ وَالْمُنْتَهِيْنَ وَالْمُهَيِّجِ هُوَ الْكَافِي لِلَّهِ
 وَالْبَاقِي بِاللَّهِ وَهُوَ الْوَالِي الْكَامِلُ وَالْمُهَيِّجُ فِي دَرَجَاتِ بَعْضِهَا فَوْقَ بَعْضٍ وَهُوَ صَوْنُ كَرَامَتِ
 لَا يَكُونُ مَعْظَمًا أَبَدًا لِأَيِّدِي بَعْضِهَا سَمْعٌ مَسْمُومٌ رَائِحَةٌ رَائِحَةٌ رَائِحَةٌ رَائِحَةٌ رَائِحَةٌ رَائِحَةٌ
 بِالْأَكْثَرِ لَيْسَ بَائِدًا نَسْتُ كَرَامَتِ قُلُوبِ رَائِحَةٌ سَمْعٌ مُطْلَقًا مَحْتِاجُ الْبَيْتِ بَلْ كَجَامِعِ رَائِحَةٌ
 كَرَامَتِ جَدْبِ شَرْفِ نَشْدَةِ انْدُوبِ رَائِحَاتِ وَجَاهِدَاتِ شَائِقَةٍ مِيخَائِيلِ كَقَطْعِ سَائِقَةِ نَائِحَاتِ
 وَوَجْدِ رَيْنِ صَوْرَتِ بِنِ جَامِعِ رَائِحَةِ مَحَاوِنِ اسْتِ وَكَرَامَتِ قُلُوبِ از مَجْدِ رِيَانِ بَاشْمَدِ
 قَطْعِ نَسَاكِ بِيَرِ اِشْيَانِ زَائِدِ وَجَدْبِ اسْتِ مَحْتِاجِ لِسَمْعِ نَيْتِنْدِ وَنَيْرِ بَائِدِ اسْتِ كَرَامَتِ كَرَامَتِ
 قُلُوبِ غَيْرِ مَجْدِ رَائِحَةِ مُطْلَقًا نَائِحِ اسْتِ بَلْ كَرَامَتِ اِزَانِ مَشْرُوطِ بَشَرِ اِطْمِ اسْتِ رَيْدِ قِيَفَا
 كَعَرَطِ اَلْفَتَا اِدِ وَاوْحَلْ اَنْ شَرِ اِطْمِ عَدَمِ اِعْتِقَا و اسْتِ بِجَمَالِ خَوْشِ وَا كَرَامَتِ نَوْمِ مَسْقِدِ اسْتِ

کتاب توحید و معرفت
 جامع جمیع کمالات مرتبه ولایت است و حاوی تمام مقامات درجه و محبت از ولایت خاصه نبوت بهره مند است باجمله در شان او این مصراع صادق است آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری به همدان به بندگی را سماع و وجد مضر است و شافی عروج هر چه بشر الطواف شود شکر از شکر سماع در آخر این مکتوب تحریر خواهد یافت انشاء الله تعالی و جدا معلول است حال او و بوال شکر است یعنی است شکر او شایسته هوای نفسانی و عینی با ملت تمام من که یکدیگر من از ایشان الْقُلُوبِ وَالْأَبْصَارِ الْمُتَوَسِّطُونَ بَيْنَ الْمُبْتَدِئِينَ وَالْمُنْتَهِيْنَ وَالْمُهَيِّجِ هُوَ الْكَافِي لِلَّهِ وَالْبَاقِي بِاللَّهِ وَهُوَ الْوَالِي الْكَامِلُ وَالْمُهَيِّجُ فِي دَرَجَاتِ بَعْضِهَا فَوْقَ بَعْضٍ وَهُوَ صَوْنُ كَرَامَتِ لَا يَكُونُ مَعْظَمًا أَبَدًا لِأَيِّدِي بَعْضِهَا سَمْعٌ مَسْمُومٌ رَائِحَةٌ رَائِحَةٌ رَائِحَةٌ رَائِحَةٌ رَائِحَةٌ رَائِحَةٌ بِالْأَكْثَرِ لَيْسَ بَائِدًا نَسْتُ كَرَامَتِ قُلُوبِ رَائِحَةٌ سَمْعٌ مُطْلَقًا مَحْتِاجُ الْبَيْتِ بَلْ كَجَامِعِ رَائِحَةٌ كَرَامَتِ جَدْبِ شَرْفِ نَشْدَةِ انْدُوبِ رَائِحَاتِ وَجَاهِدَاتِ شَائِقَةٍ مِيخَائِيلِ كَقَطْعِ سَائِقَةِ نَائِحَاتِ وَوَجْدِ رَيْنِ صَوْرَتِ بِنِ جَامِعِ رَائِحَةِ مَحَاوِنِ اسْتِ وَكَرَامَتِ قُلُوبِ از مَجْدِ رِيَانِ بَاشْمَدِ قَطْعِ نَسَاكِ بِيَرِ اِشْيَانِ زَائِدِ وَجَدْبِ اسْتِ مَحْتِاجِ لِسَمْعِ نَيْتِنْدِ وَنَيْرِ بَائِدِ اسْتِ كَرَامَتِ كَرَامَتِ قُلُوبِ غَيْرِ مَجْدِ رَائِحَةِ مُطْلَقًا نَائِحِ اسْتِ بَلْ كَرَامَتِ اِزَانِ مَشْرُوطِ بَشَرِ اِطْمِ اسْتِ رَيْدِ قِيَفَا كَعَرَطِ اَلْفَتَا اِدِ وَاوْحَلْ اَنْ شَرِ اِطْمِ عَدَمِ اِعْتِقَا و اسْتِ بِجَمَالِ خَوْشِ وَا كَرَامَتِ نَوْمِ مَسْقِدِ اسْتِ

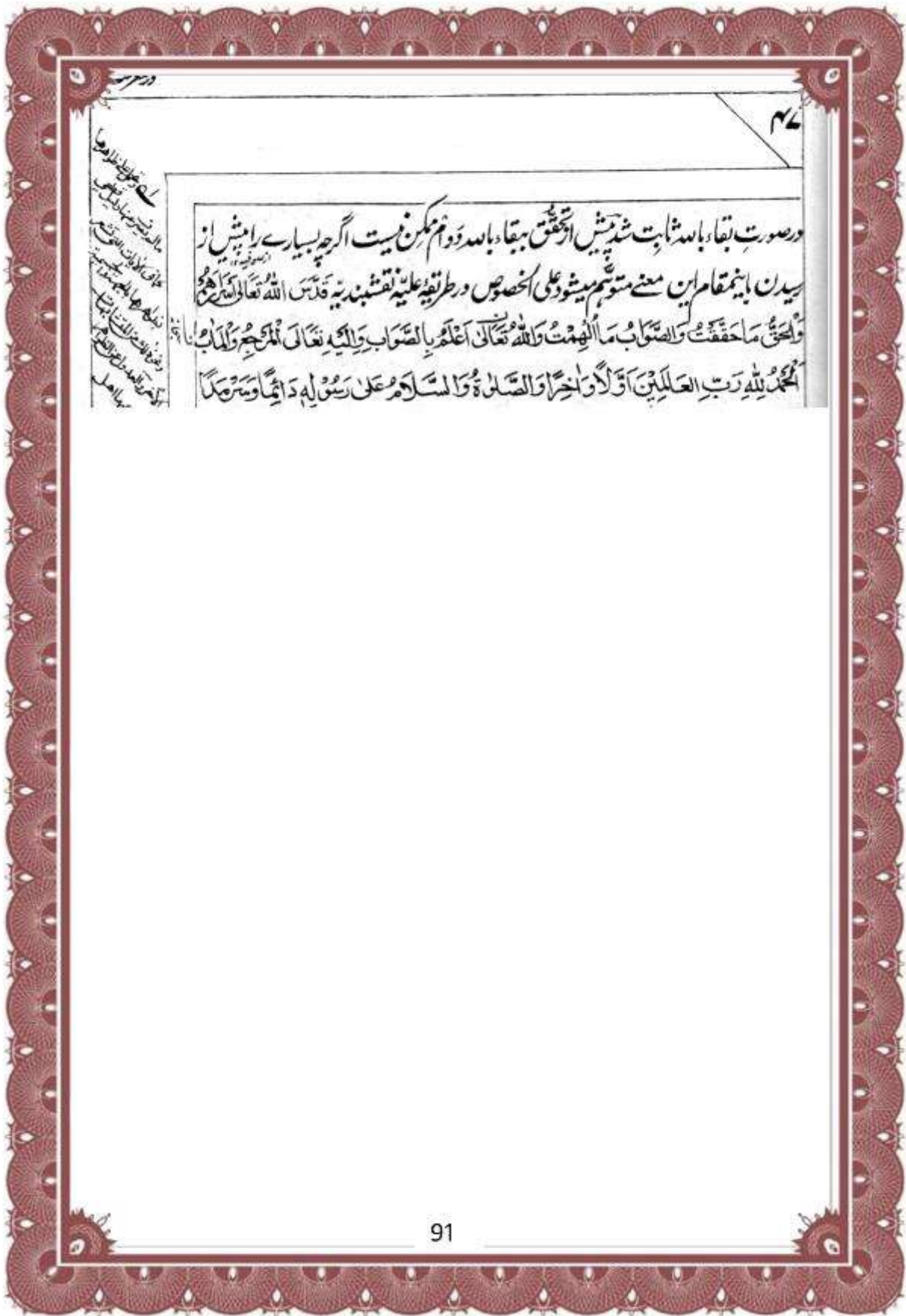
عناوین اهل بیت علیهم السلام
 در مقامات ولایت ازین طائفه بعضی را انتخاب نموده مشرف بسازند و قابلیت منصب محبوبیت نیز ایشان را مسلم است جامع جمیع کمالات مرتبه ولایت است و حاوی تمام مقامات درجه و محبت از ولایت خاصه نبوت بهره مند است باجمله در شان او این مصراع صادق است آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری به همدان به بندگی را سماع و وجد مضر است و شافی عروج هر چه بشر الطواف شود شکر از شکر سماع در آخر این مکتوب تحریر خواهد یافت انشاء الله تعالی و جدا معلول است حال او و بوال شکر است یعنی است شکر او شایسته هوای نفسانی و عینی با ملت تمام من که یکدیگر من از ایشان



محبوس است آرس سماع اور انہیں نحوئے از عروج می بخشد اما بعد از سکین ازان مقام فرودی آید
 و شراطی دیگر آن است کہ در کتاب اکابر بتقیم الاتحال ^{مستند} التعارف ^{مستند} المعارف ^{مستند} مجمع مبیین شده اند کہ اکثر
 انہا اور انہا کے ان وقت مفقود است بلکہ این قسم سماع و قص کہ درین وقت شائع شدہ است
 و این نوع اجماع کہ درین اوان متعارف گشته است شک نیست کہ مضمیر محض است و زمانی مش
 عروج در اینجا معنی ندارد و مفقود در آن صورت تصور نیست اندا و اعانت از سماع درین محل
 مفقود است حضرت و منافات موجودہ بتنبیہ بہ سماع و قص ہر چند نسبت بہ بعضی منتھیان
 نیز و کار است لیکن ایشان چون ہنوز مراتب عروج و پریش دارند از اواسط اند و تا مراتب عروج
 ممکن الحصول تا مہمی نکلند حقیقت انتھا ازینہا مفقود است نہایت گفتن باعتبار نہایت سیر
 الی المد است و نہایت این سیر تا مہمی است کہ سالک منظر آنست بعد از ان سیر در ان
 و ما يتعلق بہ است و چون از اسم جمیع ما يتعلق بہ سیر انکشاف علی آگاہ گشتہ بتماکت
 برسد و در آنجا فنا و بقا کے پیدا کنند منتہی حقیقی است و فی الحقیقت نہایت سیر الی المد درین صورت
 است نہایت اول را کہ نہایت تا اسم است نیز نہایت سیر الی المد اعتبار کردہ اند و باعتبار
 و بقا کے کہ در ان مرتبہ حاصل میشود و اطلاق اسم ولایت نمودہ اند و آنکہ گفتہ اند کہ سیر فی المد نہایت
 نیست این سیر در وقت بقا است و بعد از سطح منازل عروج معنی نے نہایتی آن سیر است
 اگر سیر در ان اسم واقع شود و تقصیل شیونات مند در ان محقق کردہ و مرکز نہایت آن نہایت ہر اسم
 مشتمل بر شیونات مند در جہت نہایت است اما در وقت عروج اگر خامند کہ اول از ان اسم گذرانند
 تواند بود کہ بیک قدم آن اسم را طے نماید و بجایہ النہایت برسد و اگر جانجا مستہلک گشت نہایت
 شرافت و اگر برائے تہذیب خلق بارش آوردند و نہایت فضیلت گمان نکنی کہ وصول بان اسم
 امر آسان است جائے می باید کند تا باین دولت مشرف سازند و تا اگر ازین میان باین نعمت
 قصوت سرفراز گردانند و آنکہ توان را تمنزیہ و تقدیس خیال میکنی بسا است کہ عین تشبیہ و تمقین است

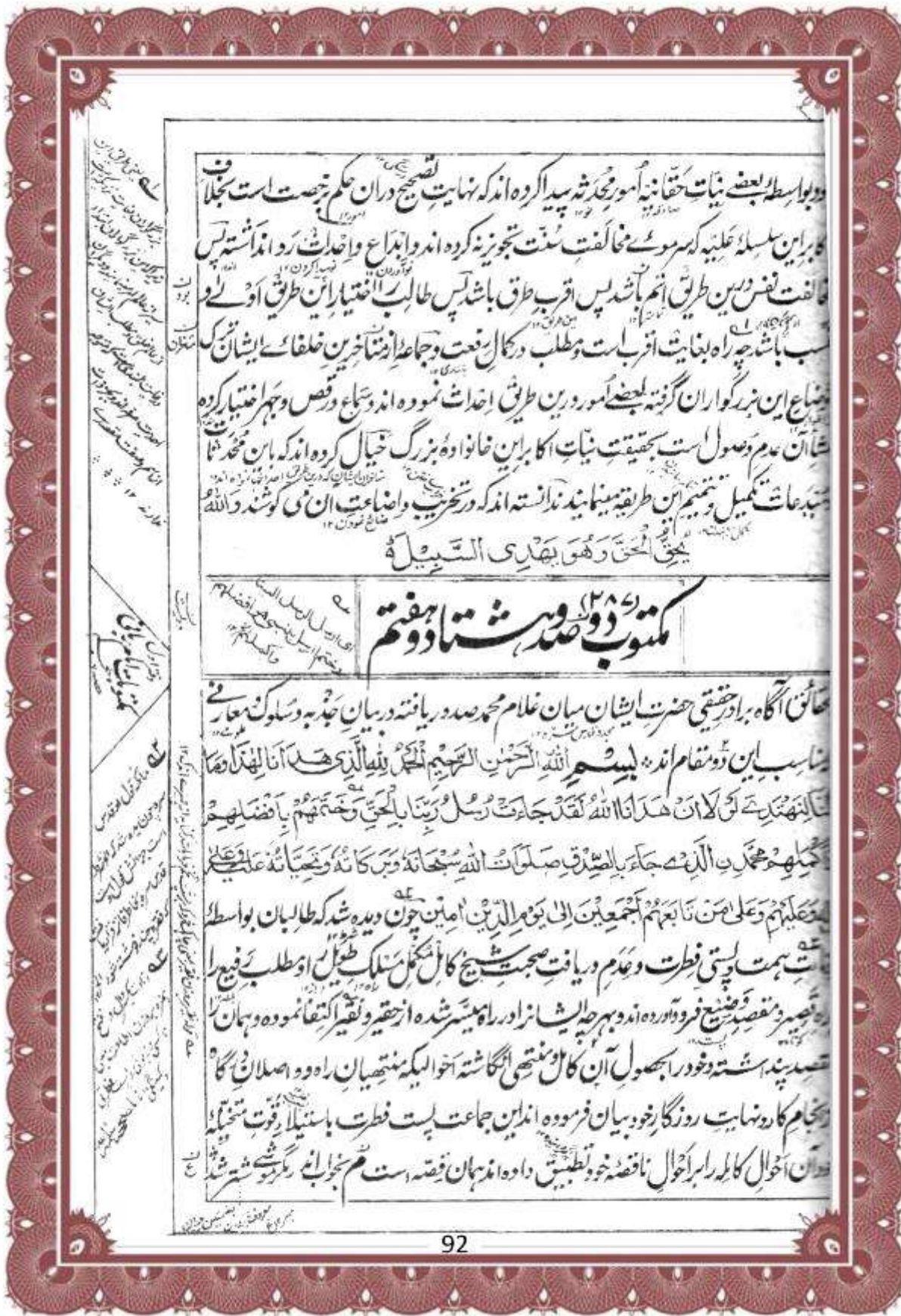
سے تا انہیں نحوئے از عروج می بخشد اما بعد از سکین ازان مقام فرودی آید
 و شراطی دیگر آن است کہ در کتاب اکابر بتقیم الاتحال التعارف مجمع مبیین شده اند کہ اکثر
 انہا اور انہا کے ان وقت مفقود است بلکہ این قسم سماع و قص کہ درین وقت شائع شدہ است
 و این نوع اجماع کہ درین اوان متعارف گشته است شک نیست کہ مضمیر محض است و زمانی مش
 عروج در اینجا معنی ندارد و مفقود در آن صورت تصور نیست اندا و اعانت از سماع درین محل
 مفقود است حضرت و منافات موجودہ بتنبیہ بہ سماع و قص ہر چند نسبت بہ بعضی منتھیان
 نیز و کار است لیکن ایشان چون ہنوز مراتب عروج و پریش دارند از اواسط اند و تا مراتب عروج
 ممکن الحصول تا مہمی نکلند حقیقت انتھا ازینہا مفقود است نہایت گفتن باعتبار نہایت سیر
 الی المد است و نہایت این سیر تا مہمی است کہ سالک منظر آنست بعد از ان سیر در ان
 و ما يتعلق بہ است و چون از اسم جمیع ما يتعلق بہ سیر انکشاف علی آگاہ گشتہ بتماکت
 برسد و در آنجا فنا و بقا کے پیدا کنند منتہی حقیقی است و فی الحقیقت نہایت سیر الی المد درین صورت
 است نہایت اول را کہ نہایت تا اسم است نیز نہایت سیر الی المد اعتبار کردہ اند و باعتبار
 و بقا کے کہ در ان مرتبہ حاصل میشود و اطلاق اسم ولایت نمودہ اند و آنکہ گفتہ اند کہ سیر فی المد نہایت
 نیست این سیر در وقت بقا است و بعد از سطح منازل عروج معنی نے نہایتی آن سیر است
 اگر سیر در ان اسم واقع شود و تقصیل شیونات مند در ان محقق کردہ و مرکز نہایت آن نہایت ہر اسم
 مشتمل بر شیونات مند در جہت نہایت است اما در وقت عروج اگر خامند کہ اول از ان اسم گذرانند
 تواند بود کہ بیک قدم آن اسم را طے نماید و بجایہ النہایت برسد و اگر جانجا مستہلک گشت نہایت
 شرافت و اگر برائے تہذیب خلق بارش آوردند و نہایت فضیلت گمان نکنی کہ وصول بان اسم
 امر آسان است جائے می باید کند تا باین دولت مشرف سازند و تا اگر ازین میان باین نعمت
 قصوت سرفراز گردانند و آنکہ توان را تمنزیہ و تقدیس خیال میکنی بسا است کہ عین تشبیہ و تمقین است

عند عروج وقت عروج کو در ان وقت اندھنیہ بہ است



در صورت بقا با شدت شیطانی تحقق بقاء باسد و نوم ممکن نیست اگر چه بسیار را پیش از
سیدن این مقام این معنی متوجه می شود علی الخصوص در طریقه علییه تقشبنده قدس الله تعالی علیه
والحق ما حَقَّقْتُ وَالصَّوَابُ مَا أَلْهَمْتُ وَاللَّهُ تَعَالَى أَعْلَمُ بِالصَّوَابِ وَاللَّيْثُ نَعَالَى الْمُرْجِعُ وَالْمَدَابِ
الْمُحَمَّدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ أَزَلًا وَاحْزًا وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى رَسُولِهِ دَائِمًا وَسِرِّكَ

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
الذين هم خاتم النبيين
ولا نبي بعدهم
والسلام على
الجميع



و در بواسطه بعضی نیات حقیقتیه امور مجذبه پیدا کرده اند که نهایت تصحیح در آن علم تخصص است بجملاً
 بر این سلسله علویه که سر موعده مخالفت شدت تجویز کرده اند و ابتداء و احداث کرده اند آنگاه پس
 گفتند نفس درین طریق اتم باشد پس اقباب طرق باشد پس طالب اختیار این طریق اولی و
 سب باشد چاره بغایت اقباب است و مطلب و کمال نعمت و جماعت از متاخرین خلفای ایشان که
 در این امر بزرگواران گرفته بعضی امور درین طریق احداث نموده اند و سماع و قیاس و بهر اختیار کرده
 نشان عدم وصول است بحقیقت نیات اکابر این خانواده بزرگ خیال کرده اند که بان مخرج تمام
 مقدمات تکمیل و تمهید این طریق مینمایند ندانسته اند که در تخریب و اضماع این می گویند و الله
 یخفی الخفی و هو البهیدی السبیلی

در این سلسله علویه که سر موعده مخالفت شدت تجویز کرده اند و ابتداء و احداث کرده اند آنگاه پس گفتند نفس درین طریق اتم باشد پس اقباب طرق باشد پس طالب اختیار این طریق اولی و سب باشد چاره بغایت اقباب است و مطلب و کمال نعمت و جماعت از متاخرین خلفای ایشان که در این امر بزرگواران گرفته بعضی امور درین طریق احداث نموده اند و سماع و قیاس و بهر اختیار کرده نشان عدم وصول است بحقیقت نیات اکابر این خانواده بزرگ خیال کرده اند که بان مخرج تمام مقدمات تکمیل و تمهید این طریق مینمایند ندانسته اند که در تخریب و اضماع این می گویند و الله یخفی الخفی و هو البهیدی السبیلی

کتاب و وصیه شما دو هفتم

مخالفان آگاه برادر حقیقی حضرت ایشان میان غلام محمد صدور یافته در میان جدیه و سلوک معارف
 بنا بر این دو مقام اند **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ** اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِمَا لَمْ يَخْلُقْ إِلَّا الْهَادِيَ
 لَنَا الْهَادِيَ لِي لَأَنْ هَدَانَا اللَّهُ لَقَدْ جَاءَتْ رَسُولٌ رَبِّنَا بِالْحَقِّ وَرَحْمَةً لَهُمْ يَا أَفْضَلَهُمْ
 كَلِمَاتٍ مُحَمَّدٍ الْإِسْلَامِ جَاءَ بِالصِّدْقِ صَلَوَاتُ اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَبِئْسَ كَانَتْ وَصِيَّتُهُ عَلَيْهِ
 عَلَيْهِمْ وَعَلَى مَنْ تَابَعَهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ آمِينَ چون دیده شد که طالبان بواسطه
 تهمت پستی فطرت و عدم دریافت صحبت شیخ کمال ممکن ننگ طویل او مطلب رفیع را
 در تصویر و تقصیر فرو آورده اند و بهر چه ایشان را در راه همیشه شده از حقیر و تقیر انعام نموده و همان
 تصدیق داشته و خود را بجهول آن کمال منتحی انگاشته آخوا یکدیگر منتحیان راه و وصلان آگاه
 و خجالت کار و نهایت روزگار خود میان فرموده اند این جماعت پست فطرت باستیلا قوت متخلفه
 در آن احوال کال را بر احوال نافضه خود تطبیق داده اند همان قصه است هم بخوابند مگر شسته شده

در این سلسله علویه که سر موعده مخالفت شدت تجویز کرده اند و ابتداء و احداث کرده اند آنگاه پس گفتند نفس درین طریق اتم باشد پس اقباب طرق باشد پس طالب اختیار این طریق اولی و سب باشد چاره بغایت اقباب است و مطلب و کمال نعمت و جماعت از متاخرین خلفای ایشان که در این امر بزرگواران گرفته بعضی امور درین طریق احداث نموده اند و سماع و قیاس و بهر اختیار کرده نشان عدم وصول است بحقیقت نیات اکابر این خانواده بزرگ خیال کرده اند که بان مخرج تمام مقدمات تکمیل و تمهید این طریق مینمایند ندانسته اند که در تخریب و اضماع این می گویند و الله یخفی الخفی و هو البهیدی السبیلی

سج است بر آن حق است تفصیل این سخن عنقریب مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی این مشتاق
 سعوری و این مشابہت ظاهری باعث آن تحمیل می شود و چون در طریقۀ عالیہ نقشبندیہ جذب بر
 سلوک مقدم است مجذوبان این طریق را که بدولت سلوک مشرف نشده اند این هم تحمیل و این
 نوع توهم بسیار است و جمیع راهم از ایشان که احوال منقلبہ در مقام جذب حاصل میشود و از آنجا بحال
 سیر و قطع منازل سلوک و طے مساکب سیر الی امد سے الگ گردند و بان تقلبات خود را مجذوب
 ساکب میدانند بخاطر غایت فریافت که فقره چند نوشته شود و در بیان حقیقت جذب و سلوک و فرق بین
 این هر دو مقام با ذکر بعضی از خواص متمیز هر یک از دیگرے و فرق در میان جذب مبتدی جذب
 مسمی و حقیقت تعامیمیل و انشاء و علوم دیگر که مناسب آن مقام باشد یعنی الخلق و بیطیل
 کب طیل و کفری کفری لطفی موان + فاش کشت فیہ یحسن تکو فیہ سبھا انه وهو سبھا انه فکد
 کبیل و نعم الملک و نعیم الکیل این مکتوب مشتمل است بر دو مقصد و یک خانمہ مقصد اول
 بیان معارفی که بمقام جذب متعلق اند و مقصد ثانی در آنچه تعلق بسلوک اردو و خانمہ بیان
 معنی علوم و معارف متفرقه است که طال بان را در متن آنها کاشی المنفعت است مقصد اول
 بیان مجذوبان سلوک تمام با کرده هر چند جذب قوی داشته باشد و از هر راه که متجرب شوند
 در عمل جز اگر از باب قلوب اندبے سلوک و تزکیه نفسان مقام قلب نمیتوانند گذشت و بقلب قلب
 سیرت انجذاب ایشان انجذاب قلبی است محبت شان عرضی است نه ذاتی عرضی است اصل
 نفس با روح درین مقام متفرج است و خلقت بانو درین تعامل مختلط با کلبه و صفتی مقام قلب
 بر آمدن و بقلب قلب پریشان و انجذاب روحی بمطلوب پیدا کردن بے تخلص روح از نفس
 بر آید تزیه بمطلوب و جدا شدن نفس از روح و فرود آمدن او در مقام بندگی منصوریت مادم
 که این هر دو فی حقیقت مجتمع اند حقیقت جامعہ قلبیہ محکم و برپاست انجذاب خالص روحی منصور
 است و تخلص روح از نفس بعد از قطع منازل سلوک و طے مساکب سیر الی امد و تحقق سیر فی امد

سج است بر آن حق است تفصیل این سخن عنقریب مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی این مشتاق
 سعوری و این مشابہت ظاهری باعث آن تحمیل می شود و چون در طریقۀ عالیہ نقشبندیہ جذب بر
 سلوک مقدم است مجذوبان این طریق را که بدولت سلوک مشرف نشده اند این هم تحمیل و این
 نوع توهم بسیار است و جمیع راهم از ایشان که احوال منقلبہ در مقام جذب حاصل میشود و از آنجا بحال
 سیر و قطع منازل سلوک و طے مساکب سیر الی امد سے الگ گردند و بان تقلبات خود را مجذوب
 ساکب میدانند بخاطر غایت فریافت که فقره چند نوشته شود و در بیان حقیقت جذب و سلوک و فرق بین
 این هر دو مقام با ذکر بعضی از خواص متمیز هر یک از دیگرے و فرق در میان جذب مبتدی جذب
 مسمی و حقیقت تعامیمیل و انشاء و علوم دیگر که مناسب آن مقام باشد یعنی الخلق و بیطیل
 کب طیل و کفری کفری لطفی موان + فاش کشت فیہ یحسن تکو فیہ سبھا انه وهو سبھا انه فکد
 کبیل و نعم الملک و نعیم الکیل این مکتوب مشتمل است بر دو مقصد و یک خانمہ مقصد اول
 بیان معارفی که بمقام جذب متعلق اند و مقصد ثانی در آنچه تعلق بسلوک اردو و خانمہ بیان
 معنی علوم و معارف متفرقه است که طال بان را در متن آنها کاشی المنفعت است مقصد اول
 بیان مجذوبان سلوک تمام با کرده هر چند جذب قوی داشته باشد و از هر راه که متجرب شوند
 در عمل جز اگر از باب قلوب اندبے سلوک و تزکیه نفسان مقام قلب نمیتوانند گذشت و بقلب قلب
 سیرت انجذاب ایشان انجذاب قلبی است محبت شان عرضی است نه ذاتی عرضی است اصل
 نفس با روح درین مقام متفرج است و خلقت بانو درین تعامل مختلط با کلبه و صفتی مقام قلب
 بر آمدن و بقلب قلب پریشان و انجذاب روحی بمطلوب پیدا کردن بے تخلص روح از نفس
 بر آید تزیه بمطلوب و جدا شدن نفس از روح و فرود آمدن او در مقام بندگی منصوریت مادم
 که این هر دو فی حقیقت مجتمع اند حقیقت جامعہ قلبیہ محکم و برپاست انجذاب خالص روحی منصور
 است و تخلص روح از نفس بعد از قطع منازل سلوک و طے مساکب سیر الی امد و تحقق سیر فی امد

بر آنکه سنی فرق و جمع همانیکه در سید و شمس است چنانچه از سائر مشرکین نقل نموده اند و از جمله علمای زمانه

بلکه بعد از حصول مقام الفرق بعد از جمع که بسیرت از الله تعلق دارد صورت بندوست هر گدای
 مرد میدان که شود به پشته آخر سلیمان که شود به قطعه الفرق بین جذب المذنب و جذب
 المذنب تدبیر شهود این مجذوبان از باب قلوب در پرده کثرت است این معنی را معلوم کنند یا نه
 شان درین کثرت نیست الا عالم ارواح که بطبقات و احاطه و سران بتوجه خود بصورت شبیه است
 ان الله خالق ادمه خلاصه کلامه و با این مناسبت شهود روح را شهود حق میداند تعالی و تقدس
 و احاطه و سران و قرب و معیت هم برین قیاس است زیرا که نظر سالک بتوجه نمیکند مگر تا بمقام فوق
 بی مقام فوق و فوق و فوق مقام ایشان مقام روح است پس نظرشان از مقام روح بالا نرود و شهود
 جز روح امر دیگر نباشد نظر بقوق روح موقوف است بر سیدن بمقام روح و محبت و جذب هم
 در رنگ شهود است شهود حق سبحانه که بکمال محبت و انجذاب بجناب تقدس او وابسته بمحصل
 نهایت سیرت است که سیرت را تا آنکه رود او فنا در نیست راه در بارگاه کسب را
 اطلاق شهود درین مقام از تنگی میدان عبارت است و الا کارخانه این بزرگواران با او را و در
 شهود و شعارفت چنانکه مقصد ایشان بچون و بیچگونه است اتصال ایشان با سچانه نیز بچون
 و بیچگونه است چون راه بچون راه نیست لا یجوز عطاء الا علیک الا عطاء کاه اتصال
 شریف بقیاس به هست رب الناس را با جان ناس به احاطه و سران و قرب و معیت
 حق متعالی و محققین از باب سلوک که نهایت کار رسیده اند علمی است موافق علماء اهل حق شکر
 الله تعالی سعیدم حکم کردن بقرب ذاتی و انشال آن نزد ایشان از بیاصلی و دوریت نزدیک
 حکم بقرب که کنند بزرگ میفرماید هر که گوید نزدیکم دور است و هر که دور است نزدیک است
 تصحیف اینست علی که متعلق بتوجیه وجود است منشأ آن انجذاب و محبت قلبی است از باب
 قلوب که جذب میدان کرده اند و بر او سلوک قطع متنازل نمایانند این علم با ایشان مناسبت ندارد و همچنین
 مجذوبان که کسل از قلب بجلیت مستوجه بقلب قلب اندازین علوم تشریحی می نمایند و مستنفر

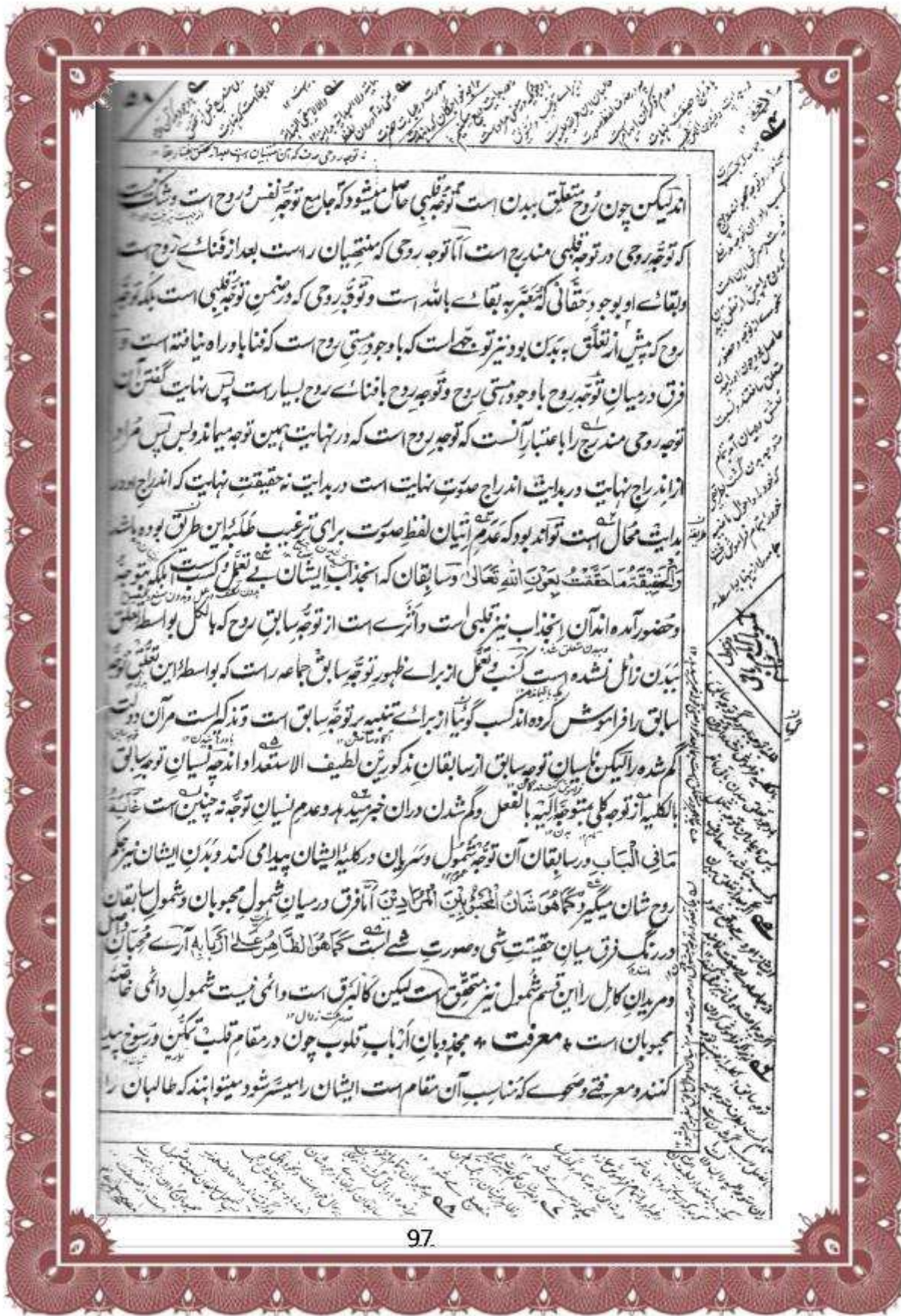
سید و شمس
 قطعه الفرق
 جذب المذنب
 المذنب
 شهود روح
 ان الله خالق ادمه
 خلاصه کلامه
 و با این مناسبت
 شهود روح را
 شهود حق
 میداند تعالی
 و تقدس
 و احاطه و سران
 و قرب و معیت
 هم برین قیاس
 است زیرا که
 نظر سالک
 بتوجه نمیکند
 مگر تا بمقام
 فوق
 بی مقام
 فوق و فوق
 و فوق مقام
 ایشان مقام
 روح است پس
 نظرشان از
 مقام روح
 بالا نرود و
 شهود
 جز روح امر
 دیگر نباشد
 نظر بقوق
 روح موقوف
 است بر سیدن
 بمقام روح
 و محبت و
 جذب هم
 در رنگ
 شهود است
 شهود حق
 سبحانه که
 بکمال محبت
 و انجذاب
 بجناب تقدس
 او وابسته
 بمحصل
 نهایت سیرت
 است که سیرت
 را تا آنکه
 رود او فنا
 در نیست
 راه در بارگاه
 کسب را
 اطلاق
 شهود درین
 مقام از تنگی
 میدان عبارت
 است و الا کارخانه
 این بزرگواران
 با او را و در
 شهود و شعارفت
 چنانکه مقصد
 ایشان بچون
 و بیچگونه
 است اتصال
 ایشان با سچانه
 نیز بچون
 و بیچگونه
 است چون راه
 بچون راه
 نیست لا یجوز
 عطاء الا علیک
 الا عطاء کاه
 اتصال
 شریف بقیاس
 به هست رب
 الناس را با
 جان ناس به
 احاطه و سران
 و قرب و معیت
 حق متعالی
 و محققین
 از باب سلوک
 که نهایت کار
 رسیده اند
 علمی است
 موافق علماء
 اهل حق شکر
 الله تعالی
 سعیدم حکم
 کردن بقرب
 ذاتی و انشال
 آن نزد ایشان
 از بیاصلی و
 دوریت نزدیک
 حکم بقرب که
 کنند بزرگ
 میفرماید هر
 که گوید
 نزدیکم دور
 است و هر که
 دور است
 نزدیک است
 تصحیف اینست
 علی که متعلق
 بتوجیه وجود
 است منشأ آن
 انجذاب و
 محبت قلبی
 است از باب
 قلوب که جذب
 میدان کرده
 اند و بر او
 سلوک قطع
 متنازل
 نمایانند این
 علم با ایشان
 مناسبت ندارد
 و همچنین
 مجذوبان که
 کسل از قلب
 بجلیت
 مستوجه
 بقلب قلب
 اندازین
 علوم تشریحی
 می نمایند و
 مستنفر

بقوه مدونی کسب را باید خواند

مستنفر بزرگی

اینست که در این عالم
 روحانی و مادی
 هر چه در عالم مادی
 است در عالم روحانی
 نیز هست و بالعکس
 و اینست که در این عالم
 روحانی و مادی
 هر چه در عالم مادی
 است در عالم روحانی
 نیز هست و بالعکس
 و اینست که در این عالم
 روحانی و مادی
 هر چه در عالم مادی
 است در عالم روحانی
 نیز هست و بالعکس

می باشد یعنی از مجذب و بان باشد که هر چند پرا بر سلوک در آید و طی منازل نماید اما نظرشان از تقاضای
 قطع نشود و ر و لوقوت پیدا کنند انشال این علوم و این ایشان نمیکند و در این و در این
 نماند بر آمدند و خروج بکلیه قرب و صعود و معارج قدس کنند و ننگ اندازند تا آخر جنت است
 حَسْبُ الْعَمَلِ الْفَالِغِ الْإِهْلَامُ مَا جَعَلَ لَنَا مِنَ الْكَرَامَاتِ لَنَا مِنَ الْكَرَامَاتِ لَنَا مِنَ الْكَرَامَاتِ
 است و وصول بنهایت مطلب یعنی از این علوم است چه هر چند نیز بیشتر نسبت پیدا شود عالم
 در صانع من نسبت ترمیم با این زمان عالم را عین صانع و استن و یا صانع را محیط عالم است
 است معنی ندارد که ما لاشراب و تشریح است که ما لاشراب و تشریح است که ما لاشراب و تشریح است که ما
 است که در این عالم روحانی و مادی هر چه در عالم مادی است در عالم روحانی نیز هست و بالعکس
 است که در این عالم روحانی و مادی هر چه در عالم مادی است در عالم روحانی نیز هست و بالعکس
 است که در این عالم روحانی و مادی هر چه در عالم مادی است در عالم روحانی نیز هست و بالعکس
 است که در این عالم روحانی و مادی هر چه در عالم مادی است در عالم روحانی نیز هست و بالعکس
 است که در این عالم روحانی و مادی هر چه در عالم مادی است در عالم روحانی نیز هست و بالعکس



اندکی پس چون روح متعلق بدن است موجه قلبی حاصل میشود که جامع توجه نفس روح است و شکست
 که توجه روحی در توجه قلبی مندرج است آن توجه روحی که منتحبیان را است بعد از فناست روح است
 و بقائے او بوجو و حقیقی که تعبیر به بقائے باشد است و توجه روحی که در ضمن توجه قلبی است بلکه توجه
 روح که پیش از تعلق به بدن بود نیز توجه است که با وجود مستی روح است که فنا با و راه نیافته است و
 فرق در میان توجه روح با وجود مستی روح و توجه روح با فناست روح بسیار است پس نهایت گفتن آن
 توجه روحی مندرج را باعتبار آنست که توجه روح است که در نهایت همین توجه میماند پس پس مراد
 از اندراج نهایت در بدایت اندراج صدوت نهایت است در بدایت نه حقیقت نهایت که اندراج بود
 بدایت محال است تواند بود که حدیث ایشان لفظ صدوت برای ترغیب طلبه این طریق بوده باشد
 و الحقیقة ما حقیقت یعنی الله تعالی و سابقان که اسجد آب ایشان بنه تغل کسبت ملک متوجه
 و حضور آمده اند آن اجذاب نیز قلبی است و اثر است از توجه سابق روح که با کمال بواسطه تعلق
 سابق زائل نشده است نسبت تعلق از برای ظهور توجه سابق جماعه راست که بواسطه این تعلق توجه
 سابق را فراموش کرده اند کسب گویند از برای تنبیه بر توجه سابق است و مذکور است مرآن دوست
 گم شده را لیکن نسیان توجه سابق از سابقان مذکورین لطیف الاستعداد و اندچه نسیان توجه سابق
 بالکلیه از توجه کلی متوجه کتبه بالفعل و گم شدن در آن خیر میسر مد و عدم نسیان توجه نه چنین است غایب
 مافی الباب و سابقان آن توجه شمول و سرمان در کلیه ایشان پیدای کند و بدن ایشان نیز عجز
 روح شان میگیرد و کما هو شأن العجبی بدن المثلین آن فرق در میان شمول محبوبان و شمول سابقان
 در رنگ فرق میان حقیقت شی و صورت شی است کما هو الظاهر کما به آرسه محبان
 و مردان کامل را این هم شمول نیز متحقق است لیکن کالذوق است و انمی نیست شمول دائمی حقیقت
 محبوبان است به معرفت به مجذوبان از باب تلوب چون در مقام قلب تکلیف و رسیدن پدید
 کنند و معرفتی و صحیح که ناسب آن مقام است ایشان را میسر شود و میگویند که طالبان را

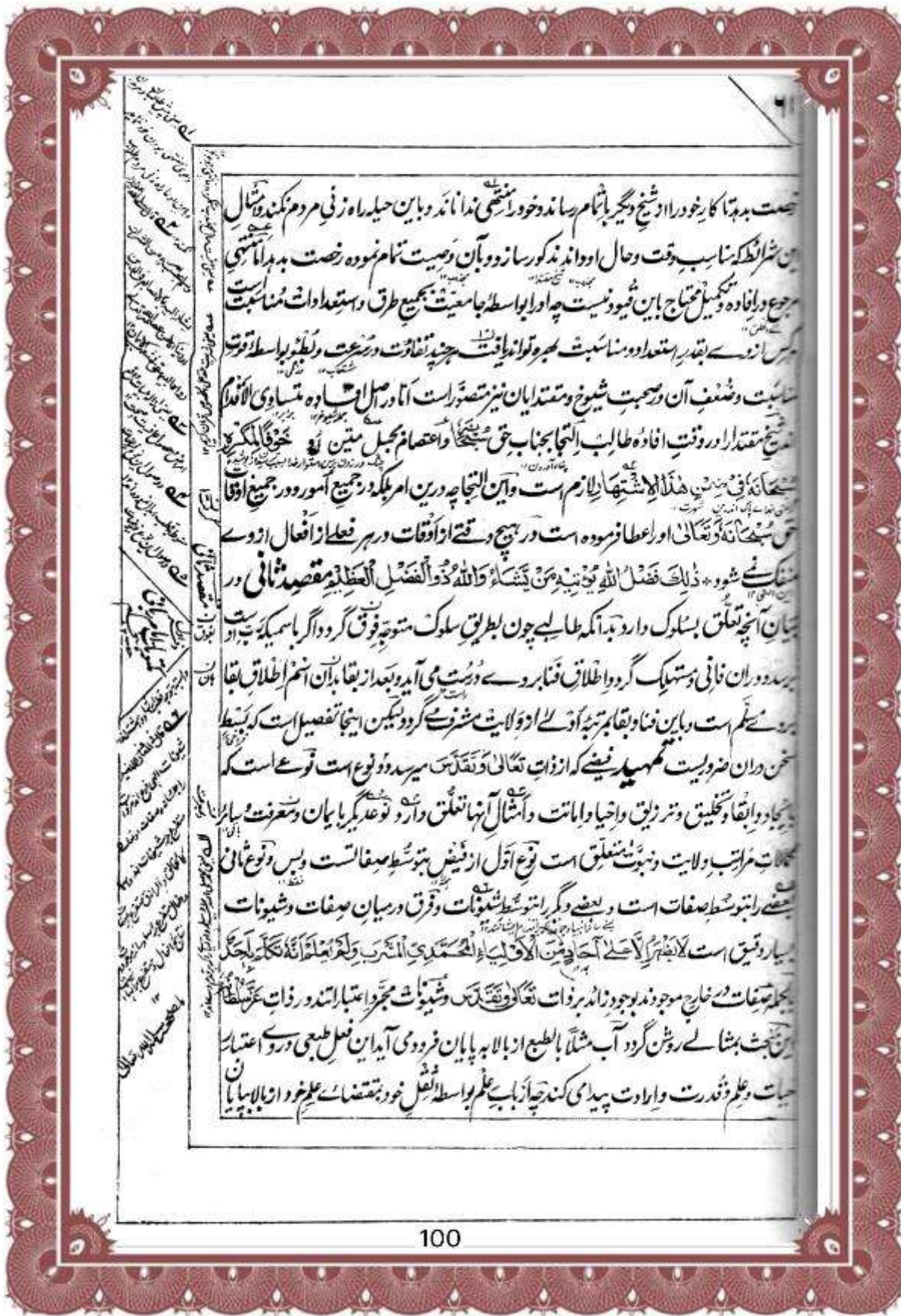
تا در رسانند و در صحبت ایشان انجذاب و محبت قلبی جامع طلاکب حاصل شود هر چند از ایشان کمال
 نرسند چنانچه ایشان خود بجهت کمال نرسیده اند و دیگر بر او واسطه حصول کمال نمیتوانند شد مشهور است
 که از ناقص کمال نیامد افاده ایشان هر قدر که باشد بیش از افاده آریاب سلوک است هر چند پهنایت
 سلوک رسد و جذب مستحقان پیدا کند آنگاه مقام تعلقشان را بطریق غیر عن الله بالذات فرو نیاوردند با
 چه مستحق غیر جمیع عالم تری تکمیل افاده ندارد چه او را به عالم نسبتی و توجه نمانده افاده تواند نمود و شیخ معتاد
 که در برنج می گویند باعتبار آنست که او در مقام برزخیت که مقام قلب است فرو آمده است و از هر دو
 جهت روح و نفس حفظی و آفریننده است از جهت روح از فزونی استفاده میکند و از جهت نفس با وجود
 توجیه افاده می نماید زیرا که او را توجه حق سبحانه و تعالی با توجه خلق جمع شده است که روح کلام حجاب و دیگر نیست
 پس افاده و استفاده معاً او را حاصل است بعضی از شیخ ازین برزخیت برزخیت بین الخلق و اسحق میخوانند
 و شیخ برنج را جامع بین این تشبیه و التفرید میگویند پوشیده نماند که این هم برزخیت که بنا بر آن بر سر است
 لایق مقام شمی که بنیان آن بر صحت نیست زیرا که نفسشان درین مقام در غلبات انوار روح
 مستخرج است و همان اندراج منشأ شکر شده است و در مقام برزخیت قلب نفس روح از یکدیگر
 جدا است پس آنچه شکر را در آن گنجایش نباشد بلکه آنچه همه صحت است که در سبب مقام معتاد است و هذلول
 شیخ کمال را چون در مقام قلب فردوی آرد بواسطه برزخیت مناسبت بعالم پیدا می کند و واسطه
 حصول کمالات مستعدان کمالات می شود و مجزوب شکر نیز چون در مقام قلب است بعالم مناسبت
 دارد و توجه را از ایشان درین نمیدارد و از انجذاب و محبت اگر چه سبلی باشد نیز نصیبی برست و رده
 است لاجرم راه افاده بروی کشاوه است بلکه گوئیم که گیت افاده مجزوب شکر بیش از گیت افاده
 مستحق جمیع است و کیفیت افاده مستحق زیاد از کیفیت افاده مجزوب است زیرا که مستحق جمیع را هر چند
 بعالم مناسبت پیدا شده است آنرا در صورت است فی الحقیقت مجزوب است منصف بزرگ اصل است
 برزخیت یاد و این مجزوب مناسبت بعالم فی الحقیقت است و از جمله آفرین عالم است و باقی است

اینکه در مقام شمی که بنیان آن بر صحت نیست زیرا که نفسشان درین مقام در غلبات انوار روح مستخرج است و همان اندراج منشأ شکر شده است و در مقام برزخیت قلب نفس روح از یکدیگر جدا است پس آنچه شکر را در آن گنجایش نباشد بلکه آنچه همه صحت است که در سبب مقام معتاد است و هذلول شیخ کمال را چون در مقام قلب فردوی آرد بواسطه برزخیت مناسبت بعالم پیدا می کند و واسطه حصول کمالات مستعدان کمالات می شود و مجزوب شکر نیز چون در مقام قلب است بعالم مناسبت دارد و توجه را از ایشان درین نمیدارد و از انجذاب و محبت اگر چه سبلی باشد نیز نصیبی برست و رده است لاجرم راه افاده بروی کشاوه است بلکه گوئیم که گیت افاده مجزوب شکر بیش از گیت افاده مستحق جمیع است و کیفیت افاده مستحق زیاد از کیفیت افاده مجزوب است زیرا که مستحق جمیع را هر چند بعالم مناسبت پیدا شده است آنرا در صورت است فی الحقیقت مجزوب است منصف بزرگ اصل است برزخیت یاد و این مجزوب مناسبت بعالم فی الحقیقت است و از جمله آفرین عالم است و باقی است

برقائے عالم بان بقا باقی است پس ناچار طالبان بواسطہ سنا سبت تحقیقی از مجذوب بیشتر فائدہ گیرند
 منتہی مرجع کثیر لکن انادہ مراتب کمالات ولایت مخصوص منتہی است پس لا جرم در کیفیت افادہ منتہی
 راجح باشد و ایضا منتہی رافی الحقیقت ہمت و توجہ نیست و مجذوب صاحب ہمت و توجہ است ہمت
 طالب اپیش سے بروہ چہ بچہ کمال سازد و ایضا نہایت توجہیکہ طالبان را از مجذوبان حاصل سے شہ
 ہمان توجہ سابق روح است کہ فراموش کردہ بودند و صحبت شان سیاہ ایشان آید بطریق انداز و شہ
 قلبی حاصل گشتہ بخلاف توجہیکہ در صحبت منتہیان پیدا میشود توجہ جاہل است کہ پیشتر اصلا موجود نہ
 و موقوف بود برقائے روح بلکہ برقائے او بود و تحقیقی پس لابد توجہ اول سہل الحصول باشد و توجہ
 ثانی تندر الوجود ہر چہ سہل است بیشتر است ہر چہ مستہر است کمتر ازینجا است کہ گفتہ اند کہ در تحصیل ہمت
 چند شیخ مقتدا واسطہ نیست چنان نسبت اورا اول حاصل شدہ بود کہ بواسطہ نسیان بتنبیہ و تعبیر
 محتاج گشتہ لہذا این شیخ را شیخ تعلیم میگوند شیخ تربیت و در جہت سلوک اورا کے قطع منازل سلوک
 شیخ مقتدا در کار است و تربیت آن ضروری شیخ مقتدا را نشانید کہ این ہم مجذوب نکلن را با فادہ عام
 نیست بدہر دور مقام تکمیل شیخی نشانید چہ بعضے از طالبان باشد کہ استعداد ایشان بلند تماموہ باشد
 و قابلیت کمال تکمیل بروہر آتم داشته باشند و صحبت این مجذوب اگر اکتفا سکتل کہ آن استعداد حاصل شود
 وان قابلیت بر طرف گردد مثلاً زمینے کہ قابلیت تمام از برای زراعت گندم داشته باشد اگر تخم
 گندم در آن زمین اندازند بار بار اندازہ استعداد سیکوی آرد و اگر در آن زمین تخم ردی گندم یا تخم جو اندازند
 چہ حاصلے بار کہ شہوب القابلیت گردد و اگر بالفرض شیخ مقتدا اصاحت و در خصت او بیند یعنی افادہ
 دروسے باید کہ افادہ اورا مقتدا سازد و بعضے قیود مثل ظہور سنا سبت طالب بطریق افادہ او
 و عدم اصاحت استعداد ان و صحبت او و عدم طغیان نفس او درین ریاست واقعد چہ ہواے
 نفسانی از وسے نائل شدہ است بواسطہ عدم تزکیہ نفس و چون معلوم کند کہ طالب از وسے نہایت
 افادہ اورا ستیدہ در استعداد طالب ہنوز قابلیت ترقی است باید کہ بوشے این معنی را ظاہر سازد و

طریق تکمیل
 سہل است
 توجہ اول
 سہل الحصول
 توجہ ثانی
 تندر الوجود
 توجہ جاہل
 استعداد
 قابلیت
 تکمیل
 زراعت
 تخم
 گندم
 جو
 ردی
 تفصیلی
 معلوم
 نہایت

مسئلہ بیرون مگر شیخ جوہر فی نفس من مجذوب نکلن درین ریاست توجہی داشته است



تخت بدو تا کار خود را از شیخ دیگر پانام رساند و خود را منشی ندانند و بیان جید راه زنی مردم کند و مثال
 این مثال آنکه مناسب وقت و حال او داند ندکور سازد و آن وصیت تمام نموده رخصت بدو اما منشی
 مرجع در افاده و تکمیل محتاج باین شیوه نیست چه او را بواسطه جامعیت جمیع طرق و استعدادات مناسبت
 کس از سوی تقدیر استعداد و مناسبت هجره توان یافت چند تفاوت در رخصت و تطهیر بواسطه تفاوت
 مناسبت و ضعف آن در صحبت شیوخ و مقتدیان نیز متصور است اما در اصل تفاوت مساوی آنکه
 شیخ مقتدر اور وقت افاده طالب التجا بجا بی حق است و اعتصام مجمل متین که خود را بکنار
 سخنانی که در این حدیثها لازم است و این التجا چه درین امر بلکه در جمیع امور دور و جمع اوقات
 حق است که در تعالی اور اعطا فرموده است در هیچ وقت از اوقات در هر فعلی از افعال از وی
 منکفی نشود. ذلک فضل الله یؤتی من یشاء و الله ذو الفضل العظیم مقصود ثانی در
 بیان آنچه تعلق بسوگوار دارد بدانکه طایفه چون بطریق سلوک متوجه فرق گردد اگر با سبب است
 برسد و در آن نمانی و متمسک گردد و اطلاق قنبر و سه و درستی می آید و بعد از بقا بدان آنهم اطلاق بقا
 بر روی سلم است و باین فننا و بقا بر تبه آوے از اولایت مشرفے گردد و باین اینجا تفصیل است که بقا
 سخن در آن ضرورت تمسید فیض که از ذات تعالی و تقدیر میرسد و نوع است قرع است که
 بیجا و با بقا و تخلیق و تزیین و احیا و امانت و اشغال آنها تعلق دارد و بعد بگر با بیان و معرفت سایر
 محالات غریب و لایق و نبوت متعلق است نوع اول از فیض بتوسط صفات است و پس نوع ثانی
 بعضی را بتوسط صفات است و بعضی دیگر را بتوسط شئونات و فرق در میان صفات و شئونات
 بسیار دقیق است لایق که لا یصله الی غیره و الا فیه الی اللہ المسترب و لغیر الله انه تکلم لاجل
 بجز صفات مخرج موجودند و زاندر بر ذات تعالی و تقدیر و شئونات مجزا اعتبار اند و ذات مطلق
 این بحث بشاکی روشن گردد آب مثلاً بالطبع از بالا به پایین فرودی آید این فعل طبعی و درو اعتبار
 حیات و علم و قدرت و ارادت پیدای کند چرا بابت علم بواسطه نقل خود مقتضات علم خود از بالا پایا

تفاوت در رخصت و تطهیر بواسطه تفاوت مناسبت و ضعف آن در صحبت شیوخ و مقتدیان نیز متصور است اما در اصل تفاوت مساوی آنکه شیخ مقتدر اور وقت افاده طالب التجا بجا بی حق است و اعتصام مجمل متین که خود را بکنار سخنانی که در این حدیثها لازم است و این التجا چه درین امر بلکه در جمیع امور دور و جمع اوقات حق است که در تعالی اور اعطا فرموده است در هیچ وقت از اوقات در هر فعلی از افعال از وی منکفی نشود. ذلک فضل الله یؤتی من یشاء و الله ذو الفضل العظیم مقصود ثانی در بیان آنچه تعلق بسوگوار دارد بدانکه طایفه چون بطریق سلوک متوجه فرق گردد اگر با سبب است برسد و در آن نمانی و متمسک گردد و اطلاق قنبر و سه و درستی می آید و بعد از بقا بدان آنهم اطلاق بقا بر روی سلم است و باین فننا و بقا بر تبه آوے از اولایت مشرفے گردد و باین اینجا تفصیل است که بقا سخن در آن ضرورت تمسید فیض که از ذات تعالی و تقدیر میرسد و نوع است قرع است که بیجا و با بقا و تخلیق و تزیین و احیا و امانت و اشغال آنها تعلق دارد و بعد بگر با بیان و معرفت سایر محالات غریب و لایق و نبوت متعلق است نوع اول از فیض بتوسط صفات است و پس نوع ثانی بعضی را بتوسط صفات است و بعضی دیگر را بتوسط شئونات و فرق در میان صفات و شئونات بسیار دقیق است لایق که لا یصله الی غیره و الا فیه الی اللہ المسترب و لغیر الله انه تکلم لاجل بجز صفات مخرج موجودند و زاندر بر ذات تعالی و تقدیر و شئونات مجزا اعتبار اند و ذات مطلق این بحث بشاکی روشن گردد آب مثلاً بالطبع از بالا به پایین فرودی آید این فعل طبعی و درو اعتبار حیات و علم و قدرت و ارادت پیدای کند چرا بابت علم بواسطه نقل خود مقتضات علم خود از بالا پایا

سے آئندہ و توشہ بتوق نے کسند و علم جامع حیوة است و اراده
 تابع علم است و قدرت نیز ثابت شد چه ارادت تخصیص احد المتقدّین
 است این اعتبارات در ذوات آب بمنزل شیونات است
 اگر با وجود این اعتبارات صفات زائده و ذوات آب اثبات کرده شود بمنزل صفات
 است با وجود زائد آب باعتبار اولیٰ حقّی و عالم فاعل و مرید نمیتوان گفت از برای این اسمی
 ثبوت صفات زائده و رکاب است پس آنچه در عبارت بعضی شایخ در اثبات اسمی مذکورہ از برای
 آب واقع شده است مبتنی آن عدم فرق است میان شیون و صفات و همچنین حکم نفی وجود
 نیز محمول است بر عدم آن فرق و فرق دیگر در میان شیون و صفات آنست که مقام شیون
 قوی‌تر از اشیان است و مقام صفات پنجمین است محمد رسول الله ﷺ اشیان را اولیای
 که برت و مراد اندر صفات الله تعالیٰ اجمعین و وصول فیض ثانی ایشان را بتوسط شیونات
 و سایر اشیاء و جماعه که بر اقدام ایشانند صلوات الله تعالیٰ و بر کس الله علیٰ سیدنا و علیکم و علیٰ
 آب که در وصول این فیض بلکه فیض اول هم ایشان را بتوسط صفات است پس گوئیم که
 آن سرور است علی الصلوة و السلام و واسطه وصول فیض و در علم است نخل شان العلم است و این
 شان جامع جمیع شیون اجمالی و تفصیلی است و آن نخل معبر تقابلیت و است تعالیٰ و تقدس شان
 علم را بلکه جمیع شیون اجمالی و تفصیلی را لیکن باعتبار شمول شان علم اینها را باید دانست که این قابلیت
 اگرچه برزخ است میان ذات عزّت الله و میان شان لعلم آنها چون یک جهت او برنگ است
 و آن جهت ذات است تعالیٰ شان در برزخ نیز رنگ آن پیدا نمیشود پس آن برزخ برنگ است
 دیگر که شان لعلم است منصف است پس ناچار آن را نخل آن شان گفته شد و ایضا نخل شے عبارت
 از ظهور شے است اگرچه بیشتر و بیشتر باشد و مرتبه دوم و چون حصول برزخ بعد حصول طریقت است
 لاجرم این برزخ در وقت تکالیف در تحت آن شان منکشف میشود پس باعتبار این ظهور تا باطل

علم جامع صفات
 زائده و توشه بتوق
 علم است و قدرت نیز
 ثابت شد چه ارادت
 تخصیص احد المتقدّین
 است این اعتبارات در
 ذوات آب بمنزل
 شیونات است اگر با
 وجود این اعتبارات
 صفات زائده و ذوات
 آب اثبات کرده شود
 بمنزل صفات است با
 وجود زائد آب
 باعتبار اولیٰ حقّی و
 عالم فاعل و مرید
 نمیتوان گفت از برای
 این اسمی ثبوت
 صفات زائده و رکاب
 است پس آنچه در
 عبارت بعضی شایخ
 در اثبات اسمی
 مذکورہ از برای آب
 واقع شده است
 مبتنی آن عدم فرق
 است میان شیون و
 صفات و همچنین
 حکم نفی وجود نیز
 محمول است بر عدم
 آن فرق و فرق دیگر
 در میان شیون و
 صفات آنست که
 مقام شیون قوی‌تر
 از اشیان است و
 مقام صفات
 پنجمین است محمد
 رسول الله ﷺ
 اشیان را اولیای که
 برت و مراد اندر
 صفات الله تعالیٰ
 اجمعین و وصول
 فیض ثانی ایشان
 را بتوسط شیونات
 و سایر اشیاء و
 جماعه که بر اقدام
 ایشانند صلوات
 الله تعالیٰ و بر کس
 الله علیٰ سیدنا و
 علیکم و علیٰ آب که
 در وصول این فیض
 بلکه فیض اول هم
 ایشان را بتوسط
 صفات است پس
 گوئیم که آن سرور
 است علی الصلوة و
 السلام و واسطه
 وصول فیض و در
 علم است نخل شان
 العلم است و این
 شان جامع جمیع
 شیون اجمالی و
 تفصیلی است و آن
 نخل معبر تقابلیت
 و است تعالیٰ و
 تقدس شان علم
 را بلکه جمیع
 شیون اجمالی و
 تفصیلی را لیکن
 باعتبار شمول شان
 علم اینها را باید
 دانست که این
 قابلیت اگرچه
 برزخ است میان
 ذات عزّت الله و
 میان شان لعلم
 آنها چون یک جهت
 او برنگ است و آن
 جهت ذات است
 تعالیٰ شان در
 برزخ نیز رنگ آن
 پیدا نمیشود پس
 آن برزخ برنگ است
 دیگر که شان
 لعلم است منصف
 است پس ناچار آن
 را نخل آن شان
 گفته شد و ایضا
 نخل شے عبارت از
 ظهور شے است
 اگرچه بیشتر و
 بیشتر باشد و
 مرتبه دوم و چون
 حصول برزخ بعد
 حصول طریقت است
 لاجرم این برزخ
 در وقت تکالیف
 در تحت آن شان
 منکشف میشود
 پس باعتبار این
 ظهور تا باطل

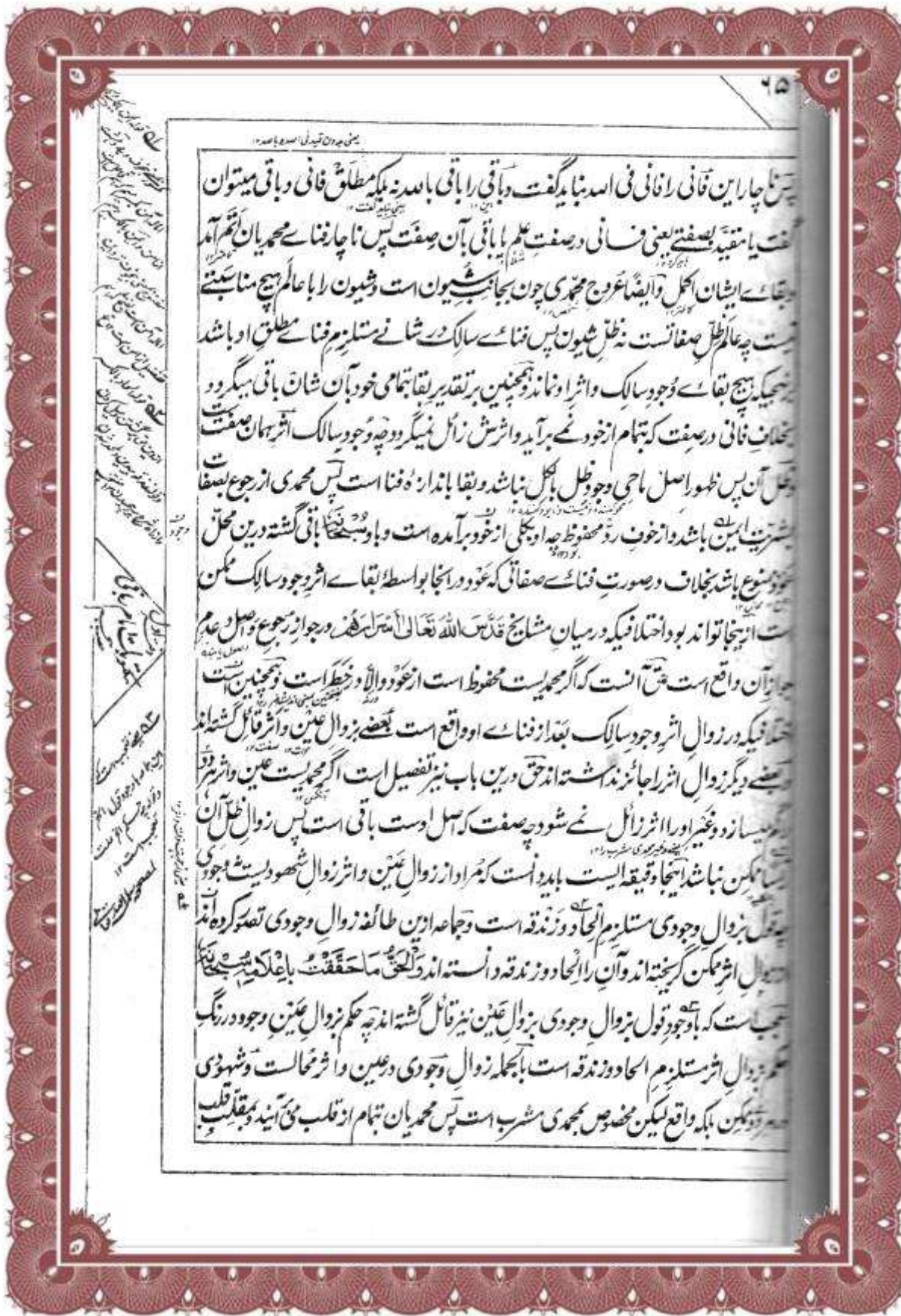
طیبیت مناسب افتاده و طاعت از اولیا و الله که بر قدم و س از صلی الله تعالی علیه و آله و سلم
 و بارگه آنهاست که از باب ایشان اندر وصول فیض ثانی طلال آن قابلیت جامع اندو کا تفکر
 در مر آن محل را و از باب سزا بنیا صلوات الله تعالی و تسبیحاً که تبتاً و علیهم و واسطه وصول
 فیض اول و ثانی ایشان را قابلیت انصاف ذاتست عز سلسله که بصفتا موجوده زانده و طاعت
 که بر قدم ایشانند از باب ایشان صفات است در حق وصول فیض اول و ثانی و واسطه وصول
 فیض اول مر آن سرور را علیه الصلوة والسلامه و قابلیت انصاف ذاتست تعالی و تقدست
 مزین صفات را گوشتا قابلیت که وسایل فیض سائر انبیا اند صلوات الله و برکات الله علیه تبتاً
 و علیهم و طلال این قابلیت جامع اندو کا تفصیل اند مر آن جامع محل او طاعت که بر قدم آن سرور
 علیه و علیه الصلوة والسلامه و وسایل وصول فیض اول نیز ایشان را چه است که صفات
 محمیان را وسایل وصول فیض اول بعد از وسایل وصول فیض ثانی بخلاف دیگران که نیست
 بعضی از مشایخ قدس سره تعالی امین لهم کتباً حضرت علی الصلوة والسلامه و قابلیت انصاف
 ساخته اند نشان آن عدم فرق میان شیون و صفات بلکه عدم علم است بمقام شیون و الله تعالی
 و هر یک در السبیل پس محض شد که رب آن حضرت علی الصلوة والسلامه و الخیرة ربنا از باب
 هم در مقام شیون و هم در مقام صفات و واسطه وصول هر دو فیض است و نیز معلوم گشت که وصول
 فیض مراتب کالات ولایت آن حضرت علی الصلوة والسلامه از ذات است بتوسط امر زانده شیون
 تبتاً و اعتبار زیادتی در ایشان از مرتبه ذات عقل است ابتدا محلی ذاتی مخصوص او گشت و کمال
 تابعان او چون از راه او فیض بگیرند ایشان را نیز ازین مقام شرفی بدست آمد و دیگران را چون واسطه
 صفاتی در میان است و صفات موجوده زانده موجودان در میان افتاد و محلی صفاتی نام
 ایشان گشت باید و است که قابلیت انصاف هر چند اعتبار است وجود زانده از او چه صفات موجود
 اند قابلیت اینجا آن چون قابلیت در رنگ برانند در میان ذات و صفات بلکه میان شیون صفات

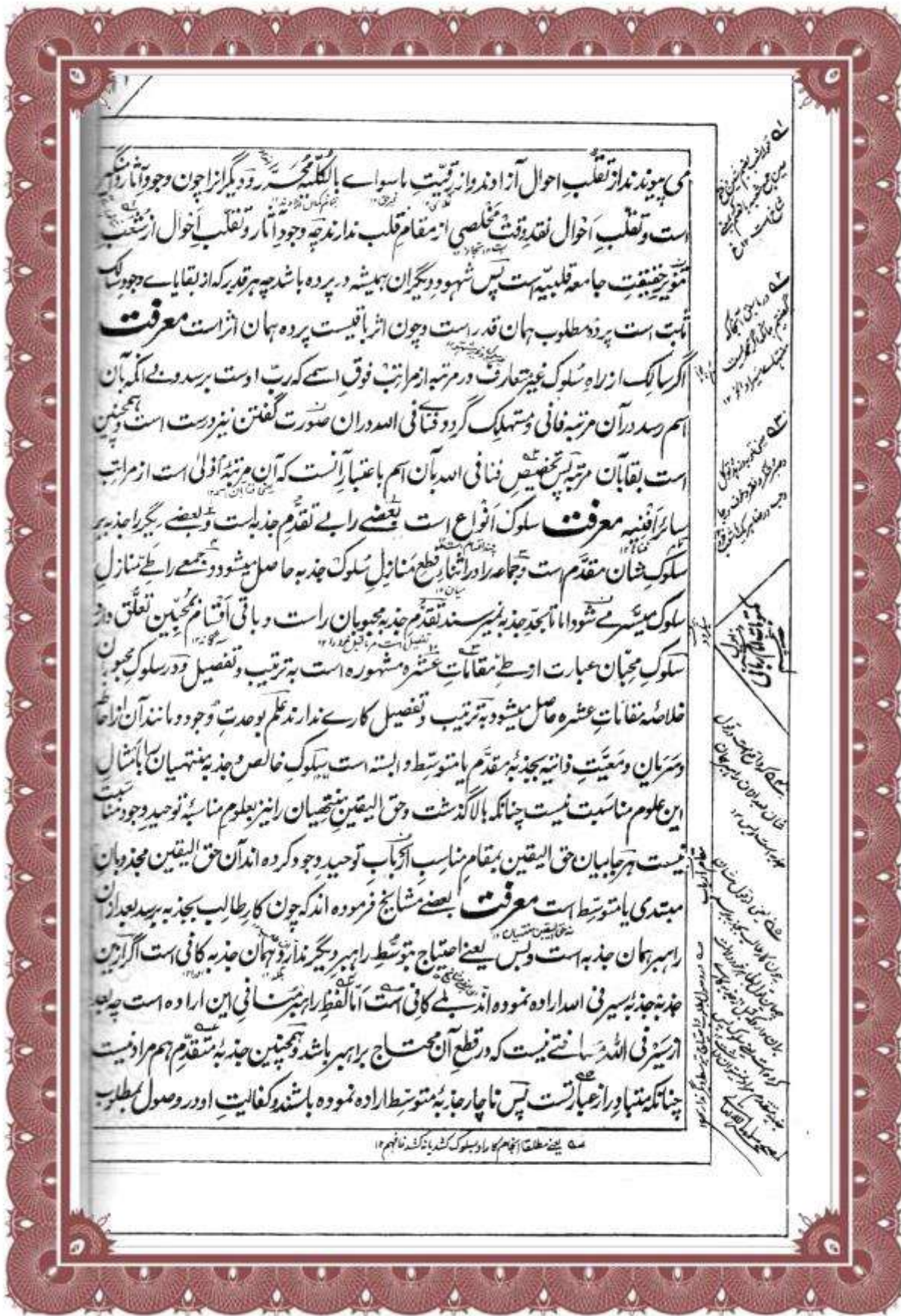
طاعت از اولیا و الله که بر قدم و س از صلی الله تعالی علیه و آله و سلم
 و بارگه آنهاست که از باب ایشان اندر وصول فیض ثانی طلال آن قابلیت جامع اندو کا تفکر
 در مر آن محل را و از باب سزا بنیا صلوات الله تعالی و تسبیحاً که تبتاً و علیهم و واسطه وصول
 فیض اول و ثانی ایشان را قابلیت انصاف ذاتست عز سلسله که بصفتا موجوده زانده و طاعت
 که بر قدم ایشانند از باب ایشان صفات است در حق وصول فیض اول و ثانی و واسطه وصول
 فیض اول مر آن سرور را علیه الصلوة والسلامه و قابلیت انصاف ذاتست تعالی و تقدست
 مزین صفات را گوشتا قابلیت که وسایل فیض سائر انبیا اند صلوات الله و برکات الله علیه تبتاً
 و علیهم و طلال این قابلیت جامع اندو کا تفصیل اند مر آن جامع محل او طاعت که بر قدم آن سرور
 علیه و علیه الصلوة والسلامه و وسایل وصول فیض اول نیز ایشان را چه است که صفات
 محمیان را وسایل وصول فیض اول بعد از وسایل وصول فیض ثانی بخلاف دیگران که نیست
 بعضی از مشایخ قدس سره تعالی امین لهم کتباً حضرت علی الصلوة والسلامه و قابلیت انصاف
 ساخته اند نشان آن عدم فرق میان شیون و صفات بلکه عدم علم است بمقام شیون و الله تعالی
 و هر یک در السبیل پس محض شد که رب آن حضرت علی الصلوة والسلامه و الخیرة ربنا از باب
 هم در مقام شیون و هم در مقام صفات و واسطه وصول هر دو فیض است و نیز معلوم گشت که وصول
 فیض مراتب کالات ولایت آن حضرت علی الصلوة والسلامه از ذات است بتوسط امر زانده شیون
 تبتاً و اعتبار زیادتی در ایشان از مرتبه ذات عقل است ابتدا محلی ذاتی مخصوص او گشت و کمال
 تابعان او چون از راه او فیض بگیرند ایشان را نیز ازین مقام شرفی بدست آمد و دیگران را چون واسطه
 صفاتی در میان است و صفات موجوده زانده موجودان در میان افتاد و محلی صفاتی نام
 ایشان گشت باید و است که قابلیت انصاف هر چند اعتبار است وجود زانده از او چه صفات موجود
 اند قابلیت اینجا آن چون قابلیت در رنگ برانند در میان ذات و صفات بلکه میان شیون صفات

یعنی چون قبولی اسد با صدمه

پس ناچار این فانی را فانی فی اسد بناید گفت و باقی را باقی با صدمه بیکه مطلق فانی و باقی میتوان
گفت یا متقیه بصفتی یعنی فانی و صفت علم با باقی آن صفت پس ناچار فناء محمیان آتم آمد
بقائے ایشان اکمل و ایضا مخرج مجدی چون بجایست یون است و شیون را با عالم هیچ مناسبتی
نیست چه عالم ظل صفاست نه ظل شیون پس فناء سالک شانه مستلزم فناء مطلق او باشد
بسیکای هیچ بقائے وجود سالک و اثر او نماند و همچنین بر تقدیر بقا تمامی خود بان شان باقی بیگردد
بخلاف فانی و صفت که تمام از خود نمیرد و اثرش زایل نمیکرد و چه وجود سالک اثر همان صفت
و عمل آن پس ظهور اسلماحی و جو ظل باطل نباشد و بقا با نماند فناء است پس مجدی از جوع بصفا
بشترت اینست باشد و از خوف رزق محفوظ چه او بجای از خود برآمده است و با و صفت باقی گشته درین محل
نمیگردد و منوع باشد بخلاف و صورت فناء که صفاتی که خود در اینجا بواسطه بقائے اثر وجود سالک ممکن
است از اینجا تواند بود و احتما فیکه در میان مشایخ قدس الله تعالی است که در جوار از مجموع و اصل عدم
جوانان واقع است حق است که اگر محمیت محفوظ است از خود و اول در خط است و همچنین است
تجدد فیکه در زوال اثر وجود سالک بعد از فناء او واقع است بعضی بزوال عین و اثر قابل گشته اند
بعضی دیگر زوال اثر را جز بنداشته اند حق درین باب نیز تفصیل است اگر محمیت عین و اثر در
رسمی سازد و غیر او را اثر زوال نمی شود چه صفت که اصل است باقی است پس زوال ظل آن
رسمی ممکن نباشد اینجا و قیقه ایست باید است که مراد از زوال عین و اثر زوال شخص در است مجدی
یعنی زوال وجودی مستلزم الحاد و زنده است و جاعه اذین طائفه زوال وجودی تصور کرده اند
و حال اثر ممکن گریخته اند و آن را الحاد و زنده دانسته اند و الحق ما حقیقت با عکس است
بسی است که با وجود قول بزوال وجودی بزوال عین نیز قابل گشته اند چه حکم بزوال عین وجود در رنگ
عمر بزوال اثر مستلزم الحاد و زنده است با جمله زوال وجودی در عین و اثر محالست و شهودی
عمر و ممکن بلکه واقع لیکن مخصوص مجدی مشرب است پس محمیان تمام از قلب می آیند و بقلب

عقل فانی را فانی فی اسد بناید گفت و باقی را باقی با صدمه بیکه مطلق فانی و باقی میتوان گفت یا متقیه بصفتی یعنی فانی و صفت علم با باقی آن صفت پس ناچار فناء محمیان آتم آمد بقائے ایشان اکمل و ایضا مخرج مجدی چون بجایست یون است و شیون را با عالم هیچ مناسبتی نیست چه عالم ظل صفاست نه ظل شیون پس فناء سالک شانه مستلزم فناء مطلق او باشد بسیکای هیچ بقائے وجود سالک و اثر او نماند و همچنین بر تقدیر بقا تمامی خود بان شان باقی بیگردد بخلاف فانی و صفت که تمام از خود نمیرد و اثرش زایل نمیکرد و چه وجود سالک اثر همان صفت و عمل آن پس ظهور اسلماحی و جو ظل باطل نباشد و بقا با نماند فناء است پس مجدی از جوع بصفا بیشترت اینست باشد و از خوف رزق محفوظ چه او بجای از خود برآمده است و با و صفت باقی گشته درین محل نمیگردد و منوع باشد بخلاف و صورت فناء که صفاتی که خود در اینجا بواسطه بقائے اثر وجود سالک ممکن است از اینجا تواند بود و احتما فیکه در میان مشایخ قدس الله تعالی است که در جوار از مجموع و اصل عدم جوانان واقع است حق است که اگر محمیت محفوظ است از خود و اول در خط است و همچنین است تجدد فیکه در زوال اثر وجود سالک بعد از فناء او واقع است بعضی بزوال عین و اثر قابل گشته اند بعضی دیگر زوال اثر را جز بنداشته اند حق درین باب نیز تفصیل است اگر محمیت عین و اثر در رسمی سازد و غیر او را اثر زوال نمی شود چه صفت که اصل است باقی است پس زوال ظل آن رسمی ممکن نباشد اینجا و قیقه ایست باید است که مراد از زوال عین و اثر زوال شخص در است مجدی یعنی زوال وجودی مستلزم الحاد و زنده است و جاعه اذین طائفه زوال وجودی تصور کرده اند و حال اثر ممکن گریخته اند و آن را الحاد و زنده دانسته اند و الحق ما حقیقت با عکس است





می پیوندند از قلب احوال از او اندواز ترتیب ماسواست بالکلیه خود و دیگر از چون وجود آثار است
 است و قلب احوال نقد و ثبوت مخلصی از مقام قلب ندارد چه وجود آثار و قلب احوال از مشرب
 متوخر حقیقت جامعه قلبیه است پس شهو و دیگران همیشه در پرده باشد چه هر قدر که از بقایای وجود
 ثابت است پرده مطلوب همان قدر است و چون اثر باقیست پرده همان اثر است معرفت
 اگر ساکن از راه سلوک غیر تعارف در مرتبه از مراتب فوق است که رب اوست برسد و آنکه بان
 اهم رسد در آن مرتبه فانی و تسلیم کرد و فانی المدد در آن صورت گفتن نیز درست است و چنین
 است بقایان مرتبه پر تحسین فانی السد بان هم باعتبار آنست که آن مرتبه اولی است از مراتب
 سایر آفنیه معرفت سلوک انواع است بعضی را به تقدم جذب است و بعضی را بجز جذب بر
 سلوک شان مقدم است و جماعه را در آثار قطع منازل سلوک جذب حاصل میشود و جمیع راهی تنازل
 سلوک میسر می شود اما تا بعد جذب بر سر مقدم جذب مجویان راست و باقی اقسام مجویان تعلق در
 سلوک مجویان عبارت از طین مقامات عشره مشهوره است بر ترتیب و تفصیل و در سلوک مجویان
 خلاصه مقامات عشره حاصل میشود بر ترتیب و تفصیل کار سه ندارد علم بوجدت وجود و مانند آن از احوال
 و مریان و معیت و انیه جذب بر مقدم یا متوسطه است است سلوک خالص جذب نه تمسک با احوال
 این علوم مناسبت نیست چنانکه بالا گذشت و حق الیقین نتجیان را نیز معلوم مناسب توحید وجود نیست
 نیست هر چه بیان حق الیقین بمقام مناسب آجاب توحید وجود کرده اند آن حق الیقین مجویان
 مبتدی یا متوسطه است معرفت بعضی مشایخ فرموده اند که چون کار طالب جذب برسد بعد از آن
 راه بر همان جذب است و بس یعنی احتیاج متوسطه را بهر دیگر ندارد و همان جذب کافی است اگر این
 جذب جذب سیر فی السد را داده نموده اند بلی کافی است اما لفظ راه برست فی این اراده است چه بعد
 از سیر فی اللد سانه نیست که در قطع آن محتاج بر راه بر باشد و همچنین جذب بر مقدم هم را نیست
 چنانکه مبتدا و راه بر است پس تا چار جذب بر متوسطه اراده نموده باشند و کفایت او در وصول بمطلوب

سه یعنی مطلقاً آنچه که را و سلوک کشاید که تا نامهم

له قلبی غیر منقلب
میران من غیر منقلب
شکست من

شکست من
شکست من
شکست من

شکست من
شکست من
شکست من

شکست من
شکست من
شکست من

شکست من
شکست من
شکست من

شکست من
شکست من
شکست من

شکست من
شکست من
شکست من

و در وقت حصول این جذب از غرض بقوت تعاضد نموده اند و همان

معلوم نمیشود چه بسیار از سرتیطان در وقت حصول این جذب از غرض بقوت تعاضد نموده اند و همان
 جذب را جذب نهایت انگاشته اگر کافی می بود و اثنای راه میگذراشت آنرا جذب متقدم چون محبوبان
 تعلق دادند اگر کافی باشد گنجایش دارد و محبوبان را بقلب غایت خواهند کشید و در اثنای طریق نخواهند
 گذاشت آنرا این کفایت در حق جمع جذبات متقدم هم ممنوعست جذب که انجام کار او بسلوک
 کشد کافی است و اگر بسلوک نیاید مجزوب بهتر است از محبوبان نیست خاتمه طائفه از شایخ
 قدس الله تعالی آنرا هم گفته اند که تجلی ذاتی مثل شعور است و محط حس بعضی ایشان از
 حال خود چنین گفته اند که در وقت ظهور این تجلی ذاتی تا مدتی قیاس و حرکت افتاده بود و در دم و در
 می انگاشته و بعضی دیگر منع کلام و جویان در تجلی ذات کرده اند حقیقت این سخن آنست که این تجلی
 ذات در پرده اسعی است از آنها و بقاء پرده بواسطه بقایای اثر وجود صاحب تجلی است و آن
 بی شعوری بواسطه آن بقیه است اگر تمام فانی میگشت و ببقا باشد شرف می شد آن تجلی
 هرگز او را بشعور نمیساخت شعور محرق بالکائنات یعنی بجمیع اشیاء و من هکذا کیف محرق
 اول ماس نار است هر آینه بسوزد و متلاشی شود و فانی نمین نار است و کیف محرق بلکه گویم آن
 تجلی که در پرده است تجلی ذات نیست داخل تجلی صفات است تجلی ذات که مخصوص آن حضرت است
 علی الصلوة و التمسک بالعمیة تجلی بی پرده است و علامت پرده بشعوری است و بشعوری
 او در نیست و دلیل بی پرده گی شعور است و شعور در کمال حضور است بزرگ انحال صاحب
 این تجلی که با اصالة والا استقلال است چنین خبر داد علیه الغفران آنجا که گفت من
 بیوش رفت بیک پر تو صفات و نوعین ذات می نگری و می بینی چه تو همین تجلی ذاتی که
 بی پرده است محبوبان را او می است و محبوبان را بزنی در که آندان محبوبان رنگ ارواح شان
 گرفته آندان نسبت در کلیه ایشان سرایت کرده است و در محبوبان این سرایت بسبب قدرت است
 و آنچه در حدیث نبوی علیه الصلوات و التمسک بالعمیة واقع شده است

کلیه از قبیل غیر است
 و در وقت حصول این جذب از غرض بقوت تعاضد نموده اند و همان
 جذب را جذب نهایت انگاشته اگر کافی می بود و اثنای راه میگذراشت آنرا جذب متقدم چون محبوبان
 تعلق دادند اگر کافی باشد گنجایش دارد و محبوبان را بقلب غایت خواهند کشید و در اثنای طریق نخواهند
 گذاشت آنرا این کفایت در حق جمع جذبات متقدم هم ممنوعست جذب که انجام کار او بسلوک
 کشد کافی است و اگر بسلوک نیاید مجزوب بهتر است از محبوبان نیست خاتمه طائفه از شایخ
 قدس الله تعالی آنرا هم گفته اند که تجلی ذاتی مثل شعور است و محط حس بعضی ایشان از
 حال خود چنین گفته اند که در وقت ظهور این تجلی ذاتی تا مدتی قیاس و حرکت افتاده بود و در دم و در
 می انگاشته و بعضی دیگر منع کلام و جویان در تجلی ذات کرده اند حقیقت این سخن آنست که این تجلی
 ذات در پرده اسعی است از آنها و بقاء پرده بواسطه بقایای اثر وجود صاحب تجلی است و آن
 بی شعوری بواسطه آن بقیه است اگر تمام فانی میگشت و ببقا باشد شرف می شد آن تجلی
 هرگز او را بشعور نمیساخت شعور محرق بالکائنات یعنی بجمیع اشیاء و من هکذا کیف محرق
 اول ماس نار است هر آینه بسوزد و متلاشی شود و فانی نمین نار است و کیف محرق بلکه گویم آن
 تجلی که در پرده است تجلی ذات نیست داخل تجلی صفات است تجلی ذات که مخصوص آن حضرت است
 علی الصلوة و التمسک بالعمیة تجلی بی پرده است و علامت پرده بشعوری است و بشعوری
 او در نیست و دلیل بی پرده گی شعور است و شعور در کمال حضور است بزرگ انحال صاحب
 این تجلی که با اصالة والا استقلال است چنین خبر داد علیه الغفران آنجا که گفت من
 بیوش رفت بیک پر تو صفات و نوعین ذات می نگری و می بینی چه تو همین تجلی ذاتی که
 بی پرده است محبوبان را او می است و محبوبان را بزنی در که آندان محبوبان رنگ ارواح شان
 گرفته آندان نسبت در کلیه ایشان سرایت کرده است و در محبوبان این سرایت بسبب قدرت است
 و آنچه در حدیث نبوی علیه الصلوات و التمسک بالعمیة واقع شده است

این است بر کلمات مخزونه او تعالی و تقدس با و راه این هر حکمی که هست از جنس استخوان و
 است و رعیت از سکر وقت و غلبه حالت اکابرستقیم الاحوال که از قبح صحیح ایشان را شریفی
 دشت از این علوم متبری و مستغنی اند اگر چه بعضی ایشان را در آشنای راه این علوم
 می شود و آما الاخرة از آنها میگردد و مطابق علوم شریعت علوم لدنی برایشان ایزاد میفرماید
 از برای تحقیق این بحث بیان کنیم عالمی بخیر می فرمونه که کلمات مخزونه خود را
 بر حروف و فنون مکتوبه خود را بر کلام جلوه دهد ایجا و حروف و اصوات نماید تا در پرده آن حروف
 کلمات را معلی سازد و آن فنون را اظهار نماید پس درین صورت این حروف اصوات
 را با معانی حسنه و نه بلکه بان عالم موجود هیچ نسبتی نیست الا آنکه آن عالم موجود اینهاست
 و این دو ال اندر کلمات مکتوبه او حروف و اصوات را تعلیل عالمی چون آن معانی گفتن معنی ندارد و چنان
 عالمی با معانی و رعیت در این عاده غیر واقع است معانی بهمان صورت مخزونه اند آری چون
 معانی و صاحب معانی و در میان حروف و اصوات مناسبت و البته و مدلولیت تحقیق
 است بعضی معانی زائده و غیره واقع در تحیل می آید فی الحقیقت آن عالم و معانی مخزونه او از آن
 نسبت زائده منزه و مبراست و این حروف و اصوات در خارج موجودند آنکه آن عالم و معانی
 موجودند و آن حروف و اصوات او هم و خیالات اند پس عالم که عبارت از ما سواست است
 معنی موجود است بالکلیه و الطی و الکر و التبعی نه آنکه عالم او هم و خیالات است این
 سبب بعینه مذهب سوفسطائی است که عالم را او هم و خیالات میدانند اثبات حقیقت در عالم
 است عالم را از او هم و خیالات نمی برد و حقیقت موجود شده عالم زیرا که عالم و رایس آن حقیقت
 حقیقت است بتعبیه مراد از مظهریت و قرآنیست عالم را اسما و صفات را قرآنیست اوست و صورت
 صفات را نه اسما و صفات را باغیا بنام اسم در رنگ می محاط می فرات نمیشود و صفت
 صورت مفید هیچ مظهر میگردد و در کلمات صورت معنی چگونه گنجد به در کلمه که لیان سلطان

این است بر کلمات مخزونه او تعالی و تقدس با و راه این هر حکمی که هست از جنس استخوان و
 است و رعیت از سکر وقت و غلبه حالت اکابرستقیم الاحوال که از قبح صحیح ایشان را شریفی
 دشت از این علوم متبری و مستغنی اند اگر چه بعضی ایشان را در آشنای راه این علوم
 می شود و آما الاخرة از آنها میگردد و مطابق علوم شریعت علوم لدنی برایشان ایزاد میفرماید
 از برای تحقیق این بحث بیان کنیم عالمی بخیر می فرمونه که کلمات مخزونه خود را
 بر حروف و فنون مکتوبه خود را بر کلام جلوه دهد ایجا و حروف و اصوات نماید تا در پرده آن حروف
 کلمات را معلی سازد و آن فنون را اظهار نماید پس درین صورت این حروف اصوات
 را با معانی حسنه و نه بلکه بان عالم موجود هیچ نسبتی نیست الا آنکه آن عالم موجود اینهاست
 و این دو ال اندر کلمات مکتوبه او حروف و اصوات را تعلیل عالمی چون آن معانی گفتن معنی ندارد و چنان
 عالمی با معانی و رعیت در این عاده غیر واقع است معانی بهمان صورت مخزونه اند آری چون
 معانی و صاحب معانی و در میان حروف و اصوات مناسبت و البته و مدلولیت تحقیق
 است بعضی معانی زائده و غیره واقع در تحیل می آید فی الحقیقت آن عالم و معانی مخزونه او از آن
 نسبت زائده منزه و مبراست و این حروف و اصوات در خارج موجودند آنکه آن عالم و معانی
 موجودند و آن حروف و اصوات او هم و خیالات اند پس عالم که عبارت از ما سواست است
 معنی موجود است بالکلیه و الطی و الکر و التبعی نه آنکه عالم او هم و خیالات است این
 سبب بعینه مذهب سوفسطائی است که عالم را او هم و خیالات میدانند اثبات حقیقت در عالم
 است عالم را از او هم و خیالات نمی برد و حقیقت موجود شده عالم زیرا که عالم و رایس آن حقیقت
 حقیقت است بتعبیه مراد از مظهریت و قرآنیست عالم را اسما و صفات را قرآنیست اوست و صورت
 صفات را نه اسما و صفات را باغیا بنام اسم در رنگ می محاط می فرات نمیشود و صفت
 صورت مفید هیچ مظهر میگردد و در کلمات صورت معنی چگونه گنجد به در کلمه که لیان سلطان

صحت زیرا که بر تفسیر ایشان تحقیق و علامت صفت موجودند آن عالم

چه کار دارد به معرفت **محل تابان آنسر و اعدای العینة و السکام و الخیة** اگر چه بواسطه
 اتباع آنحضرت علیه السلام و کلامه و الخیة از تجلی ذات که بالاصالة غایب است
 علیه السلام و کلامه نصیب و سایر انبیا را علینیت او و کلامه و کلامه و کلامه
 تجلیات صفات است و تجلی ذات اشرف است از تجلی صفات لیکن باید دانست که انبیا را اصل
 نیت او علیه السلام و کلامه و تجلیات صفات مراتب قرب حاصل است که محل تابان این
 است را نیت با وجود تجلی ذات بطریق تبعیت تشابهی بحسب جمال آفتاب در اجزای عروج
 طے کرده بافتاب برسد و در میان آفتاب و او غیر از مابقی رقیقه نماند و شخصی دیگر با وجود
 ذات آفتاب در عروج آن مراتب عاجز است هر چند میان او و آفتاب مابقی در میان نیت
 شک نیست که شخص اقل نزدیکتر است بافتاب و عالیه است بحالات و مقدمات پس در هر که
 قرب بیشتر است و معرفت زیاده تر فاضلتر است پس هیچ قلی از اولیای این امت که خیر الامم است
 با وجود افضلیت پیغمبر خویش بر مرتبه هیچ نبی از انبیا نرسد اگر چه او را بواسطه متابعت پیغمبر خویش
 از مقام مابعد افضلیت نصیب حاصل شود فضل کلی انبیا است اولیا کفلی انده و کفلی
 اخیر الکلام **بسم الله سبحانه و تعالی ذلک و علی جمیع نعماته و الصلوة و السکام و کلامه**
افضل انبیا و علی جمیع اولیایه و المرسلین و المذنبین و کل المقربین و کل المقربین

بسم الله سبحانه و تعالی
 علی جمیع نعماته
 و الصلوة و السکام
 و کلامه
 افضل انبیا
 و علی جمیع اولیایه
 و المرسلین و المذنبین
 و کل المقربین و کل المقربین

و الصلوة و السکام و کلامه
کتاب و وصفت نماز و ششم

بسیار بسیار بکپوری صدور یافته در منع از ادای صلوة نوافل جماعت مانند نماز عاشورا و شب
 و شبها غیره و این است **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اللَّهُمَّ الَّذِي تَمَرْنَا بِمَنَّا بَعْدَ سِتْرِ**
الْمُرْسَلِينَ وَ حَسْبُ نَاعِي أَلْكَابِ الْمُبْتَدَعَاتِ فِي الدِّينِ وَالصَّلَاةِ وَالسَّلَامِ عَلَى مَنْ قَدَّمَ
بَنِيَانِ الصَّلَاةِ وَ تَرَفَعَ أَعْلَامُ الْهَدَايَةِ وَ كُنَى إِلَيْهِ الْأَبْرَارُ وَ حَسْبُهُ الْأَخْيَارُ باید دانست که



<h2 style="text-align: center;">ترجمہ سے از مسیح</h2>	<h2 style="text-align: center;">مکتوب بست و سوم (۲۳)</h2>
<p>مکتوب بست و سوم بہ عبد الرحیم المشہور بنما سخنانان صد دریافت بجواب مکتوب او در منع نمودن از اخذ طریق از پیر ناقص و در بیان مضرت او و زجر کردن از اقا بیکہ شعیبہ اند باہل کفر حق سبحانہ و تعالیٰ بایان فحاشان را از قبول خالی از حال و علم معر از اعمال نجات بخشند و محبت سید البشر کہ مبعوث است با شود و در علبہ و علی الہ من الصلوٰت افضلها ومن التسلیمات اکملها و رحم کنا و حق تقائے بر کسیکہ آمین گفت برای در با سعادت و صداقت مکتوب شمار سید و از جناب شہاب زبیر بان ترجمان حکایت نمود آنچه نمود پس این شعر بخواندم مر جا گفتم سعدی وقاصدش فرخنده کو از برکت الفت زود رخسائے فرستے</p>	<p>أرسل إلى عبد الرحيم المشهور بخان خاتان في جواب كتابته في المنع عن اخذ الطريق من التأخير وبيان مضرتة والمنع عن الألقاب الشبيهة بأهل الكفر بخانا الله سبحانه وإياكم عن المقال الخالي عن الحال والعلم المعر عن الأعمال بحمزة سيد البشر المبعوث من الله والرسول والأخمي عليه وعلى آله من الصلوٰت افضلها ومن التسليمات اكملها ويرحم الله عبدا قال آمينا بلغ رسالتكم الأخ الصالح الصادق تليغا وحلي عن جنابكم بلسان الشيخ جان ما حكله فأنشدت أهلا لسعدى والرسول وجدا وجدا لرسول رحيب وجده لرسول</p>
<p>ترجمان الفتح و مضمون سخن صحیح و ترجمان و فحش تقریر کہ یک لافندہ و در زبان ہا شدہ غ</p>	

مکتوبات نام بیان
 رسول
 واصل سخن تصدیق و برکت و غیر از آنست کہ در کتب قدیمہ و کتب کتب قدیمہ و کتب کتب قدیمہ
 ترجمان الفتح و مضمون سخن صحیح و ترجمان و فحش تقریر کہ یک لافندہ و در زبان ہا شدہ غ

عَلَّمَهَا الْآخِ الْقَابِلُ لِيُظْهِرَ الْكَمَالَ
عَمَّرَ اللَّهُ مَسْجِدَهُ وَقَلَّ فَعَلَّكُمْ
مِنَ الْعَوَى أَنِ الدُّنْيَا مَرْعَى الْأَجْرَى
تَوَيْلٌ لَنْ لَمْ يَزِدْ فِيهَا وَعَطَّلَ مَنْ
الْإِسْتِعْدَادُ وَاضَاعَ يَذْرَأُ الْعَمَالِ
وَمَا يَبْعِي أَنْ يُعْلَمَنَّ إِضَاعَةَ الْأَرْضِ
وَتَعْطِيلُهَا إِنَّمَا يَنْ لَا يَذْرَعُ فِيهَا
شَيْئًا أَوْ لَفِي فِيهَا يَدْرَأُ جَيْشًا
فَأَسَدًا وَهَذَا الْقِسْمُ مِنَ الْإِضَاعَةِ
أَشَدُّ مَضَرَّةً وَالتَّرْفَادُ مِنَ الْقِسْمِ
الْأَوَّلِ كَمَا لَيْحُهُ وَتَجِبَتِ الْمُدْرُوسَةُ
بِأَنَّ أَخَذَ الظَّرْفَيْنِ مِنَ السَّالِثِ
الْمُنَاقِصِ وَسَلَّكَ مَسَلَّةً لِأَنَّ التَّاقِرَ
مَرَّجِبٌ هُوَ مَتَّبِعٌ وَمَا يَشُوبُ
بِالْعَوَى لَا يُؤْتِرُونَ أَشْرَاعَانَ
عَلَى الْعَوَى فَيُكْصَلُ ظِلْمَةٌ عَمَّا ظَلَمُوا
وَلِأَنَّ التَّاقِصَ لَا يُمَيِّزُ بَيْنَ الطَّرِيقِ
لِلْمُوصِلَةِ إِلَى اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَبَيْنَ الطَّرِيقِ
الْبَاقِي لِأَنَّ مَصْلَحَةَ سُبْحَانَهُ إِذْ هُوَ

تسے برادر قابل ظهور کمال حق سبحانہ
و قابل فعلیت شمار از قوت بنقصہ ظهور
جلوہ وہ۔ چنان کہ دنیا مزرعت اجرت
است وائے است بر آن کس کہ در و چیر
نکارید و زمین استعداد خود را ملاحظہ و اشت
و پذیر اعمال را ضائع ساخت و باید دانست
کہ اضعاف زمین تو طویل آن بدو طریق است
یکی آنکہ اندر هیچ حکم و دیگر آنکہ تخم ناپاک
و بد بریزد و این قسم از اضعاف نسبت اول
مضر است او اشد است و فساد او اکثر چنانکہ مخفی
نیست و جاشیت بذرو فساد آن بدین نوع
است کہ طریق را از سالیب ناقص اخذ
نمود و بسلیکش رفتن گرفت زیرا کہ ناقص را
ہوائے است متبوع و مشوب بہ ہوا را
تا شیک نہ بر تقدیر تاثیر اعانت است
مرہ را پس ثمرہ آن ظلمت است ظلمت
و نیز ناقص را بدین سبب کہ او اصلاً
واصل نیست میان طرق موصولہ حق سبحانہ
و میان طرق غیر موصولہ با سبحانہ اقیانے

عَلَّمَهَا الْآخِ الْقَابِلُ لِيُظْهِرَ الْكَمَالَ
عَمَّرَ اللَّهُ مَسْجِدَهُ وَقَلَّ فَعَلَّكُمْ
مِنَ الْعَوَى أَنِ الدُّنْيَا مَرْعَى الْأَجْرَى
تَوَيْلٌ لَنْ لَمْ يَزِدْ فِيهَا وَعَطَّلَ مَنْ
الْإِسْتِعْدَادُ وَاضَاعَ يَذْرَأُ الْعَمَالِ
وَمَا يَبْعِي أَنْ يُعْلَمَنَّ إِضَاعَةَ الْأَرْضِ
وَتَعْطِيلُهَا إِنَّمَا يَنْ لَا يَذْرَعُ فِيهَا
شَيْئًا أَوْ لَفِي فِيهَا يَدْرَأُ جَيْشًا
فَأَسَدًا وَهَذَا الْقِسْمُ مِنَ الْإِضَاعَةِ
أَشَدُّ مَضَرَّةً وَالتَّرْفَادُ مِنَ الْقِسْمِ
الْأَوَّلِ كَمَا لَيْحُهُ وَتَجِبَتِ الْمُدْرُوسَةُ
بِأَنَّ أَخَذَ الظَّرْفَيْنِ مِنَ السَّالِثِ
الْمُنَاقِصِ وَسَلَّكَ مَسَلَّةً لِأَنَّ التَّاقِرَ
مَرَّجِبٌ هُوَ مَتَّبِعٌ وَمَا يَشُوبُ
بِالْعَوَى لَا يُؤْتِرُونَ أَشْرَاعَانَ
عَلَى الْعَوَى فَيُكْصَلُ ظِلْمَةٌ عَمَّا ظَلَمُوا
وَلِأَنَّ التَّاقِصَ لَا يُمَيِّزُ بَيْنَ الطَّرِيقِ
لِلْمُوصِلَةِ إِلَى اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَبَيْنَ الطَّرِيقِ
الْبَاقِي لِأَنَّ مَصْلَحَةَ سُبْحَانَهُ إِذْ هُوَ

عَمَّرَ اللَّهُ مَسْجِدَهُ وَقَلَّ فَعَلَّكُمْ
مِنَ الْعَوَى أَنِ الدُّنْيَا مَرْعَى الْأَجْرَى
تَوَيْلٌ لَنْ لَمْ يَزِدْ فِيهَا وَعَطَّلَ مَنْ
الْإِسْتِعْدَادُ وَاضَاعَ يَذْرَأُ الْعَمَالِ
وَمَا يَبْعِي أَنْ يُعْلَمَنَّ إِضَاعَةَ الْأَرْضِ
وَتَعْطِيلُهَا إِنَّمَا يَنْ لَا يَذْرَعُ فِيهَا
شَيْئًا أَوْ لَفِي فِيهَا يَدْرَأُ جَيْشًا
فَأَسَدًا وَهَذَا الْقِسْمُ مِنَ الْإِضَاعَةِ
أَشَدُّ مَضَرَّةً وَالتَّرْفَادُ مِنَ الْقِسْمِ
الْأَوَّلِ كَمَا لَيْحُهُ وَتَجِبَتِ الْمُدْرُوسَةُ
بِأَنَّ أَخَذَ الظَّرْفَيْنِ مِنَ السَّالِثِ
الْمُنَاقِصِ وَسَلَّكَ مَسَلَّةً لِأَنَّ التَّاقِرَ
مَرَّجِبٌ هُوَ مَتَّبِعٌ وَمَا يَشُوبُ
بِالْعَوَى لَا يُؤْتِرُونَ أَشْرَاعَانَ
عَلَى الْعَوَى فَيُكْصَلُ ظِلْمَةٌ عَمَّا ظَلَمُوا
وَلِأَنَّ التَّاقِصَ لَا يُمَيِّزُ بَيْنَ الطَّرِيقِ
لِلْمُوصِلَةِ إِلَى اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَبَيْنَ الطَّرِيقِ
الْبَاقِي لِأَنَّ مَصْلَحَةَ سُبْحَانَهُ إِذْ هُوَ

عَمَّرَ اللَّهُ مَسْجِدَهُ وَقَلَّ فَعَلَّكُمْ
مِنَ الْعَوَى أَنِ الدُّنْيَا مَرْعَى الْأَجْرَى
تَوَيْلٌ لَنْ لَمْ يَزِدْ فِيهَا وَعَطَّلَ مَنْ
الْإِسْتِعْدَادُ وَاضَاعَ يَذْرَأُ الْعَمَالِ
وَمَا يَبْعِي أَنْ يُعْلَمَنَّ إِضَاعَةَ الْأَرْضِ
وَتَعْطِيلُهَا إِنَّمَا يَنْ لَا يَذْرَعُ فِيهَا
شَيْئًا أَوْ لَفِي فِيهَا يَدْرَأُ جَيْشًا
فَأَسَدًا وَهَذَا الْقِسْمُ مِنَ الْإِضَاعَةِ
أَشَدُّ مَضَرَّةً وَالتَّرْفَادُ مِنَ الْقِسْمِ
الْأَوَّلِ كَمَا لَيْحُهُ وَتَجِبَتِ الْمُدْرُوسَةُ
بِأَنَّ أَخَذَ الظَّرْفَيْنِ مِنَ السَّالِثِ
الْمُنَاقِصِ وَسَلَّكَ مَسَلَّةً لِأَنَّ التَّاقِرَ
مَرَّجِبٌ هُوَ مَتَّبِعٌ وَمَا يَشُوبُ
بِالْعَوَى لَا يُؤْتِرُونَ أَشْرَاعَانَ
عَلَى الْعَوَى فَيُكْصَلُ ظِلْمَةٌ عَمَّا ظَلَمُوا
وَلِأَنَّ التَّاقِصَ لَا يُمَيِّزُ بَيْنَ الطَّرِيقِ
لِلْمُوصِلَةِ إِلَى اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَبَيْنَ الطَّرِيقِ
الْبَاقِي لِأَنَّ مَصْلَحَةَ سُبْحَانَهُ إِذْ هُوَ

استعداد او در این استعدادهای مختلفه و این استعدادها را باید در این روشها تعلیم داد

نیست - و همچنین او را با این استعدادات مختلفه طالبان تمییز کند - و چون آن ناقص طرق جذب را از طرق سلوک فرق نمود پس با اوقات استعداد طالب ابتدا بطریق جذب مناسب بود و بطریق سلوک غیر مناسب و ناقص بها عبت عدم تمییز میان طرق و استعدادات مختلفه او را بر راه سلوک برد پس گراه کرد و هر چه را از راه حق چنانکه خود گمراه بود و پس تفریح کامل چون تربیت و تسلیب این طالب را از راه نماید لاحاله محتاج باشد اول بازاله چیزهای که از راه سلوک ناقص بآن طالب رسیده و باصلاح آنچه بسبب فساد گشته بعد از آن تخم نیک و مناسب استعداد طالب در زمین قابلیت او بریزد پس بر وید روئیدی زیبا و حال خرم ناپاک مانند درخت ناپاک است که بر کند و شد از بالای زمین نیست او را هیچ استوار است و حال سخن پاک مانند درخت پاک است بخش استوار باشد و شاخ در آسمان پس صفت شیخ

غیر و اصل قطه و کذا لامین غیر الاستعدادات المختلفه للطلبة و اذالم یتمیز طرق المجدبة عن طرق السلوک فربما كان استعداد الطالب مناسبا بطریق المجدبة غیر مناسب بطریق السلوک ابتدا و ناقص بعد به تمییز بین الطرق و بین الاستعدادات المختلفه سلكه بطریق السلوک ابتدا و فاضل عن طریق کماضی فالشیخ الکامل المتکمل اذا اراد تربیة هذا الطالب و تسلیکته احتاج اول الامر ان یراع ما اصابه من السالف التاقص و اصلاح ما قد سببه فصرافی البذل الصالح للناس لا استعداد به فی أرض الاستعداد و فیبت نباتا حسنا و مثل كلمة حیثیة کنجمة حیثیة اجنت من فوق الارض ما لها من جذر و مثل كلمة طيبة كشجرة طيبة اصلها ثابت و فرعها فی السماء فصعبة الشیخ

استعداد او در این استعدادها را باید در این روشها تعلیم داد

فصل فی تعلیم النعمان فی غایت کمال
و این فصل در بیان تعلیم نعمان است و در این فصل از کمال نعمان یاد می کند

الکامل الکامل کبریت احمری نظره
 دا و اء و کلمته شفاء وید و نفاخر و الفنا
 ثبتنا الله سبحانه و ایا کفر علی جمادیه
 الشریعة المصطفویة علی صاحبها
 الصلوة والسلام و النجیة اذ هو ملائک
 الامر و مدار النجاة و مناط السعادة و یعلم
 ما فیل بالفارسیة
 محمد عربی کابرونه هر دوسر است
 کسیکه خاک دشت نیت خاک برینو
 و لغزیم المقالة علی صلوات سید المرسلین
 و سیدنا ائمه و نجیاته و بركاته النقیمة
 العجب کل العجب ان الایح الصادق
 قد نقل ان من جلسا یم من الشعراء
 الفضلاء من یلقب فی الشعر بالکرمی
 و الحال انه من السادات العظام و النبیا
 الکرام فیما لیت شعر فی ما حمله علی هذا
 الاسم الشنبیع البین شنا عتبه و المسلم
 یسعی له ان یرى من هذا الاسم زیادة و یتبرک
 من الاسد المهایک و یتکره کل الکره

کامل کامل کبریتی است احمری نظره او دوست
 و کلمه او شفا و بد و نفاخر و الفنا
 و قال یایان شابر جاده شریعت مصطفویة
 قائم و ارا و علی صاحبها الصلوة و
 السلام و النجیة زیرا که او است ملائک امر
 و مدار نجات و مناط سعادت و بدرستی
 چه خوش گفته شده است بفارسی
 محمد عربی کابرونه هر دوسر است
 کسیکه خاک دشت نیت خاک برینو
 باید که ختم نما یم این بحث را بصلوات سید
 المرسلین و تسلیات و تحیات و بركات و تهنئة
 کمال تعجب است که بر او بر سعادت نقل نموده
 که از شعراء فضلاء هستند ایشان شاکس
 است که لقب است بلقب کرمی با وجودیکه
 آنکس از سادات عظام و نقیاس کرام است
 که کاش دانسته که برین اسم شنبیع بین ایشان
 چه چیز را میخته که او را و حالاً که مسلمان را
 واجب است در این اسم زیاده ترا ز فرار او
 از هر ملک کرده و استغن او را بجمال که است
 هر ملک کند

کلمه کبریتی
 کلمه شفاء
 کلمه نفاخر
 کلمه الفنا
 کلمه جمادیه
 کلمه صاحبها
 کلمه الصلوة
 کلمه والسلام
 کلمه النجیة
 کلمه ملائک
 کلمه الامر
 کلمه مدار النجاة
 کلمه مناط السعادة
 کلمه یعلم
 کلمه ما فیل
 کلمه بالفارسیة
 کلمه محمد عربی
 کلمه کابرونه
 کلمه هر دوسر
 کلمه است
 کلمه کسیکه
 کلمه خاک
 کلمه دشت
 کلمه نیت
 کلمه خاک
 کلمه برینو
 کلمه باید که
 کلمه ختم
 کلمه نما یم
 کلمه این
 کلمه بحث
 کلمه را
 کلمه بصلوات
 کلمه سید
 کلمه المرسلین
 کلمه و تسلیات
 کلمه و تحیات
 کلمه و بركات
 کلمه و تهنئة
 کلمه کمال
 کلمه تعجب
 کلمه است
 کلمه که
 کلمه بر او
 کلمه بر سعادت
 کلمه نقل
 کلمه نموده
 کلمه که
 کلمه از شعراء
 کلمه فضلاء
 کلمه هستند
 کلمه ایشان
 کلمه شاکس
 کلمه است
 کلمه که
 کلمه لقب
 کلمه است
 کلمه بلقب
 کلمه کرمی
 کلمه با وجودیکه
 کلمه آنکس
 کلمه از سادات
 کلمه عظام
 کلمه و نقیاس
 کلمه کرام
 کلمه است
 کلمه که
 کلمه کاش
 کلمه دانسته
 کلمه که
 کلمه برین
 کلمه اسم
 کلمه شنبیع
 کلمه بین
 کلمه ایشان
 کلمه چه
 کلمه چیز
 کلمه را
 کلمه میخته
 کلمه که
 کلمه او
 کلمه را
 کلمه و حالاً
 کلمه که
 کلمه مسلمان
 کلمه را
 کلمه واجب
 کلمه است
 کلمه در این
 کلمه اسم
 کلمه زیاده
 کلمه ترا
 کلمه ز فرار
 کلمه او
 کلمه از هر
 کلمه ملک
 کلمه کرده
 کلمه و استغن
 کلمه او
 کلمه را
 کلمه بجمال
 کلمه که
 کلمه است
 کلمه هر ملک
 کلمه کند

در معرفت

عاشق سلیمان
 کلمه کبریتی
 کلمه شفاء
 کلمه نفاخر
 کلمه الفنا
 کلمه جمادیه
 کلمه صاحبها
 کلمه الصلوة
 کلمه والسلام
 کلمه النجیة
 کلمه ملائک
 کلمه الامر
 کلمه مدار النجاة
 کلمه مناط السعادة
 کلمه یعلم
 کلمه ما فیل
 کلمه بالفارسیة
 کلمه محمد عربی
 کلمه کابرونه
 کلمه هر دوسر
 کلمه است
 کلمه کسیکه
 کلمه خاک
 کلمه دشت
 کلمه نیت
 کلمه خاک
 کلمه برینو
 کلمه باید که
 کلمه ختم
 کلمه نما یم
 کلمه این
 کلمه بحث
 کلمه را
 کلمه بصلوات
 کلمه سید
 کلمه المرسلین
 کلمه و تسلیات
 کلمه و تحیات
 کلمه و بركات
 کلمه و تهنئة
 کلمه کمال
 کلمه تعجب
 کلمه است
 کلمه که
 کلمه بر او
 کلمه بر سعادت
 کلمه نقل
 کلمه نموده
 کلمه که
 کلمه از شعراء
 کلمه فضلاء
 کلمه هستند
 کلمه ایشان
 کلمه شاکس
 کلمه است
 کلمه که
 کلمه لقب
 کلمه است
 کلمه بلقب
 کلمه کرمی
 کلمه با وجودیکه
 کلمه آنکس
 کلمه از سادات
 کلمه عظام
 کلمه و نقیاس
 کلمه کرام
 کلمه است
 کلمه که
 کلمه کاش
 کلمه دانسته
 کلمه که
 کلمه برین
 کلمه اسم
 کلمه شنبیع
 کلمه بین
 کلمه ایشان
 کلمه چه
 کلمه چیز
 کلمه را
 کلمه میخته
 کلمه که
 کلمه او
 کلمه را
 کلمه و حالاً
 کلمه که
 کلمه مسلمان
 کلمه را
 کلمه واجب
 کلمه است
 کلمه در این
 کلمه اسم
 کلمه زیاده
 کلمه ترا
 کلمه ز فرار
 کلمه او
 کلمه از هر
 کلمه ملک
 کلمه کرده
 کلمه و استغن
 کلمه او
 کلمه را
 کلمه بجمال
 کلمه که
 کلمه است
 کلمه هر ملک
 کلمه کند

فمن قال لا اله الا الله وحده لا شريك له
هو عليه السلام واوليائه الذين آمنوا به
وقبلوه الله عليه من طائفة من خلقه
وقوله لا اله الا الله وحده لا شريك له
مستعمل في كلامه تعالى في سورة البقرة
فمن قال لا اله الا الله وحده لا شريك له
هو عليه السلام واوليائه الذين آمنوا به
وقبلوه الله عليه من طائفة من خلقه

لان هذا الاسم ومساواة مبخوضان
الله سبحانه ورسوله عليه الصلاة
والسليمة والمسليون مأمورون بهذا
اهل الكفر والغلظة عليهم فالحاشي
عن مثل هذا الاسم القبيح واجب
وما وقع في عبارات بعض المشائخ
قدس الله تعالى امرهم فغلبات
السكرو من مدح الكفر والترفيع
على شهد الزنار وامثال ذلك ففرغ
عن الظاهر ومحمول على التاويل فان
كلام السكارى مجمل ويصرف عن
الظاهر المتبادر فالقسم معدود
بخيبة الشكر في ارتكاب هذه الخطية
مع ان كفا الحقيقة نقص بالنسبة
الى اسلام الحقيقة عند اكابر هوكاه
وعبر السكارى غير معدود في تقليدهم
لا عند هم ولا عند اهل الشرع لان
لكل شئ مؤيداً ومفلساً خاصاً صاملاً
ذلك الشئ في ذلك اليوم وهم في آخر

كثير من السكارى
الذين لا يعرفون
الفرق بين الله
وعلمه والسموات
والارض والما بين
الارض والسموات
والسموات والارض
التي هي في السماء
والارض والسموات
والارض والسموات
والارض والسموات
والارض والسموات

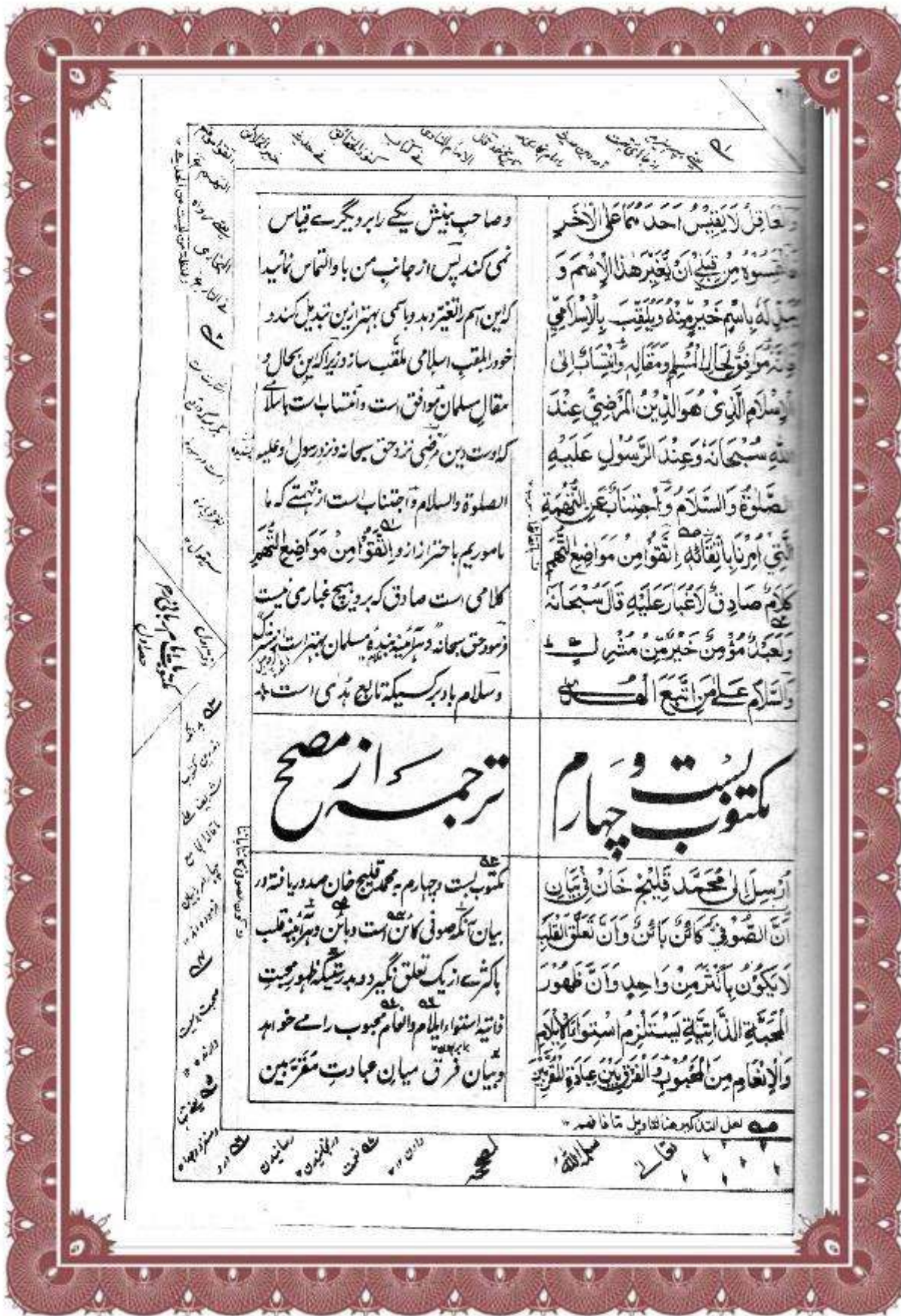
زير كما اين اسم وكنيتها مشهوره است
نزد حق سبحانه ورسول او عليه الصلوة
والسلام واهل اسلام مأمور ان يجعلوا
اهل كفر وشك وندون بر ايشان پس ايشان
اسم قبيح اختر از واجب است و آنچه در
عبارات بعض مشائخ قدس الله تعالى اسرارهم
در غلطات سكاره مدح كفر و ترفيع بر شده
زنار وامثال آن واقع شده است پس از
ظاهر خود مصروف است و بزنايل ايزه تاويل
محمول زير ككلام سكارى بر مفهوم محمود
حمل کرده ميشود و از ظاهر متبادر خود
مصروف چه ايشان به اعش غلبه مسكر
در ارتكاب اين محظورات مسذور اند
با وجوديكه كفر حقيقه تنقص است نسبت
الى اسلام حقيقه نزد اين بزرگواران وغير
سكارى در تعبير ايشان معدود نميند
نزد ايشان و نه نزد اهل شرع چه هر چه را سوي
است خاص و وقت كه آن چه در ان مذكور
موزون و زير ما مي باشد و بوسه ويگر قبيح

لان هذا الاسم ومساواة مبخوضان
الله سبحانه ورسوله عليه الصلاة
والسليمة والمسليون مأمورون بهذا
اهل الكفر والغلظة عليهم فالحاشي
عن مثل هذا الاسم القبيح واجب
وما وقع في عبارات بعض المشائخ
قدس الله تعالى امرهم فغلبات
السكرو من مدح الكفر والترفيع
على شهد الزنار وامثال ذلك ففرغ
عن الظاهر ومحمول على التاويل فان
كلام السكارى مجمل ويصرف عن
الظاهر المتبادر فالقسم معدود
بخيبة الشكر في ارتكاب هذه الخطية
مع ان كفا الحقيقة نقص بالنسبة
الى اسلام الحقيقة عند اكابر هوكاه
وعبر السكارى غير معدود في تقليدهم
لا عند هم ولا عند اهل الشرع لان
لكل شئ مؤيداً ومفلساً خاصاً صاملاً
ذلك الشئ في ذلك اليوم وهم في آخر

فمن قال لا اله الا الله وحده لا شريك له
هو عليه السلام واوليائه الذين آمنوا به
وقبلوه الله عليه من طائفة من خلقه
وقوله لا اله الا الله وحده لا شريك له
مستعمل في كلامه تعالى في سورة البقرة
فمن قال لا اله الا الله وحده لا شريك له
هو عليه السلام واوليائه الذين آمنوا به
وقبلوه الله عليه من طائفة من خلقه

لكن هذا الاسم ومساواة مبخوضان
الله سبحانه ورسوله عليه الصلاة
والسليمة والمسليون مأمورون بهذا
اهل الكفر والغلظة عليهم فالحاشي
عن مثل هذا الاسم القبيح واجب
وما وقع في عبارات بعض المشائخ
قدس الله تعالى امرهم فغلبات
السكرو من مدح الكفر والترفيع
على شهد الزنار وامثال ذلك ففرغ
عن الظاهر ومحمول على التاويل فان
كلام السكارى مجمل ويصرف عن
الظاهر المتبادر فالقسم معدود
بخيبة الشكر في ارتكاب هذه الخطية
مع ان كفا الحقيقة نقص بالنسبة
الى اسلام الحقيقة عند اكابر هوكاه
وعبر السكارى غير معدود في تقليدهم
لا عند هم ولا عند اهل الشرع لان
لكل شئ مؤيداً ومفلساً خاصاً صاملاً
ذلك الشئ في ذلك اليوم وهم في آخر

فمن قال لا اله الا الله وحده لا شريك له
هو عليه السلام واوليائه الذين آمنوا به
وقبلوه الله عليه من طائفة من خلقه
وقوله لا اله الا الله وحده لا شريك له
مستعمل في كلامه تعالى في سورة البقرة
فمن قال لا اله الا الله وحده لا شريك له
هو عليه السلام واوليائه الذين آمنوا به
وقبلوه الله عليه من طائفة من خلقه



سید بہترین ترجمہ انیسویں
 اول فروری ۱۹۳۷ء
 اسلام آباد
 گنج منور محل
 الامام القاضی
 علی گڑھ
 کتاب کوٹھالیان
 حضرت گلخان
 انور علی صاحب

عاقبت لایقیں احد ما علی الآخر
 تیسویں مرتبہ ان بغیر ہذا الاثم و
 سئلہ باسم خیر مینہ ویلقب بالاسلامی
 و تہ مؤلفہ علی السیاق و مقالہ و انتساب الی
 اسلام الذی ہو الذین المرخصی عند
 اللہ سبحانہ و عند الرسول علیہ
 صلوة والسلام و اجتناب عن التفسیر
 الی امرنا بقائلہ القوام من مواضع التھن
 کلیم صادق الاعبار علیہ قال سبحانہ
 و بعدد مؤمن خیر من مشرک
 والسلام علی من اتبع الهدی

و صاحب پیش کیے رابر دیگر سے قیاس
 نمی کند پس از جانب من با و التماس نماید
 کہ این اسم را تغییر دهد و یا کسی بہتر ازین تبدیل کند
 خود لقب اسلامی لقب سازد نیز کہ این بحال و
 مقال مسلمان توافق است و انتسابت با سلام
 کہ است این بعضی از حق سبحانہ و نزول و علیہ
 الصلوۃ والسلام و اجتنابت از تہتہ کہ ما
 ماسوریم با خیر ازاد و القوام من مواضع التھن
 کلامی است صادق کبر و بیچ بخاری نیست
 از سوخت سبحانہ و بر سینه سید مسلمان بہتر است
 و سلام باد بر سیکہ تابع ہدی است

مکتوبت چہارم **ترجمہ صحیح**

ارسلنا محمد قلبہم خان فی بیان
 ان الصوفی کائن بائن وان تعلق القلب
 لا یكون بالشر من واحد وان ظهور
 الحجة الذیہ لیست لزم استنوا ان الایم
 والانعام من المحبوب الغریب بن عباده القویین

مکتوبت چہارم بہ محمد علی خان مددیان در
 بیان تلمذ صوفی کائن است و بائن و ہر تہ قلب
 ہا کہ سے ازیک تعلق نگیرد و ہر تہ لیکہ ظهور حجت
 فاتیہ استنوا اہللام والعام محبوب راسے خواہم
 ویسین فرق میان عبادت مغزین

انور علی صاحب
 علی گڑھ
 کتاب کوٹھالیان
 حضرت گلخان
 انور علی صاحب
 اسلام آباد
 گنج منور محل
 الامام القاضی
 علی گڑھ
 کتاب کوٹھالیان
 حضرت گلخان
 انور علی صاحب

لعل التذکیر صافا و یل ما فا صدق
 قلہ
 صلوات اللہ علیہ

عبارت از یادداشت است که نهایت مرتبه کمال است حضرت خواجه علی الخالق نجله ان
 فرموده اند قدس الله تعالی سره که واسطه یادداشت پذیرا است یعنی مرتبه گیر نیست
 مقصود از اظهار این قسم احوال ترغیب طالبان این طریق علییه است هر چند که منکران را
 غیر از انکار نخواهد افزود و فیصله به کتب کلامیه و عقایدی به کتب فقهیه و اصولیه است
 و آنکه ویدش نقد خود مردانه است به آبی است و بقضی چون نموده قوم موسی را نه خون بود
 آب بود و کانت کلامه و الا کلامه

مشیت و حکم

نیز بیایم تا بی سینه محمود صدور یافته و ترغیب بر صحبت شیخ کامل و محکم اجتناب از صحبت
 ناقص و سبب است ذلالت حق سبحانه و تعالی از یاد او و طلب خود که است فرموده از هر چه
 منافی وصول بطلب است اجتناب تمام میسر گردان و آنچه سبب است ذلالت غیر حق تعالی
 علیه و دخلی الیه الصلوات و التسلیمات التغات نامه گرامی مشرف ساخت چون
 از طلب و شوق و شمع از زور و تعطش بود در نظر بسیار زیاده و آمد چه طلب منتهی حصول
 است و در مقدمه وصول مقصود و عزیز میفرماید اگر نخواستی و او ندادی خواهی حصول
 طلب را نعمت عظمی و است از هر چه مخالفت است احتراز باید نمود و مسأله انقوری و روی راه یابد
 و برودت و در آن حرارت تاثیر نماید و معظم ترین اسباب محافظت آن قیام بشارت بجمول
 آن دولت لکن شکر کنیم که لازمه و دوام انجام و تضرع است بجناب تبار خدای عزوجل
 سلطانه تا وجه طلب او را از کعبه جلال لایزال خود مصرف نگرداند اگر حقیقت انجام تضرع
 صورت تضرع و نیازمندی را از دست نمی باید داد و کانت گفته تکلیف است که ایمان این است

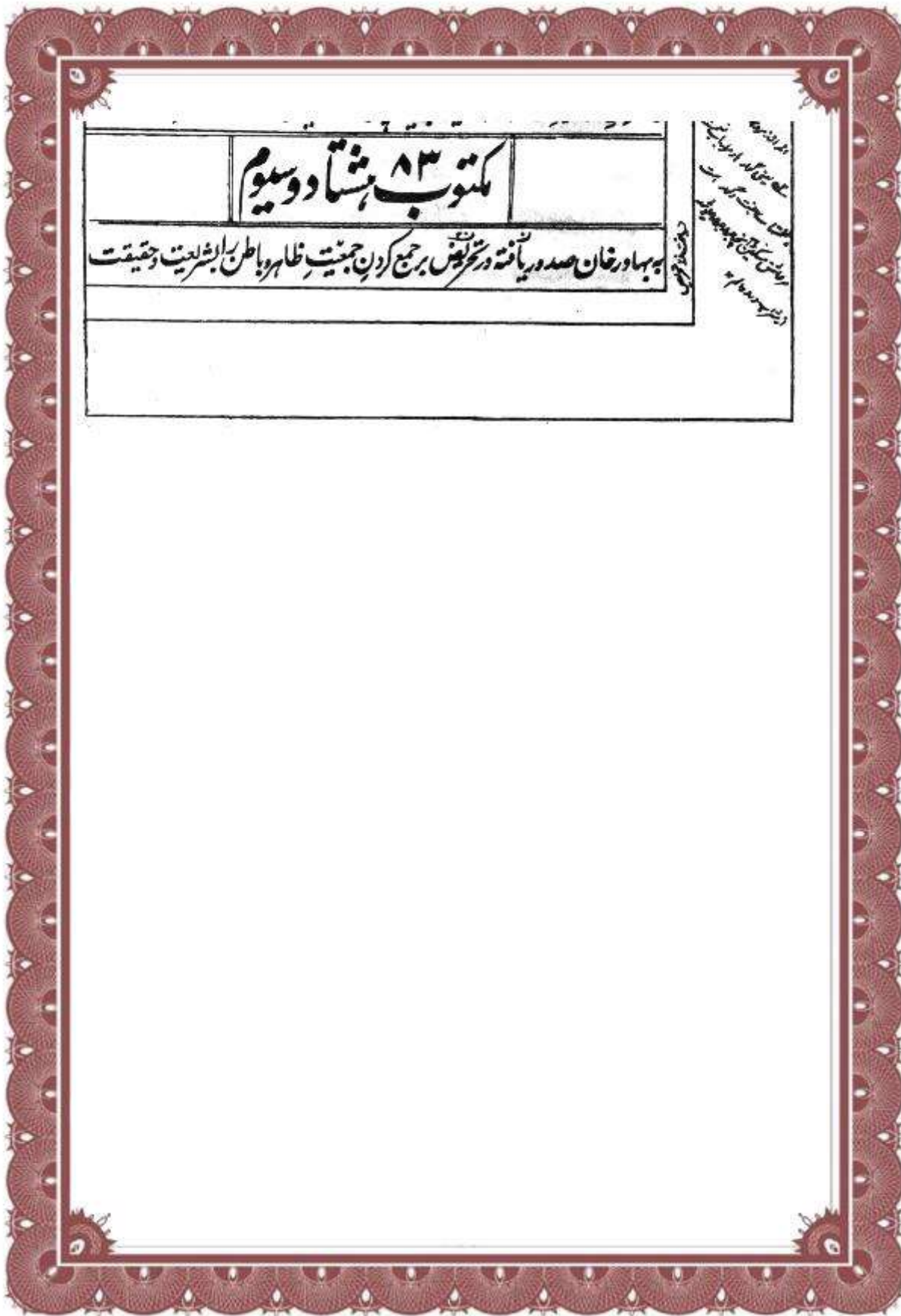
صحه امیرالمؤمنین علیه السلام در بیان این است

سینه محمود صدور یافته و ترغیب بر صحبت شیخ کامل و محکم اجتناب از صحبت ناقص و سبب است ذلالت حق سبحانه و تعالی از یاد او و طلب خود که است فرموده از هر چه منافی وصول بطلب است اجتناب تمام میسر گردان و آنچه سبب است ذلالت غیر حق تعالی علیه و دخلی الیه الصلوات و التسلیمات التغات نامه گرامی مشرف ساخت چون از طلب و شوق و شمع از زور و تعطش بود در نظر بسیار زیاده و آمد چه طلب منتهی حصول است و در مقدمه وصول مقصود و عزیز میفرماید اگر نخواستی و او ندادی خواهی حصول طلب را نعمت عظمی و است از هر چه مخالفت است احتراز باید نمود و مسأله انقوری و روی راه یابد و برودت و در آن حرارت تاثیر نماید و معظم ترین اسباب محافظت آن قیام بشارت بجمول آن دولت لکن شکر کنیم که لازمه و دوام انجام و تضرع است بجناب تبار خدای عزوجل سلطانه تا وجه طلب او را از کعبه جلال لایزال خود مصرف نگرداند اگر حقیقت انجام تضرع صورت تضرع و نیازمندی را از دست نمی باید داد و کانت گفته تکلیف است که ایمان این است

صحه امیرالمؤمنین علیه السلام در بیان این است

این محافظت تا زمان وصول شیخ کامل مکمل است بعد از آن تفویض مرادات خود است بان
 بزرگ و در رنگ سیت شدنت و در دست غشال فنائی اول فنائی فی شیخ است و آن فنا
 ثانیاً وسیله فنائی آمدی گردد و در زمان ردی که چشم تست احوال به معبود تو برست اول
 نیز اگر طریق افاده دستفاوه منبئی بر مناسبت طریقین است ابتدا طالب را بواسطه کمال
 و طهارت و خاست مناسبتی بجانب اقدس و سلطانه نیت برزخی ذی جبین در کار است
 و آن شیخ کامل مکمل است قوی ترین اسباب فتور و طلب انابت است شیخ ناقص که بسبب
 و جذب کار را تمام نکرده بپشتی خود را کشیده است طالب اصحبت او هم قائل است انابت
 او مرض تمسک استعدا و بلند طالب را این چنین صحبت پرستی می آرد و از ذره جسیض هم انداز
 نشمارد یضیکه از طبیب ناقص دارد و خورد درازو یا مرض خودی گوشه و قابلیت از ارض و ضایع
 می سازد و هر چنان آن دارد و راست را معوی از تخفیف بخشد امانی الحقیقت لغز ضررت این
 مریض اگر قضا طبیب حافظ برسد آن طبیب اول فکر از ال تاثیر آن دارد و می نماید و سهلات مفا
 میفرماید بعد از زوال آن تاثیر فکر از ارض میکند و بر طریق این بزرگواران قدس الله تعالی
 آنکه از هم بر صحبت است و بگفت و شنود کاری نمی کشاید بلکه سستی و طلب پیدای آرد احتمال
 دارد که بعد از چند گاه بجانب دلی و اگر میری واقع شود اگر جزیره خود را رسانند و مشاققه چیزی اخذ
 نموده ببعثت باز گردند گنجایش آرد و زیاده برین تصدیع است بقية الاحوية للسؤل عنها
 آنکه جناب شیخ پناهی معارف دست آگاهی میان شیخ تاج و در آن صوبه شهنشاه اند و بزرگ آن
 استعداد و شمارا بر طریق ایشان مناسبت کم است بل رابطه مناسبت حصول مطلوب محسوس است
 و اگر کمترین کله اگر گاه که چیزه از احوال خودی نوشته باشد تا بان تقریب ازین جانب چه چیز
 نوشته شود مناسبت چه سبب اخلاص ازین راه همواره در حرکت می باشد و استلام

این شیخ کامل مکمل است قوی ترین اسباب فتور و طلب انابت است شیخ ناقص که بسبب جذب کار را تمام نکرده بپشتی خود را کشیده است طالب اصحبت او هم قائل است انابت او مرض تمسک استعدا و بلند طالب را این چنین صحبت پرستی می آرد و از ذره جسیض هم انداز نشمارد یضیکه از طبیب ناقص دارد و خورد درازو یا مرض خودی گوشه و قابلیت از ارض و ضایع می سازد و هر چنان آن دارد و راست را معوی از تخفیف بخشد امانی الحقیقت لغز ضررت این مریض اگر قضا طبیب حافظ برسد آن طبیب اول فکر از ال تاثیر آن دارد و می نماید و سهلات مفا میفرماید بعد از زوال آن تاثیر فکر از ارض میکند و بر طریق این بزرگواران قدس الله تعالی آنکه از هم بر صحبت است و بگفت و شنود کاری نمی کشاید بلکه سستی و طلب پیدای آرد احتمال دارد که بعد از چند گاه بجانب دلی و اگر میری واقع شود اگر جزیره خود را رسانند و مشاققه چیزی اخذ نموده ببعثت باز گردند گنجایش آرد و زیاده برین تصدیع است بقية الاحوية للسؤل عنها آنکه جناب شیخ پناهی معارف دست آگاهی میان شیخ تاج و در آن صوبه شهنشاه اند و بزرگ آن استعداد و شمارا بر طریق ایشان مناسبت کم است بل رابطه مناسبت حصول مطلوب محسوس است و اگر کمترین کله اگر گاه که چیزه از احوال خودی نوشته باشد تا بان تقریب ازین جانب چه چیز نوشته شود مناسبت چه سبب اخلاص ازین راه همواره در حرکت می باشد و استلام



مکتوب ہشتاد و سوم

بہ ماورغان صدور یافتہ در شرح بعض بر جمع کردن جمعیتِ ظاهر و باطن بر ایشاعت و حقیقت

مکتوب ہشتاد و سوم
مکتوب ہشتاد و سوم
مکتوب ہشتاد و سوم
مکتوب ہشتاد و سوم

حق سبحانه و تعالی از تعلقات شئی بجائی ارزانی فرموده بکلیت گرفتار جناب قدس خود گردانم
 حضرت سید البشر علیه السلام و علی الله و علیهم من الصلوات افضلها من الشیخان و الکتبا
 بکلیت هر چه بر عشق خدائی احسن است به که شکر خوردن بود جان کندن است به
 ظاهر را بظاهر شریعت غیر آراستن و باطن را همواره با حق جل و علا داشتن کار عظیم است تا کلام
 صاحب است را با این دو معنی عظمی شرف سازند امر و جمیع این دو نسبت بلکه استقامت بر ظاهر
 شریعت تمخیز بسیار عزیز الوجود است اعین من الیک بریت الیک حق سبحانه و تعالی
 از کمال کرم خود استقامت بر متابعت سید الاولین و الاخرین ظاهر را باطناً کرامت فرمود

علی بن علی علیه السلام
مکتوبت مناهج و چهارم
 الصلوات و الشیخان

پس تداوم قادی صدور یافته در بیان آنکه شریعت و حقیقت عین یکدیگر اند و علامت
 وصول بحق یقین مطابق علم و معارف آن مقام است بعلوم و معارف شرعی و معارف
 ذلک حق سبحانه و تعالی بر جاوه شریعت استقامت ارزانی داشته به یکی است متوجه جناب
 قدس خود گردانیده ما را تمام از باب شانزد و بکلیت اعراض از ما دون خود میسر گردانند خود
 سید البشر علیه السلام و زین العابدین علیه السلام افضلها من الشیخان و الکتبا
 و علی الله و اصحابه اجمعین آمین منصرفه از هر چه میر و دشمن دوست خوش تر است
 هر چند هر چه گفته می شود از دوست دشمن است لیکن چون آن سخن را سخنی از مناسبت با
 جناب او تعالی و تقدس ثابت است آن معنی مناسب را منضم شماره در آن باب جزا است
 زبان درازی می نماید المقصود شریعت و حقیقت عین یکدیگر اند و در حقیقت از یک دیگر جدا
 نیستند فرق اجمال و تفصیل است استدلال کشف است بکلیت و شهادت است تعارض عدم

بکلیت هر چه بر عشق خدائی احسن است به که شکر خوردن بود جان کندن است به
 ظاهر را بظاهر شریعت غیر آراستن و باطن را همواره با حق جل و علا داشتن کار عظیم است تا کلام
 صاحب است را با این دو معنی عظمی شرف سازند امر و جمیع این دو نسبت بلکه استقامت بر ظاهر
 شریعت تمخیز بسیار عزیز الوجود است اعین من الیک بریت الیک حق سبحانه و تعالی
 از کمال کرم خود استقامت بر متابعت سید الاولین و الاخرین ظاهر را باطناً کرامت فرمود
 پس تداوم قادی صدور یافته در بیان آنکه شریعت و حقیقت عین یکدیگر اند و علامت
 وصول بحق یقین مطابق علم و معارف آن مقام است بعلوم و معارف شرعی و معارف
 ذلک حق سبحانه و تعالی بر جاوه شریعت استقامت ارزانی داشته به یکی است متوجه جناب
 قدس خود گردانیده ما را تمام از باب شانزد و بکلیت اعراض از ما دون خود میسر گردانند خود
 سید البشر علیه السلام و زین العابدین علیه السلام افضلها من الشیخان و الکتبا
 و علی الله و اصحابه اجمعین آمین منصرفه از هر چه میر و دشمن دوست خوش تر است
 هر چند هر چه گفته می شود از دوست دشمن است لیکن چون آن سخن را سخنی از مناسبت با
 جناب او تعالی و تقدس ثابت است آن معنی مناسب را منضم شماره در آن باب جزا است
 زبان درازی می نماید المقصود شریعت و حقیقت عین یکدیگر اند و در حقیقت از یک دیگر جدا
 نیستند فرق اجمال و تفصیل است استدلال کشف است بکلیت و شهادت است تعارض عدم

شریعت ۱۱ حقیقت ۱۲ حقیقت ۱۳ حقیقت ۱۴ حقیقت ۱۵ حقیقت ۱۶ حقیقت ۱۷ حقیقت ۱۸ حقیقت ۱۹ حقیقت ۲۰ حقیقت ۲۱ حقیقت ۲۲ حقیقت ۲۳ حقیقت ۲۴ حقیقت ۲۵ حقیقت ۲۶ حقیقت ۲۷ حقیقت ۲۸ حقیقت ۲۹ حقیقت ۳۰ حقیقت ۳۱ حقیقت ۳۲ حقیقت ۳۳ حقیقت ۳۴ حقیقت ۳۵ حقیقت ۳۶ حقیقت ۳۷ حقیقت ۳۸ حقیقت ۳۹ حقیقت ۴۰ حقیقت ۴۱ حقیقت ۴۲ حقیقت ۴۳ حقیقت ۴۴ حقیقت ۴۵ حقیقت ۴۶ حقیقت ۴۷ حقیقت ۴۸ حقیقت ۴۹ حقیقت ۵۰ حقیقت ۵۱ حقیقت ۵۲ حقیقت ۵۳ حقیقت ۵۴ حقیقت ۵۵ حقیقت ۵۶ حقیقت ۵۷ حقیقت ۵۸ حقیقت ۵۹ حقیقت ۶۰ حقیقت ۶۱ حقیقت ۶۲ حقیقت ۶۳ حقیقت ۶۴ حقیقت ۶۵ حقیقت ۶۶ حقیقت ۶۷ حقیقت ۶۸ حقیقت ۶۹ حقیقت ۷۰ حقیقت ۷۱ حقیقت ۷۲ حقیقت ۷۳ حقیقت ۷۴ حقیقت ۷۵ حقیقت ۷۶ حقیقت ۷۷ حقیقت ۷۸ حقیقت ۷۹ حقیقت ۸۰ حقیقت ۸۱ حقیقت ۸۲ حقیقت ۸۳ حقیقت ۸۴ حقیقت ۸۵ حقیقت ۸۶ حقیقت ۸۷ حقیقت ۸۸ حقیقت ۸۹ حقیقت ۹۰ حقیقت ۹۱ حقیقت ۹۲ حقیقت ۹۳ حقیقت ۹۴ حقیقت ۹۵ حقیقت ۹۶ حقیقت ۹۷ حقیقت ۹۸ حقیقت ۹۹ حقیقت ۱۰۰ حقیقت

تعل است احکام و علومیکه بموجب شریعت غرامین معلوم شده اند بعد از تحقق حقیقت
حق یقین همین احکام و علوم بصورتها تفصیل منکشف میگردد و از غنایت بشادوت
می آید و چشم کتب و محفل عمل از میان بر میخیزد و علامت وصول حقیقت حق یقین
مطابقت علوم و معارف آن مقام است بنام و معارف شرعی و آسمانی مخالفت است
و دلیل است بر عدم وصول حقیقت استخالف و در خلافیکه بشریعت و علم و عمل از هر که واقع شده
است از شاخ طریقت نبوی بر سر وقت است و سر وقت نمی باشد الا در شان و راه منتهیان
نهایت نهایت راه صحاح است وقت مغرب ایشان است حال مقام تابع کمال شان بیت
صوفی این وقت آمد در حال به لیک صافی فارغ است از وقت و حال به پس متحقق شد که
خلاف شریعت علامت عدم وصول است بحقیقت کار در عبارات بعضی از شاخ و قسمت
که شریعت پوست حقیقت است حقیقت مغرب شریعت این عبارت هر چند از بی استقامتی حکم
این کلام خبر میدهد هر یک تواند بود که مرادش آن باشد که جعل نسبت بمفصل حکم پوست دارد نسبت
بمغز و استدلال در جنب کشف در رنگ قشر است نسبت به لب اما اکابر مستقیم الاحوال ایمان
اشمال این عبارات مومهمه را تجویز نمی نمایند و فرق جز به اجمال و تفصیل و استدلال و کشف مذکور
نمی سازند سألی از حضرت خواجۀ نقشبند قدسی الله تعالی علیه السلام که از کس سوال کرده مقصود از
سیر و سلوک چیست فرمودند تا معرفت اجمالی تفصیلی گردد و استدلالی کشفی شود و ترکت الله
سبحانه الشکات و الاستقامة علی الشریعة علیها و کمالها کون الله تعالی و سلامه
علی صلاحتها بقیة التصدیق آنکه حامل قیود و عامیان شیخ مصطفی شریعی از نسل قاضی شریعی
اند پران ایشان بزرگ بودند و ظالفت و وجه مدد معاش بسیار و شکر مشار الیه از تقدیر
آسایش معاش مضطرب است آسایش و فرامین همراه گرفته متوجه لشکر شده است التفات نموده

له منافع
علیه السلام
تعل است احکام
مطابقت علوم
و معارف آن
مقام است
بنام و معارف
شرعی و آسمانی
مخالفت است
و دلیل است
بر عدم وصول
حقیقت استخالف
و در خلافیکه
بشریعت و علم
و عمل از هر
که واقع شده
است از شاخ
طریقت نبوی
بر سر وقت
است و سر وقت
نمی باشد الا
در شان و راه
منتهیان
نهایت نهایت
راه صحاح است
وقت مغرب
ایشان است
حال مقام
تابع کمال
شان بیت
صوفی این
وقت آمد در
حال به لیک
صافی فارغ
است از وقت
و حال به پس
متحقق شد
که خلاف
شریعت
علامت عدم
وصول است
بحقیقت کار
در عبارات
بعضی از
شاخ و قسمت
که شریعت
پوست حقیقت
است حقیقت
مغرب
شریعت این
عبارت هر
چند از بی
استقامتی
حکم این
کلام خبر
میدهد هر
یک تواند
بود که
مرادش آن
باشد که
جعل نسبت
بمفصل حکم
پوست دارد
نسبت
بمغز و
استدلال
در جنب
کشف در
رنگ قشر
است نسبت
به لب اما
اکابر
مستقیم
الاحوال
ایمان
اشمال این
عبارات
مومهمه
را تجویز
نمی
نمایند
و فرق
جز به
اجمال
و تفصیل
و استدلال
و کشف
مذکور
نمی
سازند
سألی
از
حضرت
خواجۀ
نقشبند
قدسی
الله
تعالی
علیه
السلام
که
از
کس
سوال
کرده
مقصود
از
سیر
و
سلوک
چیست
فرمودند
تا
معرفت
اجمالی
تفصیلی
گردد
و
استدلالی
کشفی
شود
و
ترکت
الله
سبحانه
الشکات
و
الاستقامة
علی
الشریعة
علیها
و
کمالها
کون
الله
تعالی
و
سلامه
علی
صلاحتها
بقیة
التصدیق
آنکه
حامل
قیود
و
عامیان
شیخ
مصطفی
شریعی
از
نسل
قاضی
شریعی
اند
پران
ایشان
بزرگ
بودند
و
ظالفت
و
وجه
مدد
معاش
بسیار
و
شکر
مشار
الیه
از
تقدیر
آسایش
معاش
مضطرب
است
آسایش
و
فرامین
همراه
گرفته
متوجه
لشکر
شده
است
التفات
نموده

مع تقدیر انهم به لکسر کردن و گردن ۱۱

کمالشان ۱۱
عنه بنوعی
مغرب شریعت
از حق او است
عالمی و الصفا له

که اکل آن از صورت گزشتیه بجهت پیوسته باشد و از ظاهر بر باطن آریده ظاهر غذا
 نمونظاها باشد و باطن غذا شکل باطن او و الی اینها و ظاهری مقصود و اکل آن درین
 تصویرت سی کن بالقهر سازی که بعد از آن چند آله نخوامی بخور و درین ترکیب غذا
 است مرصاحب غذا و درین انظار و تاخیر تحریر اسلام

مکتوب صد و شصت و یکم

بسیادت و تقابیت پناهی شیخ فرید صد و یازده در بیان آنکه اسلام و کفر ضد یکدیگر اند
 جمع شدن این دو ضد محال است و عزت دادن یکی را استلزام خواری دیگر است این
 انحراف قال سلّمه الله تعالی فی تذلیل الکفار و عدم الاختیار و معنی بیان سلفه هذا
 الاختیار و در بیان آنکه دنیا و آخرت نیز ضد یکدیگر اند که تحمل لله الذی انعم علینا
 و هدانا الی الاسلام و جعلنا من امة محمد علیها الصلوٰة و التحیة و النکاح و النکاح
 و این و بسته با تابعین است و بس علیه و علی اله من الصلوات انقضها و این
 الشیطان انما لها متابعت او علیه الصلوة و السلام و بیان احکام اسلام است و رفع
 از کفریه چه اسلام و کفر ضد یکدیگر اند و گرانده اثبات یکی موجب نفع دیگر است احتمال جمع شدن
 این دو ضد محال است و عزت دادن یکی را استلزام خواری دیگر است حق سبحانہ تعالی
 صیب خور و اقلی العین و التحیة میفرماید یا ایها الشیخ جاهد الکفار و المنافقین کلفظ
 علیکم پس غیر خور که مرصوف بخلق عظیم است جهاد و کفار و غلطت بر ایشان امر فرمود
 معلوم شد که غلطت بر ایشان داخل خلق عظیم است پس عزت اسلام و خواری کفر باطل کفر
 است کیسه اهل کفر اغریز و اشت اهل اسلام را خوار ساخت عزیز و دشمن عبودیت از آن است

این مکتوب در بیان آنکه اسلام و کفر ضد یکدیگر اند
 و جمع شدن این دو ضد محال است
 و عزت دادن یکی را استلزام خواری دیگر است
 این انحراف قال سلّمه الله تعالی فی تذلیل الکفار و عدم الاختیار
 و معنی بیان سلفه هذا الاختیار و در بیان آنکه دنیا و آخرت نیز ضد یکدیگر اند
 که تحمل لله الذی انعم علینا و هدانا الی الاسلام و جعلنا من امة محمد علیها الصلوة و التحیة
 و النکاح و النکاح و این و بسته با تابعین است و بس علیه و علی اله من الصلوات انقضها
 و این الشیطان انما لها متابعت او علیه الصلوة و السلام و بیان احکام اسلام است
 و رفع از کفریه چه اسلام و کفر ضد یکدیگر اند و گرانده اثبات یکی موجب نفع دیگر است
 احتمال جمع شدن این دو ضد محال است و عزت دادن یکی را استلزام خواری دیگر است
 حق سبحانہ تعالی صیب خور و اقلی العین و التحیة میفرماید یا ایها الشیخ جاهد الکفار و المنافقین
 کلفظ علیکم پس غیر خور که مرصوف بخلق عظیم است جهاد و کفار و غلطت بر ایشان امر فرمود
 معلوم شد که غلطت بر ایشان داخل خلق عظیم است پس عزت اسلام و خواری کفر باطل کفر
 است کیسه اهل کفر اغریز و اشت اهل اسلام را خوار ساخت عزیز و دشمن عبودیت از آن است

والمعروف

لعل قال بعضنا اننا نعلم ان الله
لا يضل المرسلين من عند الله ولا يضل
من الله من المرسلين ولا يضل من الله
من المرسلين ولا يضل من الله من المرسلين

از براسه خواری ایشان وضع کرده است مقصود رسولی ایشان است و عزت و غلبه
 اهل اسلام نسخ جوهر که شوکت میبویا اسلام است به علامت حصول دولت اسلام
 بغض است با اهل کفر و عناد است با ایشان حق سبحانه و تعالی در کلام مجید خود ایشانرا
 بخش فرموده و در جاهائیکه پیش فرموده پس در نظر اهل اسلام میباشد که اهل کفر چنین پند
 و چون چنین پند و دانند لاجرم او صحبت ایشان پند نمایند و در مجالست ایشان متشبه
 چیزی با ایشان پرسیدن و بمقتضای علم اینچنان عمل کردن از کمال اغراض این دشمنان است
 چنانکه گفته اند ایشان طلب دروغه که بتوسط ایشان خواهد چه خواهد بود حق سبحانه و تعالی
 کام مجید خود غیر یاری حق تعالی که این کلام را در حق صلا و عبادت و ثمنان بلان مجال
 است اجابت را در آنجا چه احتمال آنقدر فساد لازم می آید که اغراض این سگان می افزاید ایشان
 اگر عاقلان خواهند که در میان خود را وسیله خواهند آورد و خیال باید کرد که کار با کجا میکند و از مسلمانی بوی
 نیمازند عزیز فرموده است تا یکی از شما دیوانه نشود بسلامتی نرسد و یوانگی عبارت او در گذشتن است
 از نفع و ضرر خود بوسط اعلای کلمه اسلام با مسلمانی هر چه شود گوشت و گوشت و گوشت و گوشت و گوشت
 مسلمانی است رضای خدای عزوجل است و رضای پیغمبر حبیب او علیکم الصلوٰه و السلام
 وَالْحَقِّيَّةُ وَاوْلَىٰ مَعْلَمٍ تَرِازِ رِضَاءٍ مَعَالِيَتْ رَضِيْنَا بِاللّٰهِ سُبْحٰنَهُ ذِكْرًا وَاِيَّاكَ لَا شَرِيْكَ لَكَ
 وَتَحْتَمَلُ عَلَيْكَ الصَّلٰوةَ وَالسَّلَامَ نَبِيًّا وَاَرْسَلْنَاكَ مَصْرَعًا بِرَبِّهِمْ يَا رَحِيْمٌ يَا رُبَّ
 الْمَرْمَلِيْنَ عَلَيْكَ وَعَلَى الْاِيْمَانِ الصَّلٰوةَاتِ اَنْضَلْنَا مِنَ النَّسْلِ لِمَا سَلَّمَ مَلِكًا وَاَلْسَلَامَ
 اِيَّكَ اِنْ اَخْرَجْتَ اِحْجَالَه الرِّقَّةَ اَنْفِضْ رُؤْيِ وَاَلْبَدِي وَنَسْتِ بِطَرَقِ اِحْجَالَ نُوْشَةِ فَرَسًا وَاِعْرَابِيْنَ
 اَكْرَفِيْنَ فَرِيْنَ كَسْتِ مَفْصَلٌ تَرَاوِيْنَ نُوْشَتِ اِرْسَالِ خَوَابِ كَسْتِ جَمِيْنَا كَلِمَةَ اِسْلَامٍ مُّذْ كَفَرْتَ اَنْفَرْتَ
 نِيْضَةً وَاِيَّا هِمْ نُوْشَا وَاَحْرْتِ جَمِ نُوْشُوْذَ تَرْكِ وَاِيَّا رُوْشِ نُوْشِ اَنْفَرْتَ اَنْفَرْتَ اَنْفَرْتَ اَنْفَرْتَ اَنْفَرْتَ

اینکه گفتند که اینها را در حق صلا و عبادت و ثمنان بلان مجال
 است اجابت را در آنجا چه احتمال آنقدر فساد لازم می آید که اغراض این سگان می افزاید ایشان
 اگر عاقلان خواهند که در میان خود را وسیله خواهند آورد و خیال باید کرد که کار با کجا میکند و از مسلمانی بوی
 نیمازند عزیز فرموده است تا یکی از شما دیوانه نشود بسلامتی نرسد و یوانگی عبارت او در گذشتن است
 از نفع و ضرر خود بوسط اعلای کلمه اسلام با مسلمانی هر چه شود گوشت و گوشت و گوشت و گوشت و گوشت
 مسلمانی است رضای خدای عزوجل است و رضای پیغمبر حبیب او علیکم الصلوٰه و السلام
 وَالْحَقِّيَّةُ وَاوْلَىٰ مَعْلَمٍ تَرِازِ رِضَاءٍ مَعَالِيَتْ رَضِيْنَا بِاللّٰهِ سُبْحٰنَهُ ذِكْرًا وَاِيَّاكَ لَا شَرِيْكَ لَكَ
 وَتَحْتَمَلُ عَلَيْكَ الصَّلٰوةَ وَالسَّلَامَ نَبِيًّا وَاَرْسَلْنَاكَ مَصْرَعًا بِرَبِّهِمْ يَا رَحِيْمٌ يَا رُبَّ
 الْمَرْمَلِيْنَ عَلَيْكَ وَعَلَى الْاِيْمَانِ الصَّلٰوةَاتِ اَنْضَلْنَا مِنَ النَّسْلِ لِمَا سَلَّمَ مَلِكًا وَاَلْسَلَامَ
 اِيَّكَ اِنْ اَخْرَجْتَ اِحْجَالَه الرِّقَّةَ اَنْفِضْ رُؤْيِ وَاَلْبَدِي وَنَسْتِ بِطَرَقِ اِحْجَالَ نُوْشَةِ فَرَسًا وَاِعْرَابِيْنَ
 اَكْرَفِيْنَ فَرِيْنَ كَسْتِ مَفْصَلٌ تَرَاوِيْنَ نُوْشَتِ اِرْسَالِ خَوَابِ كَسْتِ جَمِيْنَا كَلِمَةَ اِسْلَامٍ مُّذْ كَفَرْتَ اَنْفَرْتَ

تعارف
لعل قال بعضنا اننا نعلم ان الله

صلى الله عليه وسلم قال قال قتال
رسول الله صلى الله عليه وسلم
هلل الله بالظلمة من قومها
شبهات الظلمة من قومها
قاسم من حق الثمنان من قومها
أكثر من صدق رسول الله
قل من عرفني عرفني رسول الله
قل من عرفني عرفني رسول الله

هتکه ترک کرده شود مگر بقدر ضرورت این هم اعلای ترک و نیاست نوعی مگر آنست که از محرمات و مشبهات
آن اجتناب کرده شود و بامور ضایع آن تخفیف نموده آید این هم نیز خصم صدیقین ابان بسیار عزیز الوجود است
آسمان نسبت بعیش آند و در ورنه بس عالیت پیش خاک تو پدید ناچار از استعمال در جنب قضه
و بنس حریر و امثال آن حکایتی مصطفویه علی مصداقها الصالحون والسلامه و الخیرة آنرا
محرم ساخته است اجتناب باید نمود و آنی در جنب و قضه را اگر برای مجمل کنندنی بجهل نجاست
دار و اما استعمال اینها حرام است از آب و طعام خوردن درینها و خوشبوئی آند اختم و در آن
ساختن و جزآن القصیه حق سبحانہ و تعالی و اثره امور مباهه بسیار وسیع ساخته است
شعاعت و تمسعات با آنها و عیش و لذت زیاده ازان است که در امور محرمه است در بیامات غیر
حق است سبحانہ و در محرمات عدم رضائ او تعالی عقل سلیم هرگز بخرید و نمیکند که کسی
برای لذتی که بقای هم ندارد و عدم رضائ مولای خود اختیار کند و حال آنکه در عوض آن لذت
محرّم لذت مباهه هم بخورید فرموده است رَزَقْنَا اللَّهُ سُبْحَانَهُ وَبِأَيْدِيكُمْ الْإِسْتِقَامَةَ عَدْلَ
مُنَابَعَتِ صَالِحِي اللَّهِ رِيعَتِ عَلَيْكُمْ وَعَلَى إِلَهِي الصَّلَاةُ وَالْحَبَّةُ وَرِمَالُهُ حَلِّ حِمْرَتِ هَوَارِي الْعَبَا
دِينِ دَارِ جَوْعِ بَايِدِ نَمُودِ وَازِيهَا مُتَفَسِّرَا بَايِدِ كَرُوبِ بَقْتُنَايِ فَتَوْعِي اِيْشَانِ عَمَلِ بَايِدِ نَمُودِ كَرَاوِي نَجَا
شَرِيْعَتِ اسْتِ وَبَدِيْعَتِ مِثْعَتِ اسْتِ بَا مِثْعَتِ اسْتِ اسْتِ بَا مِثْعَتِ اسْتِ اسْتِ بَا مِثْعَتِ اسْتِ اسْتِ بَا مِثْعَتِ اسْتِ اسْتِ

کتابت شریعت و حرام
مکتوب و شریعت و حرام

بکافطها و الدین سمرندی صد و میانته در بیان آنکه فیض حق سبحانہ علی الدوام بر مردم
وارد است تفاوت قبول عدم قبول آن ازین طرف ناشی است یعنی سبحانہ و تعالی
بر جاوه شریعت استقامت بخشد بخنده و کسر فیض حق سبحانہ و تعالی علی الدوام بر مردم

عقل تو استوان فضول
خداوند استوان فضول
عقل تو استوان فضول
خداوند استوان فضول
عقل تو استوان فضول
خداوند استوان فضول
عقل تو استوان فضول
خداوند استوان فضول

مکتوب صد و نهم (۱۹۰)

بیت

بیکی از فرزندان سید محمد نعمان نجفی صدور یافته در مجلس بر دوام ذکر آهی جل سبطانہ و در مغرب
 بر اعتبار نمودن طریقیه علیه تعجب ندره قدس الله تعالی آمدیم با بیان طرز ذکر و رعایت آنست اذکات
 بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ وَالصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ عَلٰی سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ
 قَالَهُ الطَّاهِرِیْنَ أَجْمَعِیْنَ و اما نگاه باش که سعادت تو بلکه سعادت جمیع بنی آدم و صلاح
 و دستگیری همه در ذکری تو است جل سبطانہ تا ممکن باشد جمیع اوقات را ستغرق ذکر
 آهی جل سبطانہ باید ساخت و یک خط تجویز غفلت نباید کرد و الله سبحانہ العظیم کلمة که در همه ذکر و
 طریقیه حضرت خواجگان قدس الله تعالی اندر هم و ابتدا میسیر در دو بطریق اندراج النہایة فی البدایة
 حاصل میشود پس اختیار این طریقیه علیه طالب آنست و انسب باشد بلکه واجب و لازم پس بر تو باد
 که قبله توجیه را از همه سوگردانیده بکلیت بجناب عالی اکا پر این طریقیه عملیة اقبال نمائے و بصورتی از
 باطن شریف ایشان خواهی در ابتدا از ذکر گفتن چاره نبود باید که متوجه قلب صنوبری گردی که
 آن مضمغه چو چربیست و قلب حقیقی را و تمام مبارک اندر باران قلب بگزرانی و درین وقت بعضی مضمغه
 عضو را حرکت ندی و بکلیت متوجه قلب نشینی و در متوجه صورت قلب جا ندی و با آن وقت
 نباشی چه مقصود تو چه قلب است نه تصویر صورت آن معنی لفظ مبارک اندر را می بینی و چگونگی
 لما اخطت نائی اذ بیح صفت را با آن منضم سازی و بجای هر ناظر نیز ملحوظ کنی تا از ذروره حضرت ذات
 تعالی تقدیر خصیصه صفات فرود نیانی و از اینجا بشود و وحدت در کثرت نشستی و از گرفتاری چون
 بشود و چون آرام نه گیری چه هر چه در مرتبت چون ظاهر شود همچون نمود هر چه در کثرت نمود اگر در
 واحد حقیقی نباشد همچون را در اُسے و اُسْره چون باید جست بسیط حقیقی را برون محاطه کثرت باید

باشد

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله رب العالمين
 والصلاة والسلام على سيدنا محمد
 وآله الطاهرين اجمعين
 ما مضى من هذا الكتاب
 من كلام الحكماء المشاهير
 في بيان طرق الصوفية
 وادواتها فمن غير ان
 يخطئ في شيء مما ذكره
 من انما هو قوله تعالى
 قد علمنا ما نشاء
 ولو لا انك تعلم ان
 ما مضى من هذا الكتاب
 من كلام الحكماء المشاهير
 في بيان طرق الصوفية
 وادواتها فمن غير ان
 يخطئ في شيء مما ذكره
 من انما هو قوله تعالى
 قد علمنا ما نشاء
 ولو لا انك تعلم ان

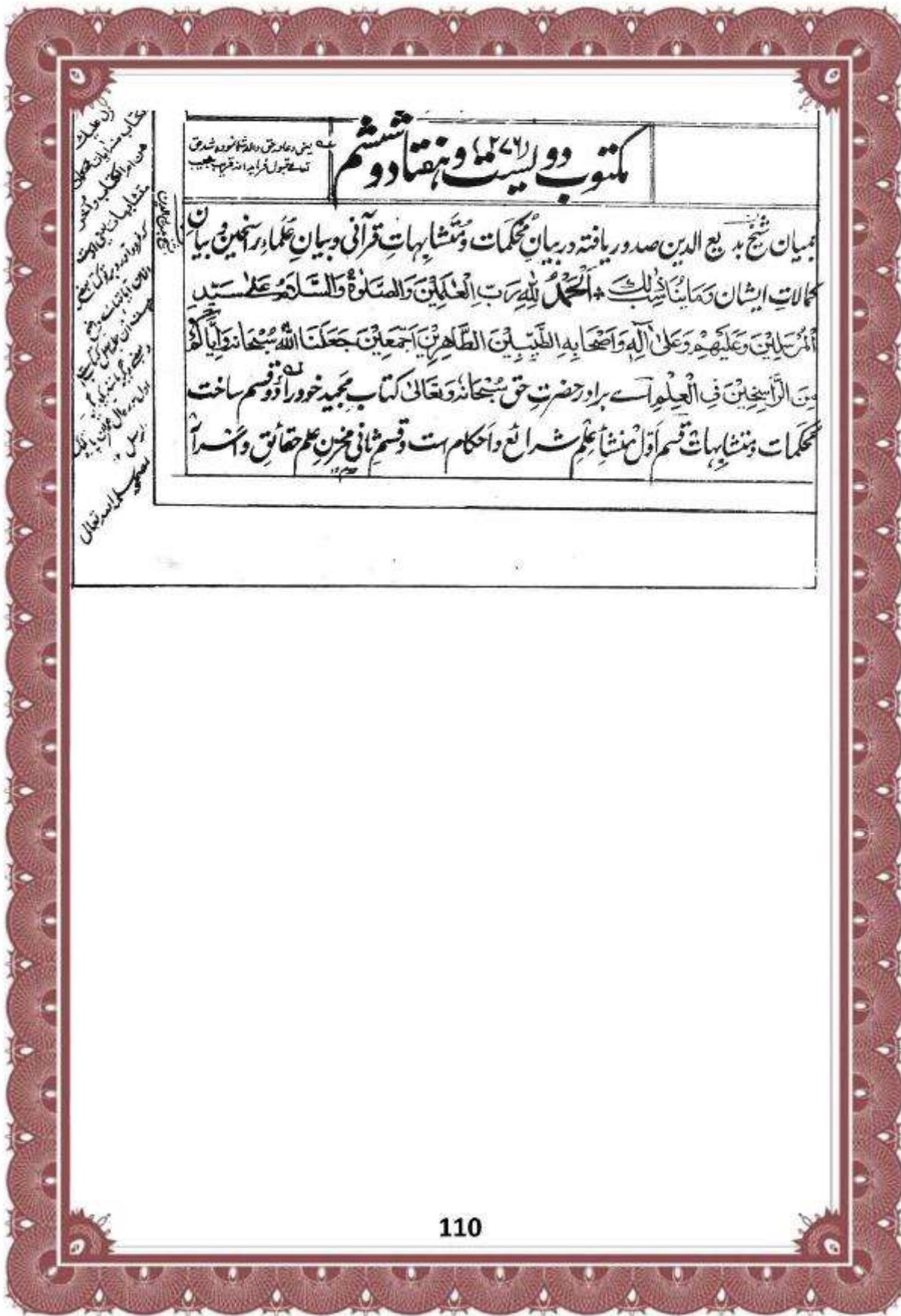
خروج
تذکره
برخ است

طلبید اگر وقت ذکر گفتن صورت پیر بپوشید نظر شود آنگاه قلب بایز برود و قلب
نگاه داشته ذکر باید گفت میدانی که پیر است که از طریق وصول بجناب شمس
خداوندی جانشانه استفاه نمائی و در او با رعایت باورین طریق یابی مگر و کلاه و ونی و شجره که
عرفت شده است از حقیقت پیری و مردی خارج است و داخل رسوم و عادات مگر آنکه بماند
از شیخ کمال و منکر است آری و به عقاید و اخلاص باورندگان نمائی احوال ثمرات و تلخ و در صورت
بیز قوی است و بدانی که شناسات و واقعات شبانان اعما و اعتبار نیست اگر کسی خود را و خواب
یا در واقع باو شاه و دید با قطب وقت یافتنی حقیقت بچنین است بیرون خواب و واقع اگر
باو شاه شود یا قطب گردوستم است پس از احوال و مواجید هر چه در بسیاری واقعات ظاهر شود و گنج
اعمال و او را و از آقا و بدانی که نفع و ذکر و تربی آثار بران مربوط با بیان شریعت است پس او را
تراخص و سمن و واجبتاب از محمد و مشتبه نیک احتیاط باید کرد و در تلبیل و کثیر بغلار جوع باید نمود
و بتقصائے قوتی اینها از ندگان باید نمود و والسلام

کتاب (۱۹۱) مکتوب صد و نو و دویم

بخان خانان صد و یازده در زغیب برتالبعث انبیا علیهم السلام و السلام و در بیان آنکه در
تکلیفات شرعی مرامت ریه نام نموده اند و تخفیف نام نموده است که الله الذی هدانا لهذا
بهدا انما كنا لمنتهدی لئلا ان هدانا الله لقد جد جاهدت رسل ربنا با عتی سعادت ابدی
و سعادت سرمدی مربوط برتالبعث انبیا است صلوات الله تعالی و تسلیما له سبحانه علی جمیعهم
تحت و کمال انصاف مخصوصا اگر زما نه ارسال عبادت کرده شود و با منات شاقه و محامدات
شعبه بجا آورده اگر بنو برتالبعث این بزرگواران متورنگر و و سچوسے بنجرند و خواب نیم و رسته

طریق حصول معرفت
در بیان آنکه در وقت ذکر گفتن صورت پیر بپوشید نظر شود آنگاه قلب بایز برود و قلب نگاه داشته ذکر باید گفت میدانی که پیر است که از طریق وصول بجناب شمس خداوندی جانشانه استفاه نمائی و در او با رعایت باورین طریق یابی مگر و کلاه و ونی و شجره که عرفت شده است از حقیقت پیری و مردی خارج است و داخل رسوم و عادات مگر آنکه بماند از شیخ کمال و منکر است آری و به عقاید و اخلاص باورندگان نمائی احوال ثمرات و تلخ و در صورت بیز قوی است و بدانی که شناسات و واقعات شبانان اعما و اعتبار نیست اگر کسی خود را و خواب یا در واقع باو شاه و دید با قطب وقت یافتنی حقیقت بچنین است بیرون خواب و واقع اگر باو شاه شود یا قطب گردوستم است پس از احوال و مواجید هر چه در بسیاری واقعات ظاهر شود و گنج اعمال و او را و از آقا و بدانی که نفع و ذکر و تربی آثار بران مربوط با بیان شریعت است پس او را تراخص و سمن و واجبتاب از محمد و مشتبه نیک احتیاط باید کرد و در تلبیل و کثیر بغلار جوع باید نمود و بتقصائے قوتی اینها از ندگان باید نمود و والسلام



کتاب دوازدهم و هفتم

عنه بیست و یک بار و در حق اولادش و اولادش در حق
 خداوند عزوجل خوانده شود بسیار

بمیان شیخ برج الدین صدور یافته در بیان حکمت و مناشیبات قرآنی و بیان علماء و متفکران بیان
 کلمات ایشان و کمالات ایشان بجز الله عزوجل الله رب العالمین و المملوکة و السلطنة علی سید
 امته سلیمان و علیه و علی آلهم و اصحابه الطاهیرین اجمعین جعلنا الله سبحانه و تالیها
 بین الراشخین فی العلم است بر او حضرت حق سبحانه و تعالی کتاب مجید خود را در تو قسم ساخت
 حکمت و مناشیبات قسم اول منشا علم شرائع و احکام است و قسم ثانی منین علم حقائق و اسرار

این کتاب
 من در این کتاب
 من در این کتاب
 من در این کتاب
 من در این کتاب
 من در این کتاب
 من در این کتاب
 من در این کتاب
 من در این کتاب
 من در این کتاب

بسیار از آن که در قرآن و احادیث آمده است همه از تشابهات است
و همچنین حروف مقطعات که در اوایل سوره قرآنی دارد و شده اند نیز از تشابهات است که بتناویر آنها آیه
مذموبه اند که علماء در سخنان را تجمال حکمت مذکورند که تاویل عبارات از قدرت است که سید تعبیر آن نموده
و باوقات است که بوجه آن را معتبر ساخته بلکه تاویل آنها از آنرا غاصضه است که باخص خوش آیندا
نموده اند از حروف مقطعات قرآنی چه نویسد که هر حرفه از آن حروف بجزست تمام از آنرا خفیه
عاشق و عاشوق و مریضت غاصض از موزون و دقیقه و محب و محبوب حکمت هر چند آنهات کتاب اند
آنها شایخ و ثمرات آن که تشابهات اند از قاصد کتاب اند آنهات از مسائل پیش نیستند از مراثی
حصولی بنا بر چسب کتاب تشابهات آمده و حکمت آن کتاب تشابهات اند که بجز
و اشاره بیان اهل مینمایند و از حقیقت معلوم آن مرتبه نشان میدهند بجلف حکمت تشابهات
حقایق اند و حکمت نسبت به تشابهات صورت آن حقائق عالم را شرح کس بود که سبب به پیشتر تواند جمع
ساخت و حقیقت را بصورت تواند فرو آورد و علماء پیشتر به پیشتر ندیده و حکمت آنکفا نموده و علماء
را سخن علم حکمت را حاصل نموده از اوایل تشابهات خط و افرزا میگردد و جمع صوت و حقیقت که حکم
و تشابهات است مینمایند اما یکدیگر علم حکمت و عمل مقتضات آن حکمت تاویل تشابهات چیده
و بصورت را گذاشته بچقیقت بود پس باکس جا بل است که از جمله خود خبر است و وصلت که از تشابهات
تو بے شعور نمیدانند که این نشانه کرب از صورت و حقیقت است تا این نشانه است چو حقیقت
از صورت منقلب نیست قال الله تعالى و اعبدوا ربکم کما یأتیکم الذی فی انفسکم کما
قال المفسرون عبادت را زمان موت منتهی ساخت که تشابهات این نشانه است که آن من معناه
فقد قامت فیما مته و در نشانه از روی که ظهور حقائق است انکه کاک صورت از حقائق انجا حاصل است
پس حکم هر نشانه علاصده است فلفط حکمت یکی را بیدگری که مجال یا از تفریق که مقصودش ابطال
شرائع است چه هر حکمی که نفع دیت را بر بدت دیت همان حکم بر شتهی است عاقد مومنان و انحصار

بسیار از آن که در قرآن و احادیث آمده است همه از تشابهات است
و همچنین حروف مقطعات که در اوایل سوره قرآنی دارد و شده اند نیز از تشابهات است که بتناویر آنها آیه
مذموبه اند که علماء در سخنان را تجمال حکمت مذکورند که تاویل عبارات از قدرت است که سید تعبیر آن نموده
و باوقات است که بوجه آن را معتبر ساخته بلکه تاویل آنها از آنرا غاصضه است که باخص خوش آیندا
نموده اند از حروف مقطعات قرآنی چه نویسد که هر حرفه از آن حروف بجزست تمام از آنرا خفیه
عاشق و عاشوق و مریضت غاصض از موزون و دقیقه و محب و محبوب حکمت هر چند آنهات کتاب اند
آنها شایخ و ثمرات آن که تشابهات اند از قاصد کتاب اند آنهات از مسائل پیش نیستند از مراثی
حصولی بنا بر چسب کتاب تشابهات آمده و حکمت آن کتاب تشابهات اند که بجز
و اشاره بیان اهل مینمایند و از حقیقت معلوم آن مرتبه نشان میدهند بجلف حکمت تشابهات
حقایق اند و حکمت نسبت به تشابهات صورت آن حقائق عالم را شرح کس بود که سبب به پیشتر تواند جمع
ساخت و حقیقت را بصورت تواند فرو آورد و علماء پیشتر به پیشتر ندیده و حکمت آنکفا نموده و علماء
را سخن علم حکمت را حاصل نموده از اوایل تشابهات خط و افرزا میگردد و جمع صوت و حقیقت که حکم
و تشابهات است مینمایند اما یکدیگر علم حکمت و عمل مقتضات آن حکمت تاویل تشابهات چیده
و بصورت را گذاشته بچقیقت بود پس باکس جا بل است که از جمله خود خبر است و وصلت که از تشابهات
تو بے شعور نمیدانند که این نشانه کرب از صورت و حقیقت است تا این نشانه است چو حقیقت
از صورت منقلب نیست قال الله تعالى و اعبدوا ربکم کما یأتیکم الذی فی انفسکم کما
قال المفسرون عبادت را زمان موت منتهی ساخت که تشابهات این نشانه است که آن من معناه
فقد قامت فیما مته و در نشانه از روی که ظهور حقائق است انکه کاک صورت از حقائق انجا حاصل است
پس حکم هر نشانه علاصده است فلفط حکمت یکی را بیدگری که مجال یا از تفریق که مقصودش ابطال
شرائع است چه هر حکمی که نفع دیت را بر بدت دیت همان حکم بر شتهی است عاقد مومنان و انحصار

بسیار از آن که در قرآن و احادیث آمده است همه از تشابهات است
و همچنین حروف مقطعات که در اوایل سوره قرآنی دارد و شده اند نیز از تشابهات است که بتناویر آنها آیه
مذموبه اند که علماء در سخنان را تجمال حکمت مذکورند که تاویل عبارات از قدرت است که سید تعبیر آن نموده
و باوقات است که بوجه آن را معتبر ساخته بلکه تاویل آنها از آنرا غاصضه است که باخص خوش آیندا
نموده اند از حروف مقطعات قرآنی چه نویسد که هر حرفه از آن حروف بجزست تمام از آنرا خفیه
عاشق و عاشوق و مریضت غاصض از موزون و دقیقه و محب و محبوب حکمت هر چند آنهات کتاب اند
آنها شایخ و ثمرات آن که تشابهات اند از قاصد کتاب اند آنهات از مسائل پیش نیستند از مراثی
حصولی بنا بر چسب کتاب تشابهات آمده و حکمت آن کتاب تشابهات اند که بجز
و اشاره بیان اهل مینمایند و از حقیقت معلوم آن مرتبه نشان میدهند بجلف حکمت تشابهات
حقایق اند و حکمت نسبت به تشابهات صورت آن حقائق عالم را شرح کس بود که سبب به پیشتر تواند جمع
ساخت و حقیقت را بصورت تواند فرو آورد و علماء پیشتر به پیشتر ندیده و حکمت آنکفا نموده و علماء
را سخن علم حکمت را حاصل نموده از اوایل تشابهات خط و افرزا میگردد و جمع صوت و حقیقت که حکم
و تشابهات است مینمایند اما یکدیگر علم حکمت و عمل مقتضات آن حکمت تاویل تشابهات چیده
و بصورت را گذاشته بچقیقت بود پس باکس جا بل است که از جمله خود خبر است و وصلت که از تشابهات
تو بے شعور نمیدانند که این نشانه کرب از صورت و حقیقت است تا این نشانه است چو حقیقت
از صورت منقلب نیست قال الله تعالى و اعبدوا ربکم کما یأتیکم الذی فی انفسکم کما
قال المفسرون عبادت را زمان موت منتهی ساخت که تشابهات این نشانه است که آن من معناه
فقد قامت فیما مته و در نشانه از روی که ظهور حقائق است انکه کاک صورت از حقائق انجا حاصل است
پس حکم هر نشانه علاصده است فلفط حکمت یکی را بیدگری که مجال یا از تفریق که مقصودش ابطال
شرائع است چه هر حکمی که نفع دیت را بر بدت دیت همان حکم بر شتهی است عاقد مومنان و انحصار

وایست و در این آن تصور نمودیم که آنکه سر نهی از ایشان احکام شریعت باز نماند و صورت راز
 دست ندانند و تدبیر مکن از احکام شریعت را بطال و ضلال شمرند اینها اولیا و خدا را از جهت طاعت
 و محبت او تعالی از اسوامی او بجا آید کسب برده اند و مجمع و دیگر آنست که شریعت را مگر با صورت و حقیقت
 دانسته اند و مجمع غیر شریعت یعنی نمود و حصول صورت شریعت بے تحصیل حقیقت آن نزد ایشان
 از جهت اعتبار لایق است و حصول حقیقت آن بے اثبات صورت تا تمام و ناقص بلکه حصول صورت
 را که بے ثبوت حقیقت بود آن را از اسلام نیز میدانند و نجابت بخش تصور میکنند که حال آنکه ایست
 انکسار و حکما و حکما و مینویسند و حصول حقیقت را بے ثبوت صورت از جمله محالات تصور میکنند و قال
 آن را زیدین و ضلال سے نامند با جمله کلمات صوری و معنوی نزد این بزرگواران منحصر در کلمات
 شرعی است و علوم و معارف الهیه تصور میکنند کلامیه که بایست بسند و ثبوت پیوسته است نه راز
 شهود و شهادت را بیک سلسله چوئی و دیگر کوی حق جان علا که از مسائل کلامیه است برابر همه اندازند
 و احوال و مواجید و تجلیات و ظلمات را که بخلاف مکن از احکام شرعیه ظاهر گردند به نیم جو نمیخیزند
 و آن ظهور را از طرف استند راج می شمردند او قیام الذین هدو الله فیهما افئدة ائشانان عملوا
 را سخاں اند که بحقیقت معالمان ایشان را اطلاع بخشیده اند و برکت تراعات آداب شریعت ایشان را
 بحقیقت شریعت رسانیده بخلاف فرقه ثانیه که هر چند متوجه حقیقت اند و گرفتاری بحقیقت اند و در
 ایشان احکام شرعیه ممانکن مرموشه تجا و فرغے نمایند اما چون آن حقیقت را درک شریعت
 دانسته اند و شریعت را قشر آن حقیقت تصور نموده ناچار بظلم از ظلال آن حقیقت فرو مانده اند
 و بحقیقت معامله آن حقیقت راه وصول نیافته لاجرم ولایت ایشان ظلی آمد و قرب ایشان صفائی
 بخلاف ولایت علماء و سخین که ایل است و راه وصول باصل یافته و از حجب ظلال تبم
 گذشته لاجرم ولایت ایشان ولایت انبیاست علیهم الصلوٰت و التسلیمات و ولایت
 آن اولیا ظلی ولایت انبیاء علیهم الصلوٰت و التسلیمات و القیامات نامدتها این فقیر باولیا شایسته

بے شک این
 تصور نمودیم
 که آنکه سر نهی
 از ایشان احکام
 شریعت باز نماند
 و صورت راز
 دست ندانند
 و تدبیر مکن
 از احکام شریعت
 را بطال و ضلال
 شمرند اینها اولیا
 و خدا را از جهت
 طاعت و محبت او
 تعالی از اسوامی
 او بجا آید کسب
 برده اند و مجمع
 و دیگر آنست که
 شریعت را مگر با
 صورت و حقیقت
 دانسته اند و مجمع
 غیر شریعت یعنی
 نمود و حصول
 صورت شریعت بے
 تحصیل حقیقت آن
 نزد ایشان از جهت
 اعتبار لایق است
 و حصول حقیقت آن
 بے اثبات صورت
 تا تمام و ناقص
 بلکه حصول صورت
 را که بے ثبوت
 حقیقت بود آن
 را از اسلام نیز
 میدانند و نجابت
 بخش تصور میکنند
 که حال آنکه ایست
 انکسار و حکما و
 حکما و مینویسند
 و حصول حقیقت
 را بے ثبوت صورت
 از جمله محالات
 تصور میکنند و
 قال آن را زیدین
 و ضلال سے نامند
 با جمله کلمات
 صوری و معنوی
 نزد این بزرگواران
 منحصر در کلمات
 شرعی است و علوم
 و معارف الهیه
 تصور میکنند
 کلامیه که بایست
 بسند و ثبوت
 پیوسته است نه راز
 شهود و شهادت
 را بیک سلسله
 چوئی و دیگر کوی
 حق جان علا که
 از مسائل کلامیه
 است برابر همه
 اندازند و احوال
 و مواجید و تجلیات
 و ظلمات را که
 بخلاف مکن از
 احکام شرعیه
 ظاهر گردند به
 نیم جو نمیخیزند
 و آن ظهور را
 از طرف استند
 راج می شمردند
 او قیام الذین
 هدو الله فیهما
 افئدة ائشانان
 عملوا را سخاں
 اند که بحقیقت
 معالمان ایشان
 را اطلاع بخشیده
 اند و برکت
 تراعات آداب
 شریعت ایشان
 را بحقیقت
 شریعت رسانیده
 بخلاف فرقه
 ثانیه که هر چند
 متوجه حقیقت
 اند و گرفتاری
 بحقیقت اند و در
 ایشان احکام
 شرعیه ممانکن
 مرموشه تجا و
 فرغے نمایند
 اما چون آن
 حقیقت را درک
 شریعت دانسته
 اند و شریعت
 را قشر آن
 حقیقت تصور
 نموده ناچار
 بظلم از ظلال
 آن حقیقت
 فرو مانده
 اند و بحقیقت
 معامله آن
 حقیقت راه
 وصول نیافته
 لاجرم ولایت
 ایشان ظلی
 آمد و قرب
 ایشان صفائی
 بخلاف ولایت
 علماء و سخین
 که ایل است
 و راه وصول
 باصل یافته
 و از حجب
 ظلال تبم
 گذشته لاجرم
 ولایت ایشان
 ولایت انبیاست
 علیهم الصلوٰت
 و التسلیمات
 و ولایت آن
 اولیا ظلی
 ولایت انبیاء
 علیهم الصلوٰت
 و التسلیمات
 و القیامات
 نامدتها این
 فقیر باولیا
 شایسته

والمعرفت

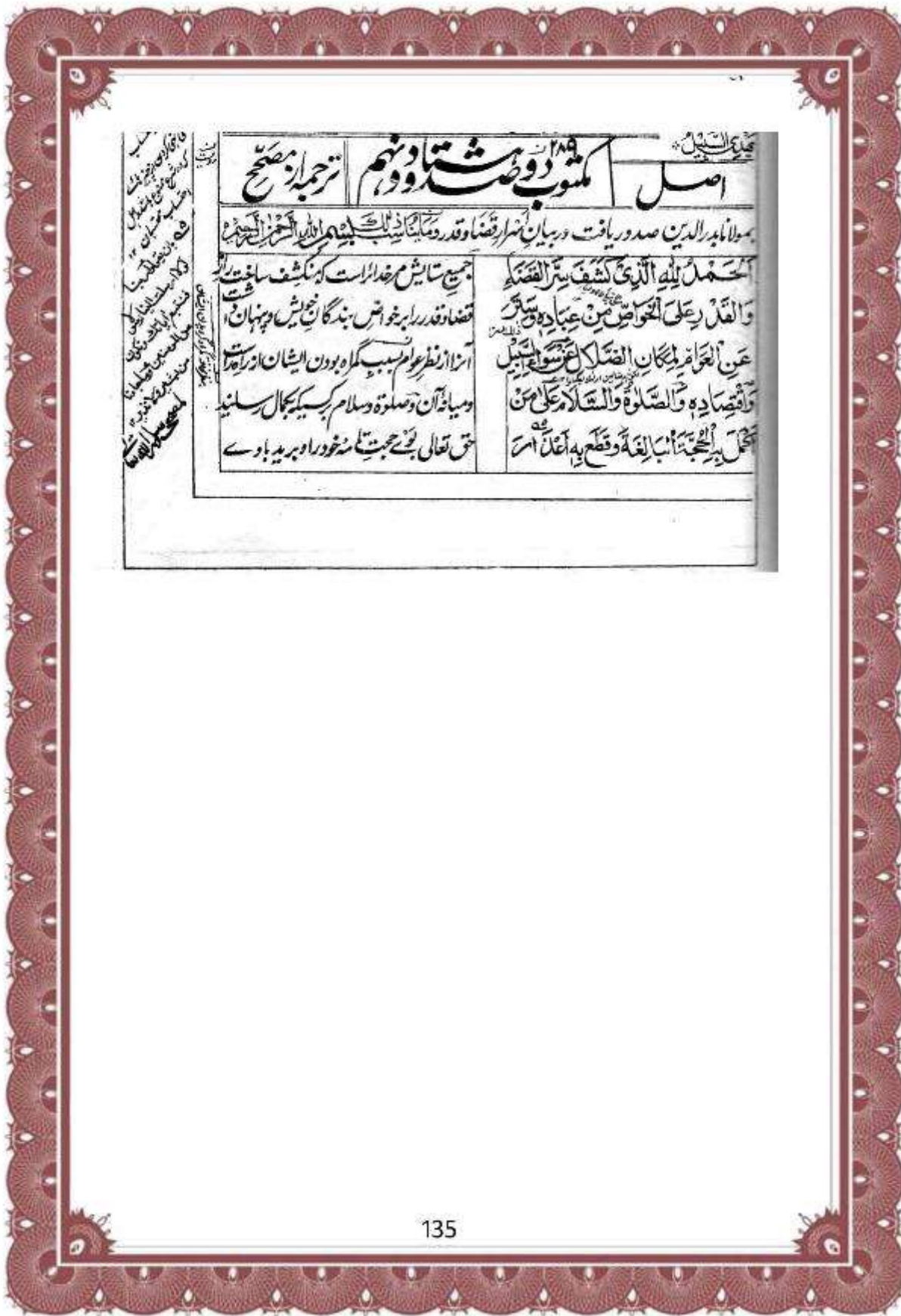
کتاب فیض الحیاتی
تالیف مولانا ابوالحسن علی Nadwi
مجلد اول
کتابخانه مولانا ابوالحسن علی Nadwi
کراچی

را مقروض علم حضرت حق سبحانه و تعالی میساخت و مکتب را سخنان را غیر از ایمان بمتشابهات نصیب
یافت و تاویل آنکه که علماء صوفیه بیان کرده اند اخبار الاثر نشان آن متشابهات نیاست و از
آنکه بجهت قابل استیسا باشد آن تاویلات را تصور نمیکرد و چنانچه عین القضاة و تاویل بعضی از متشابهات
گفته مثلاً از الف لام میم الخ خواسته که یعنی در و است که لازم عشق و محبت است و امثال آن
آخر کار چون حضرت حق سبحانه و تعالی بمحض فضل خود همه از تاویلات متشابهات را برین تغییر ظاهر
ساخت و جد و گویان در ریاضه محیط زمین استعدا و این کلمین کشاده گردانید و است که علماء و اسخانیان
تیز از تاویلات متشابهات نصیب و فرست آنکه الله الذی هدانا لهذا انه کاننا لکاشفین
که لآن هک ان الله لقد جاءک من رسلنا بالحق بقراین و قلع مسطوره را که طلب نموده بودند
حوال حضور و داشته از آن مقوله هیچ نمونشت چه کند ظلم معارف دیگر جاری گشت و معامله و پیش
بمعهذ و رجوانت داشت و السالمة علیکم و علی سائرین اتبع الهدی و ال تدر متابعه
تلمصطفی علیه و علی الیه و علی انخوانه الصلوات التسلیمات الغلا

مکتوب دولیت و مقاد و مقتم (۲۴۴)

بماعت الحی صدر یافت و در بیان علم الیقین و عین الیقین و حق الیقین این علوم از علوم سابقه
است که در توسط حال تحریر یافته بود و درین معرفت نهایت شهود و شهود نفی است و معارفه که اخیر
نوشته اند شهود و نفی را در رنگ شهود و انانی بے حاصل است و راه انفس و آفاق شهود و اثبات نموده
بلکه نفی شهود را در واژه وصول دانسته اند و راه این آن علوم و معارف نوشته اند چنانکه این
سنی از کتب و رسائل ایشان لایح است به جلان آنشد که الله تعالی که عظم الیقین در ذات حق
سبحانه و تعالی عبارات از شهود آید است که وال اندر قدرت او تعالی و تقدس و شهود آن است
و سینه انانی که آید آشنده و محققه رفانی جز در سینه نفی متصور نیست و آن جز در نفس پاک است
سید

بمعاذ الله و رجوانت داشت و السالمة علیکم و علی سائرین اتبع الهدی و ال تدر متابعه
تلمصطفی علیه و علی الیه و علی انخوانه الصلوات التسلیمات الغلا



حمد السنين

اصل **کتاب دوشمتم و دهم** ترجمه از مصحح

مولانا میرالدین صدور یافت در بیان احوال قضا و قدر و مائتات و کتب بیهوده و الله اعلم بالصواب

<p>جميع ستايش من خدا راست که تکليف ساخت تقضا و قدر را بر خواص بندگان عيش و پنهان آزاد نظر علوم سبب گمراه بودن ایشان از راه و ميانه آن وصله و سلام کسي که کمال رسيد حق تعالی بجهت من خود را و بر يد باد سے</p>	<p>الحمد لله الذي كشف ستر القصة والقدري على الخواص من عباده عن العارفة لكان الضلال في سبيل واقصاده والصلوة والسلام على من أكمل به الحجة باب الغة وقطع به أقال امر</p>
---	---

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي كشف ستر القصة
والقدري على الخواص من عباده
عن العارفة لكان الضلال في سبيل
واقصاده والصلوة والسلام على من
أكمل به الحجة باب الغة وقطع به أقال امر

Handwritten marginal notes at the top of the page, including the date ۱۱۳۸ھ.

بہا بنیادے نافرمان ہاں پاک شو ندگان اور بان
اصحاب و کونیکو کا راند پر ہمیں گلان انکلیمان
اور دند بقدر و نور شدند بقضائے کس از جمہور صلو
چون و تحقیق مسند قضایا و قدر حیرت بسیار و ضلالت
کثیر شائع گردید و با کثرت از ماطن آن و ہم باطل
و خیال ماطن غالب آیت حتی کہ گفت بعضی بعضی
در آنجا عیب را بنیاد صواب و شیرو و فنی کردند
بعضی نسبت آنرا از حدت یکتاے غالب گرفت
ہر یک ازین دو خطا لفظیکے را از دو جہان اقتصاد
در اعتقاد کہ اوست صراط مستقیم و سچ تویم
و ہر آمینہ و حق گردید باں طریق مستقیم و تویم
کہ ایشانند اہل سنت و جماعت رضی اللہ تعالیٰ
عنہم و سخن اسکا لافہم و اخلا فہم
پس ترک نمودند راہ افراط و تفریط
و اختیار کردند وسط و میان را مشقوت
از امام ابو حنیفہ کوفی رضی اللہ تعالیٰ عنہ
کہ پرسید سے از امام اجل جعفر صادق
رضی اللہ تعالیٰ عنہما پس گفت سے فرزند
خدا آیا تقویض نموده است حق تعالیٰ کا
راہ بندگان - ہے فرمود کہ خدا تعالیٰ بزرگتر

العصاة الربا لکتر و علی ایہوا و اصحاب البرک
الاشقیاء الذین امنوا بالقدیر کما ضوا
یا انقضایہ و بعد فلما کان انت مسئلتہ
انقضایہ و القدر قد کثر فیه العجز
و الضلال و غلب علی اکثر ما طر بہا
باطل الوہم و الخیال حتی قال بعضہم
بعض الجاہلین یصد من العبد با
لاختیار و کفی بعضہم شکیۃ الوجود
القہار و اخل طائفۃ بطرفی الاتصال
فی الاعتقاد الذی ہو الصراط المستقیم
و المذہب القریب و لقد و فی ہذا الطریق
الفکرۃ الناجیۃ الذین ہم اهل السنۃ
و الجماعۃ رضی اللہ تعالیٰ عنہم و عن
اسلا کفرہم و اخلا کفرہم فانزلوا الافراط
و التفریط و اختاروا الوسط و البین
مر و عن ابی حنیفۃ رضی اللہ تعالیٰ
عنہ کہ سأل جعفر بن محمد الصادق
رضی اللہ تعالیٰ عنہما فقال یا ابن رسول
اللہ هل فوض اللہ تعالیٰ الی الامر
الی العباد فقال اللہ تعالیٰ اجل

Handwritten marginal notes on the right side of the page, including the name 'عبدالمطلب'.

من ان يعرض الشريعة الى العباد
 فقال له من يعرض عن ذلك فقال
 الله تعالى اعدل من ان يجبرهم على
 ذلك ثم جعلهم فقال وكيف ذلك
 فقال البين البين لا جبر ولا تفويض
 ولا كسرة ولا تسلط لهذا اهل
 السنة ان الاعمال الاختيارية
 للعباد وقد مر في الله تعالى من حيث
 الخلق والعباد وقد مر في العباد
 على وجه اخر من التعالي يعبر عنهم
 بالكتابة ابخر كماله العباد باعتباره
 لتسميها الى قدرته تعالى يستحق خلقا
 باعتبار نفسيهم الى قدرته العباد كسما
 الله عز وجل ان لا يعجز عنهم في ما
 ان كماله في الاختيار العباد في اعطاهم
 اصلا الا الله سبحانه او جبر الاعمال
 عقوبت الاختيار لهم بطريق تجري العاد
 اذا لا تاثير للقدرة العادة عند
 وهذا لم يهرب ماثل الى الجبر ولهذا
 يستعمل الجبر والتسلط والاعمال كاستدلال

از نيکه تفويض نمايد ربوبيت خود را بندگان
 خویش پس گفت ابوحنيفه هم آيا مجبور ساخته است
 ايشان را بر ان فرموده است تعالى عا وليست
 از انکه مجبور سازد ايشان را اوله پس خداوند
 ايشان را ثانياً پس گفت ابوحنيفه هم و چگونه است
 حقيقت اين معاملة فرموده در بيان تفويض و
 جبر است نه بالکلیه جبر است و نه تفويض و نه کراه
 و نه تسلط انا که در خلق گفته اند ان است که تحقيق
 افعال اختياريه بندگان اول به تحت قدر محتال
 باعتبار خلق و اسما و تحت قدرت عباد بر وجه
 و تعلق که مقياس است برب و است تمام حرکت عباد
 باعتبار سبب قدرت حق تعالى تعلق و اجابت
 و اعتبار ارتباط و قدرت عباد و است تمام
 ميگويند و ميگويند هم ابوحنيفه عرضي از ايشان است
 است بين طرف که اختيار عباد و افعال ايشان
 اصلا در خلقت بود ميگويند تحقيق حق سبحانه وجود
 حق و افعال او عقبت اختيار ايشان بطريق جبر
 زيرا که قدرتي عا و در انزه و است محتمل است
 و ان در ذب مال است مجبور و از اينجا است که کبر
 است قدرت بندگان و است تمام است اسناد

در معرفت
 شرح الامتناع
 في الاختيار
 في افعال العباد
 التي هي اجابت
 لخلق الله
 عز وجل
 و هي اجابت
 لخلق الله
 عز وجل
 و هي اجابت
 لخلق الله
 عز وجل
 و هي اجابت
 لخلق الله
 عز وجل
 و هي اجابت
 لخلق الله
 عز وجل
 و هي اجابت
 لخلق الله
 عز وجل

أَبُو سَمِيحٍ الْأَشْعَرِيُّ بِتَأْثِيرِ الْقُدْرَةِ
 الْحَادِثَةِ فِي أَصْلِ الْفِعْلِ وَحُضُورِ الْفِعْلِ
 بِمَجْمُوعِ الْقُدْرَتَيْنِ وَقَدْ جُوزَ اجْتِمَاعُ
 الْمُرْتَبَتَيْنِ عَلَى أَنْوَاعٍ جَمِيعَةٍ
 فَخَلَفَتَيْنِ وَقَالَ الْقَاضِي أَبُو بَكْرٍ الْفِيلَا
 بِتَأْثِيرِ الْقُدْرَةِ الْحَادِثَةِ فِي وَصْفِ
 الْفِعْلِ بِأَنْ يَجْعَلَ الْفِعْلَ مَوْصُوفًا
 بِمِثْلِ كَوْنِهِ طَاعَةً وَمَعْصِيَةً وَالْحَقْدَ
 عِنْدَ الْعَبْدِ الضَّعِيفِ تَأْثِيرَ الْقُدْرَةِ
 الْحَادِثَةِ فِي أَصْلِ الْفِعْلِ وَفِي وَصْفِ
 مَعَادِ الْأَمْعَنَةِ لِتَأْثِيرِ الْوَصْفِ
 بِدُونِ التَّأْثِيرِ فِي الْأَصْلِ إِذِ الْوَصْفُ
 أَنْوَاعٌ مُتَفَرِّعَةٌ عَلَيْهِ لِكُنْهٖ مَحْتَجِبٌ إِلَى
 تَأْثِيرِ رَأْسِهِ عَلَى تَأْثِيرِ أَصْلِ الْفِعْلِ
 إِذْ وَجُودُ الْوَصْفِ زَائِدٌ عَلَى وَجُودِ
 الْأَصْلِ وَلَا يَحْتَدُّ وَرْفِي الْقَوْلُ
 بِالتَّأْثِيرِ إِنْ كَبُرَ ذَلِكَ عَلَى
 الْأَشْعَرِيِّ إِذِ التَّأْثِيرُ فِي الْقُدْرَةِ
 أَيْضًا بِالْجَادِ اللَّهُ سُبْحَانَهُ كَمَا أَنَّ
 نَفْسَ الْقُدْرَةِ بِالْجَادِ تَعَالَى أَيْضًا

ابو سحاق اشعری بتاثير قدرت حادثه در
 نفس فعل و حصول فعل مجموع قدرتين
 است اجتماع دو صورت را اثر واحد اما از دو جهت
 مختلف و قال گفته است قاضی ابوبکر الفيلانی
 بتاثير قدرت حادثه در وصف فعل بدین پنج
 که شریف گردانیده شود فعل مثلاً بوصف طاعت
 یا معصیت و نخست از نزد این بند و ضعیف تاثير
 قدرت حادثه است در هر یک از نفس فعل و
 فعل چه تاثير قدرت حادثه در وصف بدون
 تاثير و در اصل پنج معنی ندارد زیرا که وصف
 اثر همان اصل است و متفرع است بر آن اما
 محتسب است بتاثير زائد بتاثير اصل فعل
 بدین سبب که وجود وصف زائد است بر
 وجود اصل و پنج اشکال نیست در قول
 بتاثير قدرت عبد هر چند این قول بر
 اشعری گران خواهد آمد زیرا که وصف
 تاثير در قدرت عبد نیز بايجاد حق است
 سبحانه چنانکه نفس قدرت نیز بايجاد
 اوست تقالی

تفسیر
 فی
 التاثير
 فی
 الفعل

وَالْقَوْلُ بِتَأْيِيرِ الْقَدَرِ هُوَ الْأَقْرَبُ إِلَى
 الصَّوَابِ وَمَذْهَبُ الْأَشْعَرِيِّ فِي الْأَخْبِلِ
 فِي كَاتِرَةِ الْبَابِ فِي الْحَقِيقَةِ إِذَا لَمْ يَخْتَبِرْ
 عِنْدَهُ حَقِيقَةٌ وَلَا تَأْيِيرٌ لِلْقَدَرِ سَرَفًا
 كَمَا دُنِيَ أَصْلًا عِنْدَهُ إِلَّا أَنَّ الْفِعْلَ
 الْأَخْتِيَارِيَّ عِنْدَ الْبَابِ لَيْسَ لَا يُسَبَّبُ
 إِلَى الْفَاعِلِ حَقِيقَةً بَلْ جَزَاءً أَوْ عِنْدَ
 الْأَشْعَرِيِّ يُسَبَّبُ إِلَى الْفَاعِلِ حَقِيقَةً
 وَإِنْ لَمْ يَكُنِ الْأَخْتِيَارُ تَأْيِيرًا لَمْ يَخْتَبِرْ
 لِأَنَّ الْفِعْلَ يُسَبَّبُ إِلَى قَدَرِ الْعَبْدِ
 حَقِيقَةً سَوَاءً كَانَتْ الْقَدَرُ مَوْجُودًا
 وَكَوْنِي الْجُمْلَةِ كَمَا هُوَ مَذْهَبُ غَيْرِ
 الْأَشْعَرِيِّ مِنْ أَهْلِ السُّنَّةِ أَوْ مَذْهَبًا
 مَعْضًا كَمَا هُوَ مَذْهَبُ بَعْضِ الْفِرَقِ
 يَمَيِّزُ مَذْهَبَ أَهْلِ الْحَقِّ عَنِ مَذْهَبِ
 أَهْلِ الْبَاطِلِ وَتَعْنِي الْفِعْلَ عَنِ الْفَاعِلِ
 حَقِيقَةً وَإِتْبَانَهُ لَهُ جَزَاءً كَمَا هُوَ
 مَذْهَبُ الْجَبَرِيَّةِ كَمَا مَحْضَرُ وَتَكَارُرًا
 عَنِ الصُّورِ قَوْلُ قَالَ صَلَاحُ الْمُتَمَيِّزِ
 وَمِنْ الْجَبَرِيَّةِ مَنْ قَالَ بِأَنَّ الْفِعْلَ

وَقَوْلُ بِتَأْيِيرِ الْقَدَرِ هُوَ الْأَقْرَبُ إِلَى
 الصَّوَابِ وَمَذْهَبُ الْأَشْعَرِيِّ فِي الْأَخْبِلِ
 فِي كَاتِرَةِ الْبَابِ فِي الْحَقِيقَةِ إِذَا لَمْ يَخْتَبِرْ
 عِنْدَهُ حَقِيقَةٌ وَلَا تَأْيِيرٌ لِلْقَدَرِ سَرَفًا
 كَمَا دُنِيَ أَصْلًا عِنْدَهُ إِلَّا أَنَّ الْفِعْلَ
 الْأَخْتِيَارِيَّ عِنْدَ الْبَابِ لَيْسَ لَا يُسَبَّبُ
 إِلَى الْفَاعِلِ حَقِيقَةً بَلْ جَزَاءً أَوْ عِنْدَ
 الْأَشْعَرِيِّ يُسَبَّبُ إِلَى الْفَاعِلِ حَقِيقَةً
 وَإِنْ لَمْ يَكُنِ الْأَخْتِيَارُ تَأْيِيرًا لَمْ يَخْتَبِرْ
 لِأَنَّ الْفِعْلَ يُسَبَّبُ إِلَى قَدَرِ الْعَبْدِ
 حَقِيقَةً سَوَاءً كَانَتْ الْقَدَرُ مَوْجُودًا
 وَكَوْنِي الْجُمْلَةِ كَمَا هُوَ مَذْهَبُ غَيْرِ
 الْأَشْعَرِيِّ مِنْ أَهْلِ السُّنَّةِ أَوْ مَذْهَبًا
 مَعْضًا كَمَا هُوَ مَذْهَبُ بَعْضِ الْفِرَقِ
 يَمَيِّزُ مَذْهَبَ أَهْلِ الْحَقِّ عَنِ مَذْهَبِ
 أَهْلِ الْبَاطِلِ وَتَعْنِي الْفِعْلَ عَنِ الْفَاعِلِ
 حَقِيقَةً وَإِتْبَانَهُ لَهُ جَزَاءً كَمَا هُوَ
 مَذْهَبُ الْجَبَرِيَّةِ كَمَا مَحْضَرُ وَتَكَارُرًا
 عَنِ الصُّورِ قَوْلُ قَالَ صَلَاحُ الْمُتَمَيِّزِ
 وَمِنْ الْجَبَرِيَّةِ مَنْ قَالَ بِأَنَّ الْفِعْلَ

لَمْ يَخْتَبِرْ
 مَعْنَى مَذْهَبِ
 الْأَشْعَرِيِّ
 فِي كَاتِرَةِ
 الْبَابِ
 فِي الْحَقِيقَةِ
 إِذَا لَمْ يَخْتَبِرْ
 عِنْدَهُ
 حَقِيقَةٌ
 وَلَا تَأْيِيرٌ
 لِلْقَدَرِ
 سَرَفًا
 كَمَا دُنِيَ
 أَصْلًا
 عِنْدَهُ
 إِلَّا أَنَّ
 الْفِعْلَ
 الْأَخْتِيَارِيَّ
 عِنْدَ
 الْبَابِ
 لَيْسَ
 لَا يُسَبَّبُ
 إِلَى
 الْفَاعِلِ
 حَقِيقَةً
 بَلْ
 جَزَاءً
 أَوْ
 عِنْدَ
 الْأَشْعَرِيِّ
 يُسَبَّبُ
 إِلَى
 الْفَاعِلِ
 حَقِيقَةً
 وَإِنْ
 لَمْ يَكُنِ
 الْأَخْتِيَارُ
 تَأْيِيرًا
 لَمْ يَخْتَبِرْ
 لِأَنَّ
 الْفِعْلَ
 يُسَبَّبُ
 إِلَى
 قَدَرِ
 الْعَبْدِ
 حَقِيقَةً
 سَوَاءً
 كَانَتْ
 الْقَدَرُ
 مَوْجُودًا
 وَكَوْنِي
 الْجُمْلَةِ
 كَمَا
 هُوَ
 مَذْهَبُ
 غَيْرِ
 الْأَشْعَرِيِّ
 مِنْ
 أَهْلِ
 السُّنَّةِ
 أَوْ
 مَذْهَبًا
 مَعْضًا
 كَمَا
 هُوَ
 مَذْهَبُ
 بَعْضِ
 الْفِرَقِ
 يَمَيِّزُ
 مَذْهَبَ
 أَهْلِ
 الْحَقِّ
 عَنِ
 مَذْهَبِ
 أَهْلِ
 الْبَاطِلِ
 وَتَعْنِي
 الْفِعْلَ
 عَنِ
 الْفَاعِلِ
 حَقِيقَةً
 وَإِتْبَانَهُ
 لَهُ
 جَزَاءً
 كَمَا
 هُوَ
 مَذْهَبُ
 الْجَبَرِيَّةِ
 كَمَا
 مَحْضَرُ
 وَتَكَارُرًا
 عَنِ
 الصُّورِ
 قَوْلُ
 قَالَ
 صَلَاحُ
 الْمُتَمَيِّزِ
 وَمِنْ
 الْجَبَرِيَّةِ
 مَنْ
 قَالَ
 بِأَنَّ
 الْفِعْلَ

عبد صرف باعتبار ظاهر و مجاز است اما فی الحقیقه
 او را هیچ استیلاعت حاصل نیست و عبد در لغت
 شجر است که چون متحرک گرداند او را با متحرک گویند
 پس محمد بن عبد مجبور محض است کاشع و این قول
 کفر است و هر که چنین اعتقاد دارد و کافر و بدعت
 فرموده که در مذهب جبریه است قول ایشان
 نیست مریدگان را افعال علی الحقیقه ندو
 خیر و شر و هر چه میکنند پس فاعل آن
 همان حق است بجان و این قول نیز کفر است
 اگر گوی هر گاه قدرت عبد را در افعال حق
 تا تاثیر نیست و در امور احوالیه اختیار پس نزد
 اشعری افعال را بعد حقیقه نسبت کردن چنانچه
 وارد گویم هر چه قدرت را در افعال تا تاثیر
 مستحق نیست مگر این قدر است که حق سبح
 آن را از برای حصول افعال مبرا ساخته است
 بدین وجه که می آفرید حق تعالی افعال عباد
 را بعد از صرف کردن ایشان قدرت و امتیاز
 خود را در افعال بطریق جبری عادت -
 و نیز قدرت عبد علت عادیه گشته است از
 برای حصول افعال پس ثابت شد

من العبد ظاهر و مجاز اما فی الحقیقه
 لا استیلاعة لنا و العبد کالشجر اذا
 حركتها الريح محركت فكذا لك
 العبد مجبور کالشجر و هذا كفر و
 من اعتقد هذا يصير كافرا و قال
 ايضا في مذهب الجبرية قائلهم
 ان ليس للعباد افعال على الحقيقة
 الا في الخير لا في الشر و ما فعل العبد
 قال فاعل هو الله سبحانه و هذا كفر
 فان قلت اذ لم يكن لقدرة العبد
 تاثير في الافعال و لم يكن اختيارا
 له حقيقة كما منتهى نسبة الافعال الى
 العبد حقيقة عند اشعري قلت ان
 القدرة وان لم يكن لها تاثير في
 الافعال الا انه سبحانه جعلها
 مدارا الوجود الالهي بان يخلق
 الله تعالى الافعال عقيب صرف
 قدرتهم و اختيارهم الى الافعال
 بطريق جبري العادة و كانت القدرة
 لعل عادية لوجود الافعال فيكون

کفر است

فعال علی الحقیقه
 در خیر و شر
 در چه میکنند پس فاعل
 همان حق است
 قول نیز کفر است

کفر است

چه ای بجعل الفعل واجباً ومتعاً ووجوب الفعل امتناعاً عنها في اختيار ارتداد الأول لا بد من وجوب الاختيار لصحة الامتناع وانما وجوبه من اجازة الفعل

مَا فِي الْبَابِ أَنَّهُ يُوجِبُ الْاِخْتِيَارَ
 وَهُوَ مُحْتَقِقٌ لِاِخْتِيَارِ مَنْفَعَةٍ لَهُ وَالصَّاحِبُ
 مُتَقَوِّضٌ بِأَقْوَالِ الْبَارِئِ تَعَالَى لِأَنَّ فِعْلَهُ
 مُسْتَعَانَةٌ بِالنَّظَرِ إِلَى الْعُقَاةِ أَمَا وَاجِبٌ
 أَوْ مُتَمَعٌّ إِذْ لَوْ تَعَلَّقَ الْقَضَاءُ بِأَنْ جُرِدَ
 أَوْ بِالْعَدَمِ فَيَمْتَنِعُ فَلَوْ كَانَ وَجُوبُ
 الْفِعْلِ بِالِاخْتِيَارِ مَنْفَعِيًّا لَهُ لَمْ يَكُنْ
 الْبَارِئُ تَعَالَى مُخْتَارًا أَوْ هَذَا الْفِعْلُ
 وَلَا يَحْتَقِقُ عَلَى أَحَدٍ أَنَّ الْقَوْلَ شَبَّهَ الْقَوْلَ
 قَدْ رَوَى الْعَبْدُ فِي إِيجَادِ أَفْعَالٍ مَعَ كَمَالِ
 ضَعْفِهِ فَوَعْنَايَةِ السَّخَاةِ وَمَنْشَأُ
 نَهْيًا بِنَاءِ السَّفَاهَةِ وَيَهْدَى أ بِالْعِمْشَانِ
 مَا وَرَاءَ النَّهْرِ شَكَرَ اللَّهُ تَعَالَى لَهُمْ فِي
 تَضَلُّلِهِمْ فِهَذَا بِوَالْمُسْتَعْلَى حَتَّى قَالَ
 إِنَّ الْعَبْرَةَ أَعْدَى حَالَةٍ لَهُمْ حَيْثُ لَمْ
 يَسْتَبْرَأُوا لِأَنْبَرِيكَا وَاحِدٌ وَانْتَعَزَلَهُ
 أَنْبَرُو شَرِكَا لَمْ يَخْضَرُوا وَرَعَمَتِ الْبَحْرِيَّةُ
 أَنَّهُ لَا فِعْلَ لِلْعَبْدِ اصْطِلَاحًا وَانْ حَرَكَاتِهِ
 بِمَنْزِلَةِ حَرَكَاتِ الْجَمَادَاتِ لَا فَرْقَ لَهُمْ
 اصْطِلَاحًا وَلَا قَصْدًا وَلَا اِخْتِيَارًا وَرَعَمُوا

که عیب با اختیار خود کار خواهد کرد و یا نخواهد کرد و قیاس
 مافی البایان چنین قضا اختیار عید را واجب
 و لازم میگردد و این مثبت است قیاس است مافی
 آن و نیز مقتضی است بافعال بارئ تعالی زیرا که
 فعل او بجهاد بنظر قضا واجب است یا متمنع
 چه قضا اگر بوجود متعلق است واجب است یا بعد
 پس متمنع پس اگر وجوب فعل اختیاری منافی اختیار
 بود بائ تعالی در افعال خود مختار نبود که
 و این کفر است و برعکس مخفی نیست که تحقیق
 قول با استقلال قدرت عید در ایجاد افعال
 خویش با وجود کمال ضعف و درغایه سبکی است
 و نشانه نهایت بیخودی و ازینجا است که مشایخ
 ماوراء النهر شکر الله تعالی سبعمهم مبالغه نموده
 اند و تضلیل ایشان اندرین مسئله سجدیکه گفته اند
 که حال مجوس نیکوتر است از حال ایشان چه مجوس
 غیر از یک شریک اثبات نکرده اند و معتزله
 شرک را بے نهایت اثبات نموده اند و جبریه
 زعم نموده که فاعل است هرگز مرعبد را و نه قدرت
 و نه اراده و نه اختیار و حرکاتش در رنگ جمادات
 و گفته که عید نه فعل خیر ثواب داده شود و

له من غیر
 متعلق است
 عطف بر
 انضمام
 متعلق
 مع الضمان
 البانی الاختیار

کتاب
 التعلیل
 فی
 التعلیل

طین کان یخبر فی ذی القعدة سنات له
 التعلیل فی التعلیل
 التعلیل فی التعلیل

ان العبد لا يثاب بل بالخير ولا يعاقب
 بالشكر والاكفار والعصاة لمعدون
 غير مستولين لان الاكل الكفا
 من الله تعالى والعبد جبار في ذلك
 وهذا كفر وهو لا يرضى الله العبدون
 الذين يقولون بان العصية لا يضر
 والعاصي لا يعاقب روى عن النبي صلى
 الله تعالى عليه وسلم انه قال لعنت
 امرجة على لسان سبعين نبي
 منذ هم باطل بالصبر في القران
 القاصدين حركة البطش وحر كثر
 الا ربعاش ونعلم قطعاً ان الاول
 باختياره دون الثاني والنصوص
 القطعية متى هذا المذهب ايضاً
 كقول الله تعالى جزاء مما كانوا يعملون
 وقوله سبحانه فمن شاء فليؤمن
 ومن شاء فليكفر الى غير ذلك واغلام
 ان اكثر الناس لضعفاء همومهم
 خصوياً بياتهم يطالبون الاعتذار
 دفع الشرائع انفسهم فميتون الى

نه فعل شر عقاب كرهه شود وكفار وحصاة
 معدورة انه غيب قول زيرا كه افغان تاملها
 ارتق است سجانه وعبء مجربوض است وبلان
 واین قول كفر است واین طائفة مجرمة ملعونه
 ایشانند كه قائمند باينكه عصية مرضه نیت
 وعاصی معاقب نه مروی است از غیر خدا
 صلے الله تعالى علیه و آله وسلم كه فرمود
 مجرمة ملعون است بر زبان هفتاد و شصت
 و نذیب ایشان باطل است بالبداهة
 از جهت تحقق فرق ظاهر میان كسب بطش
 و میان حرکت از تعاش و قطعاً میسریم
 كه اول باعتبار اوست نه ثانی و نصوص
 قطعية نیزین مذہب را نفی می سازد
 همچون قول حق تعالی جزاء به ما
 كانوا يعملون وقول اوجسانه
 فمن شاء فليؤمن ومن شاء فليكفر
 فليكون كما يريد اليك و بدانكه اكثر
 مردم بعلة ضعف هم خود و قصورتها
 خویش بهانه و عذر می جویند و میخواهند
 كه رفع مسألت از خود نمایند پس باطل میشوند

مع العلم ان الله تعالى
 لا يعاقب العاصي الا
 بما فعله من العاصي
 و قوله تعالى لا يثاب
 العبد الا بالخير
 و قوله تعالى لا يعاقب
 العبد الا بما فعله من
 العاصي و قوله تعالى
 لا يعاقب العبد الا بما
 فعله من العاصي و قوله
 تعالى لا يعاقب العبد
 الا بما فعله من العاصي
 و قوله تعالى لا يعاقب
 العبد الا بما فعله من
 العاصي و قوله تعالى
 لا يعاقب العبد الا بما
 فعله من العاصي و قوله
 تعالى لا يعاقب العبد
 الا بما فعله من العاصي

بزمیست شعری بلکه بزمیست جبری پس
 و میزند با یکدیگر و در حقیقت اختیار
 حاصل نیست و نسبت فعل بوجوب است
 و گاهی بعضی اختیار را قائل میشوند
 که مستلزم جبر است و معتقدند که کلامیست
 از صوفیاندین مقام استماع بینامیت
 و فعلیست که است پس و هرگز تا
 نیست مراد از قدرت عبد را در افعال حرکات
 بمنزله حرکات حیوانات است بلکه وجود
 عبد از روی ذات و صفت مثل سراسر است
 بزمین هموار که پندار آن را نشانه آینه در آینه
 بیاید نزدیک آن نیاید آن را چسب
 و یافت خدا را نزدیک آن - و این چنین
 کلامها دلیر ساخته است مراد از ایشان را بدست
 و مسألهات و اقوال و افعال پس گوئیم در تحقیق
 این مقام و الله سبحانه اعلم بحقیقت امر
 بدینستیکه اگر اختیار ثابت نبوده مراد
 حقیقت چنانکه بزمیست شعری است البته نسبت
 به نمودن حق تعالی را بعباد چه را ایشان
 نه اختیار حاصل است نه قدرت ایشان

مذهب اکثر شعری بل إلى مذهب
 الجبري فتارة يقولون بان الاختيار
 للعبد حقيقة ونسب الفعل ليس
 مجاز وتارة يقولون بصحة الاختيار
 المستلزم للجبر ومع ذلك كسبحوا
 اكله بعض الصوفية في هذا المقام
 من ان العاقل واحد ليس الا هو
 وان لا تأثير لقدرة العبد في الافعال
 اصلا وان حرركاته بمنزلة حرركات
 الجمادات بل وجود العبد ذاتا و
 صفة كسراب يقية يحسبه الظاهر
 ملة احسن اذ لعله كما لم يجد شيئا
 ووجد الله عندنا وامثال هذا الكلام
 اذ قد اذكم جزا عنكم المداهنات والافعال
 في الاقوال والافعال فنقول في تحقيق
 هذا المقام والله سبحانه اعلم بحقيقة
 الامر ان الاختيار لو لم يكن ثابتا
 للعبد حقيقة كما هو مذهب الشعري
 لما نسب الله تعالى الظاهر الى العبد
 اذ لا اختيار له ولا تأثير لقدرة

به اشاره الی مذهب
 الجبري فتارة
 كسباب حقيقة
 به بعض الصوفية
 في هذا المقام
 من ان العاقل
 واحد ليس الا هو
 وان لا تأثير
 لقدرة العبد
 في الافعال
 اصلا وان
 حرركاته
 بمنزلة
 حرركات
 الجمادات
 بل وجود
 العبد ذاتا
 و صفة
 كسراب
 يقية
 يحسبه
 الظاهر
 ملة احسن
 اذ لعله
 كما لم
 يجد
 شيئا
 ووجد
 الله
 عندنا
 وامثال
 هذا
 الكلام
 اذ قد
 اذكم
 جزا
 عنكم
 المداهنات
 والافعال
 في
 الاقوال
 والافعال
 فنقول
 في
 تحقيق
 هذا
 المقام
 والله
 سبحانه
 اعلم
 بحقيقة
 الامر
 ان
 الاختيار
 لو
 لم
 يكن
 ثابتا
 للعبد
 حقيقة
 كما
 هو
 مذهب
 الشعري
 لما
 نسب
 الله
 تعالى
 الظاهر
 الى
 العبد
 اذ
 لا
 اختيار
 له
 ولا
 تأثير
 لقدرة

وَأَمَّا هِيَ مَدَّ الرَّحْمَضُ عِنْدَهُ وَقَدْ نَسَبَ
 سُبْحَانَهُ الظُّلْمَ الْبَيْهُوتَ فِي غَيْرِ مَوْضِعٍ مِنْ
 كِتَابِ الْمَجِيدِ وَفَعَّلَ الْمَدَارِيَةَ بِدُونِ
 الشَّائِرِ وَكَوْنِي الْجَمَلَةَ لِجَبِّ الظُّلْمِ مِنْهُمْ
 لَعَنَهُمُ إِنَّ الْأَيُّدِ وَالْمَعْتَذِرِ الْعَمِيَّةِ
 مِنْهُ لَعَالَى مِنْ غَيْرِ أَنْ يَكُونَ الرَّحْمِيَّةِ
 قَاتِلًا اللَّهُ لَيْسَ بِظُلْمٍ أَصْلًا إِذْ هُوَ مَجْمُوعٌ
 مَا لَكَ عَلْمُ الْأَطْلَاقِ يَتَصَرَّفُ فِي ظُلْمِ
 الْمَطْلُوقِ كَيْفَ يَشَاءُ أَمَا نَسَبَةُ الظُّلْمِ
 إِلَيْهِمْ فَمُسْتَنْزَهٌ لِمَثْبُوتِ الْأَخْتِيَارِ لَهُمْ
 وَأَخْتِيَارُ الْجَارِ فِي هَذَا هِيَ النَّسَبَةُ فَخَلَّ
 الْمَسْبُوبُ فِي قَلْبِ نَكْبٍ مِنْ غَيْرِ ضَرْفٍ وَقَدْ
 وَأَمَّا الْقَوْلُ بِضَعْفِ الْأَخْتِيَارِ فَلَا يَخْلُو
 إِمَّا أَنْ يُرَادَ بِهِ الضَّعْفُ بِالنَّسَبِ إِلَى
 لِحْتِيَارِهِ تَعَالَى فَمُسَلَّمٌ وَلَا فَرْعَ فِيهِ
 لِأَحَدٍ وَكَذَا الضَّعْفُ بِمَعْنَى عَدَمِ الْأَسْتِقْلَالِ
 فِي صُدُوقِ الْأَعْمَالِ الْبَيْنَا مَسْلُومٌ وَأَمَّا
 الضَّعْفُ بِمَعْنَى عَدَمِ الْمَدْخَلِيَّةِ لِلْحَقِيَّةِ
 فِي الْأَفْعَالِ فَمُسْتَوْعٌ وَهُوَ أَوْلَى الْمَسْتَكَلِّ
 وَسَدِّ الْمَنْعِ قَدْ مَرَّ مَقْصُودًا بِبَعْضِ أَنْ

تاثير سے قدرت ايشان مرا محض است
 نزد اشعری پس وحال آنکه نسبت نموده است
 حق سبحانه و تعالی ظلم را با ايشان در موضع متعدده
 از کتاب مجید خود و مدار تیره صرف بدون تاثير
 و لوقی جمله تصحیح نمی نماید صدور ظلم را از ايشان
 آرے الامام و تعذیب حق صل علام عباد را
 بدون آنکه ايشان را اختیار سے حاصل بود صلا
 ظلم نیست چه او سبحانه مایکست علی الاطلاق
 تصرف نماید در ملک مطلق خود و بهر نهجیکه خواهد اما
 نسبت ظلم با ايشان پس تکریم ثبوت اختیار را
 مرا ايشان را و احتمال تجب از اندرین مسئله
 خلاف متبادر است بدون ضرورت از کتاب
 آن کرده نشود و اما قول بضعف اختیار پس
 خالی نیست که مراد بان اگر ضعف نسبت باختیار
 حق است تعالی پس مسلم است و کسے دوران
 نزاع نیست و همچنین ضعف بمعنی عدم استقلال
 در صدور افعال نیز مسلم است و اما ضعف بمعنی
 عدم دخلیت اختیار در افعال پس مسلم نیست
 و آن اول مسئله است و سند منع مفسلا
 پیش ازین گذشته

در اسم
 نه تالیله که در کتاب
 انهم علیها ذیل
 ذیل ذیل الذین حادوا به
 انهم علیها ذیل
 انهم علیها ذیل
 انهم علیها ذیل

در اسم
 نه تالیله که در کتاب
 انهم علیها ذیل
 ذیل ذیل الذین حادوا به
 انهم علیها ذیل
 انهم علیها ذیل
 انهم علیها ذیل

يَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى كَلَّفَ عِبَادَهُ
 بِقَدْرٍ طَائِفَتِهِمْ وَاسْتَطَاعَتِهِمْ وَخَفَّفَ
 فِي التَّكْلِيفِ لضعف خلقهم قَالَ
 اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَرِيدُ اللَّهُ أَنْ يَخَفِّفَ
 عَنْكُمْ وَخَلَقَ الْإِنْسَانَ ضَعِيفًا كَيْفَ
 وَهُوَ سَجَّادٌ حَكِيمٌ رُفُوفٌ رَحِيمٌ
 لَا يَلِيقُ بِالْحِكْمَةِ وَالرَّفِيقِ وَالرَّحِيمِ
 التَّكْلِيفُ مَا لَا يَسْتَطِيعُ لَهُ الْعَبْدُ فَلَمْ
 يَكْلِفْ رَفْعَ الصَّخْرَةِ الْعَظِيمَةِ الَّتِي كَانَتْ
 عَلَى رِجْلِ الْعَبْدِ بَلْ كَلَّفَهَا هُوَ الْيَسِيرَ
 عَلَى الْعَبْدِ مِنَ الصَّلَاةِ الْمَشْتَمَلَةِ عَلَى
 الْقِيَامِ وَالسُّجُودِ وَالْقِرَاءَةِ الْيَسِيرِ
 وَكُلِّ ذَلِكَ يَسِيرٌ غَايَةُ الْيُسْرِ وَكَذَا
 الصَّوْمُ مَثَلًا فِي هَيَاةِ الشَّهِوَةِ وَالْقِيَامُ
 أَيْضًا كَذَلِكَ إِذْ قَدَّرَ مِنْ نَجْرِ الْعَشْرِ
 وَلَمْ يَقْدِرْ رِبَا الْكُلِّ وَالْيَتَصِفُ مَثَلًا
 يَسْرًا يَتَقَلُّ عَلَى الْعِبَادِ وَمِنْ كَمَالِ
 الرَّأْفَةِ حَبْلُ اللَّيْسَانِ حَلْفًا أَنْ تَعْتَمِرَ
 الْأَصْلُ فَجَعَلَ الْوَصْوَاءَ حَلْفًا هُوَ اللَّيْسَانُ
 وَكَذَا أَحْكَمَ بَأَنَّ مَنْ لَمْ يَقْدِرْ عَلَى

و استنیت که بختیش حق تعالی تکلیف آرد
 مریدگان خود را با اندازه طاقت و استطاعت
 شان و اندرین تکلیف تخفیف را رعایت نموده
 است بضعیف فلقت ایشان چنانکه فرموده
 است حق تبارک و تعالی میخواهد خدا که بسبب
 کند از شما و انسان ضعیف آفریده شده است
 چگونه و حال آنکه او بجا با حکمت است و بار آفت
 و رحمت نسوزد و حکمت است و رحمت او که تکلیف
 را بر او بسیار آسان کند که او نتواند تحمل کند که کرده است
 بنده را بر سر و شستن سنگ عظیم که آن را نتواند بردارد
 بلکه تکلیف آرد است با آنچه آسان تر است
 بر عباد از نماز سه سجده که مشغول اند بر قیام کعبه
 و سجود و قرائت میسر و این همه که آسان اند و نعمت
 آسانی و همچنین روزه مثلاً در نهایت سهولت
 و زکوة نیز این چنین است زیرا که واجب گردانیده
 شده است به علم حسد و واجب گردانیده شده است
 تمام روز نصف مثلاً تا که دشوار نبود بر بندهگان
 و از کمال رحمت است که مقرر فرموده است
 مرا سوره را بدان عوض بر تقدیر بعد از اصل خواندن
 بعضی ضعیف را مشرعه ساخته و همچنین حکم فرموده که

و استنیت که بختیش حق تعالی تکلیف آرد

و استنیت که بختیش حق تعالی تکلیف آرد

و استنیت که بختیش حق تعالی تکلیف آرد

تَعْبَادِ صَلَاتِكَ قَاعِدًا وَمَنْ لَمْ يَقْدِرْ عَلَى الْقَعْدِ
 سَلَى مَضْطَجِعًا وَكَذَا مَنْ لَمْ يَقْدِرْ عَلَى
 السُّكُوعِ وَالسُّجُودِ صَلَى مُؤَمِّبًا إِلَى غَيْرِهِ
 سَمَا لَا يَخْفَى عَلَى الشَّاطِرِ فِي أَحْكَامِ
 الشَّرْعِيَّةِ بِنَظَرٍ لِإِعْتِبَارِ رُؤْيَا الْأَنْصَافِ فَيَعِدُّ
 سَامَاتِ التَّكْلِيفَاتِ الشَّرْعِيَّةِ فِي عَنَائَةِ
 تَبْسُرٍ وَنَهَائَةِ الشَّهْوَةِ وَيَطَالِعُ كَمَالَ
 تَرْفَعَةٍ مِنْهُ سُبْحَانَهُ عَلَى الْعِبَادِ فِي
 حَفَّاتِ تِلْكَ التَّكْلِيفَاتِ وَمُضَلَّاتِ
 حَيْفِ التَّكْلِيفَاتِ مَتَى الْعَوَامُّ فِي بَادِيَةِ
 تَكْلِيفَاتِ رَأْيَاتِ مَوَالِدٍ فَإِنَّ لِبَعْضِهِمْ
 زِيَادَةً فِي الصَّوْمِ الْمَفْرُوضِ وَبَعْضُهُمْ
 فِي الصَّلَاةِ الْمَفْرُوضَاتِ وَعَلَى
 هَذَا الْقِيَاسِ وَمَا هَذَا الْقَمْنُ إِلَّا
 كَمَالَ التَّخْفِيفِ وَعَدَمُ وَجَدَانِ
 يَسْرِفِي آدَاءِ أَحْكَامِ لِبَعْضِ مَنِي
 عَلَى رُجْحٍ وَظُلْمَاتِ نَفْسَانِيَّةٍ وَكَذَلِكَ
 حَاطِعِيَّةٌ نَاشِئَةٌ عَنِ هَوَى النَّفْسِ
 كَمَا سَأَلَ الْمُتَّصِبَةَ بِعِبَادَاتِ اللَّهِ
 سُبْحَانَهُ قَالَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ كَبَّرَ عَلَى

هر که بر قیام قدرت ندارد و نشسته نماز گذارد هر که
 بر قعود قادر نبود و بر سپلو خفته نماز ادا نماید همچون
 کسیکه بر رکوع و سجود قدرت نیابد یا شاره نماز
 ادا کند و سوائے اینها از آنچه مضمی نیست بر
 کسی که ناظر است در احکام شرعی بی نظر اعتبار
 و انصاف پس بیاید تمام احکام شرعی را در
 غایت یسر و نهایت سهولت و مطلق نماید
 کمال آفت اورد سبحانه بر عباد و صعقات آفر
 آن تکلیفات شاید تخفیف این تکلیفات
 تمام عوام است و از رویا و تکلیفات از
 مامورات شرعی چه بعضی از ایشان ثمنای
 زیاده روزه فرض مینمایند و بعضی در نماز فرض
 و علی هذا القیاس و تیسرتین مبنی
 اگر از جهت کمال رعایت تخفیف و عدم
 وجدان یسر در آداء احکام مر بعضی را
 بینی است بر وجود طلبات نفسانیه
 و کمورات طبعیه که ناشی است از هوا
 نفس آماره که ایستاده است بعد از
 حق سبحانه و تعالی فرمود
 حق سبحانه و تعالی و شور آمد

در احکام شرعی
 در احکام شرعی
 در احکام شرعی

غالی

الشِّرْكَيْنِ مَا دَعَوْهُمُ إِلَيْهِ وَقَالَ اللَّهُ
 تَعَالَى وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْغَاسِقِينَ
 فَكَمَا أَنَّ مَرَضَ الظَّاهِرِ مُوجِبٌ لِلْعُسْرِ
 إِدَاءُ الْأَحْكَامِ أَوْ كَذَلِكَ مَرَضُ الظَّاهِرِ
 أَيْضًا مُوجِبٌ لِذَلِكَ الْعُسْرِ وَقَدْ وَرَدَ
 الشَّرْحُ الشَّرْهِيَّ لِإِبْطَالِ رُسُومِ النَّفْسِ
 الْأَمَّارَةِ وَتَرْفَعُهَا جِهَتَا مَوْجِي النَّفْسِ
 وَمَتَابَعَةُ الشَّرِّ يُعَدُّ عَلَى طَرَفِي الْقَبِيضِ
 فَذَلِكَ وَهِيَ كَبِيرَةٌ وَجُودُ ذَلِكَ الْعُسْرِ
 كَبِيرٌ وَجُودُهُ هُوَ النَّفْسُ فَيَقْدَرُ وَجُودُ
 اللَّهِ بِقَدْرِ الْعُسْرِ فَإِذَا انْتَهَى اللَّهُ بِ
 كَلِمَتِهِ انْتَهَى الْعُسْرُ رَأْسًا وَأَمَّا كَلَامُ
 بَعْضِ الصُّوفِيَّةِ الْمَذْكُورِ سَائِقًا فِي نَفْسِ
 الْأَخْتِيَارِ أَوْ ضَعْفِهِ فَاصْلُهُ أَنَّ كَلَامَهُمْ
 إِنَّ لَهُمْ كَيْفًا مَطَابِقًا بِحُكْمِ الشَّرِّ يُعَدُّ
 فَلَا اعْتِبَارَ لَهُ أَصْلًا فَكَيْفَ يُصَحِّحُ الْحُجَّةَ
 وَالنَّقْلِيَّةَ فَإِنَّمَا الصَّاحِحُ لِلْحُجَّةِ وَالنَّقْلِيَّةِ
 أَقْوَالُ الْعُلَمَاءِ مِنْ أَهْلِ الشُّنَّةِ كَمَا وَافَقَ
 أَقْوَالَ لَهُمْ مِنْ كَلَامِ الصُّوفِيَّةِ الْقَبْلِ وَمَا
 نَحَا لَهُمْ لَا يَقْبَلُ عَلَى أَنَا لِقَوْلِ الرَّافِعِيِّ

برشته كان آنچه بخوانی ایشان را بان
 وزیر فرموده و هر آینه نماز و شواست مگر
 فروتنی کنندگان به پس چنانکه مرض ظاهر
 موجب عسر و ارا حکام است همین مرض
 باطن نیز موجب آن عسر است و حال آنکه
 شریعت غیر از ابراهیم ابطان از من رسوم نفس
 آماره و ازاله هوا جس آن وارد شده است
 پس هوا نفس و متابعت شریعت بر طرفین
 نقیض اند که جرم وجود آن عسر است باشد بر جرم
 هوا نفس پس با ندادن عسر هوا نفس موجود
 و آینه شود و چون هوا نفس با تکمیل نفس
 گردد و عسر در احکام اصلا نماند و آن کلام بعضی
 از صوفیه در نفسی اختیار یا ضعیف آن که سابقا
 مذکور شد پس بدانکه کلام صوفیه اگر مطابق با حکم
 شرعی نبوده و او را اصلا اعتباری نیست پس
 حجیت و تقلید را چگونه منزه و شایان حجیت
 و تقلید اقوال علماء اهل سنت است و پس
 پس آنچه از اقوال صوفیه موافق اقوال
 ایشان باشد مقبول است و آنچه مخالفشان است
 غیر مقبول صحیح لهذا گوئیم که صوفیه

شرح الشرح الشریح
 شرح الشرح الشریح
 شرح الشرح الشریح

شرح الشرح الشریح
 شرح الشرح الشریح

مستقیمه الاحوال لم یعبأ ذوالقدر و القدر
 عساکر لافی الاحوال ولا فی الاحمال و
 لافی لا قوال و لافی العزم و المعارف
 و یلمون ان بقیة الخلف مع الشریعة
 ناشیه عن شتم فی الحال و خلل فی
 و قصد الحال ما خالف الشریعة
 الحقة و بالجمله خلل الشریعة دلیل
 ان ذق و علامه الاتحاد علی ما فی
 الباب ان الصوفی لو تکلم بیکلام
 مخالف للشریعة نایش عن الکشف
 فی غلبه الحال و سکر الوقت فهو
 معذور و کشفه غیر یصح و غیر صالح
 للفتنید بل یبغی ان یجعل کلامه
 و یصرف عن ظاهره فان کلامه الشکلی
 یجعل و یصرف عن الظاهر

مستقیم الاحوال از شرعیست تجاوز نمیکند
 نه در احوال و نه در اعمال و نه در
 اقوال و نه در علوم و معارف و میدانند
 که بقیة خلاف با شرعیست ناشی است
 از مستقیم حال و احتمال بال و نه مخالف
 شرعیست حقه اصلا نمی بود بالجمله
 خلاف شرعیست دلیل رتبه است
 و علامت اتحاد و غایه مافی الباب
 اگر از بعض صوفیه کلامی مخالف
 شرعیست ناشی ادکشف در علیه حال
 و سکر وقت صادر شد معذور است
 و کشف او غیر صحیح که شایان تفسیر است
 بلکه لازم است که کلام او بر محل
 حل کرده شود و از ظاهر خود مضموت
 ازیه که کلام مسکری حل کرده میشود و از ظاهر خود

کتاب
 شرح
 کلام
 ابن
 عربین

هذا اما یتبرن فی هذا المقام یعون الله سبحانه و تحسن توفیقهم تعالی
 و الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفاه

مکتوب (۲۹۰) و قصد و نودوم

بلا محمد باشم صدور یافت در بیان طریق که حضرت حق سبحانه و تعالی حضرت

الْمَشْرُوكِينَ مَا دَعَوْهُمْ إِلَيْهِ وَقَالَ اللَّهُ
 نَعَالَى وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ أَهْلَكَ النَّاشِعِينَ
 فَمَا أَنْ مَرَضَ الظَّاهِرِ مُوجِبٌ لِعُسْرِ
 آدَاءِ الْأَحْكَامِ كَذَلِكَ مَرَضُ الظَّاهِرِ
 أَيْضًا مُوجِبٌ لِذَلِكَ الْعُسْرِ وَقَدْ وَرَدَ
 الشَّرْحُ الشَّرِيْفُ الْإِطَالُ رُغْمَ النَّفْسِ
 الْأَمَانَةِ وَرَفَعَهَا جِسْمًا مَبْرُورًا
 وَمَتَابَعَةُ الشَّرِيْعَةِ عَلَى طَرَفِ الْقَبِيضِ
 فَلَا جَرَمَ يَكُونُ وَجُودُ ذَلِكَ الْعُسْرِ
 دَلِيلٌ وَجُودُهُ عَلَى النَّفْسِ فَيَقْدَرُ وَجُودُ
 الْمُهَيَّبِ يَقْدِرُ الْعُسْرُ فَإِذَا انْتَقَى الْهَوَى
 كَلِمَةُ انْتَقَى الْعُسْرُ رَأْسًا وَأَمَّا كَلِمَةُ
 بَعْضِ الصُّوفِيَّةِ الْمَذْكُورِ سَابِقًا فِي نَعْيِ
 الْأَخْتِيَارِ أَوْ ضَعْفِهِ فَأَعْلَمُ أَنَّ كَلِمَتَهُمْ
 إِنْ لَمْ يَكُنْ مُطَابِقًا بِالْحُكْمِ الشَّرِيْفِ بَعْدَهُ
 فَلَا اعْتِبَارَ كَذَا أَصْلًا فَكَيْفَ يُعْبَلُ لِلْحُجَّةِ
 وَالْتَقْلِيدِ وَإِنَّمَا الصَّالِحُ لِلْحُجَّةِ وَالْتَقْلِيدِ
 أَقْوَالُ الْعُلَمَاءِ مِنْ أَهْلِ الشَّدِيدِ فَهَذَا رَافِقُ
 أَقْوَالِهِمْ مِنْ كَلِمَةِ الصُّوفِيَّةِ يُقْبَلُ وَمَا
 حَاكَمَهُمْ لَا يُقْبَلُ عَلَى أَنَّ الْقَوْلَ بِالصُّوفِيَّةِ

برش مکان آنچه بخوانی ایشان را بان
 وزیر فرموده و هر آینه نماز و شواست مگر
 فروتنی کنندگان به پس چنانکه مرض ظاهر
 موجب عسر و آزار احکام است همچنین مرض
 باطن نیز موجب آن عسر است و حال آنکه
 شریعت غیر از برائت ابطال این رسوم نفس
 آماره و ازاله هواجس آن وارد شده است
 پس هر که نفس و متابعت شریعت بر او طرب
 نقیض انداجرم وجود آن عسر دلیل باشد بر
 هوائی نفس پس باندازه عسر هر که نفس موجود
 دانسته شود و چون هوائی نفس با کلمه نفس
 گردد و عسر در احکام اصلا نداند و اما کلام بعضی
 از صوفیه در نفی اختیار یا ضعف آن که سابقا
 مذکور شد پس بدانکه کلام صوفیه اگر مطابق حکم
 شرعی نباشد و او را اصلا اعتباری نیست پس
 حجیت و تقلید را چگونه منزه نمایان حجیت
 و تقلید اقوال علماء و اهل سنت است و پس
 پس آنچه از اقوال صوفیه موافق اقوال
 ایشان باشد مقبول است و آنچه مخالفشان است
 غیر مقبول می‌گردد اینگونه که صوفیه

در شرح الشریف الطال رغم النفس الامرانی

این کلام بیان

المستقيمة الأحوال لم يعبادوا والفقير
 أصلاً لا في الأحوال ولا في الأعمال ولا
 لا في الأقوال ولا في العلوم والمعارف
 ويعلمون أن بقية الخلاف مع الشريعة
 ناشية عن ضعف في الحال فخلل فيه
 ولو صدق الحال ما خالف الشريعة
 الحقة وبإجماله خلاف الشريعة دليل
 الزندقة وعلامة الإلحاد غاية ما في
 الباب أن الصوفي لو تكلم بكلام
 مخالف للشريعة ناشية عن الكشف
 في غلبته الحال وسكر الوقت فهو
 معذور وكشفه غير صحيح وغير صالح
 للتقليد بل ينبغي أن يجعل كالمسحوق
 ويصرف عن ظاهره فإن كاهن الشكاري
 يجعل ويعصرف عن الظاهر

مستقيم الأحوال از شریعت تجاوز میکنند
 نه در احوال و نه در اعمال و نه در
 اقوال و نه در علوم و معارف و میدانند
 که بقیه خلاف با شریعت ناشی است
 از ضعف حال و اختلال بال و نه مخالفت
 شریعت حقه اصلاً نه بود باجماله
 خلاف شریعت دلیل زندقه است
 و علامت الجاه و غایبه منافق الباب
 اگر از بعض صدوقیه کلامی مخالف
 شریعت ناشی ادکشف در غلبه حال
 و سکر وقت صادر شد معذور است
 و کشف او غیر صحیح که شایان تقلید نیست
 بلکه لازم است که کلام او بر محل صحیح
 حل کرده شود و از ظاهر خود منصرف
 زیرا که کلام شکاری حل کرده میشود و از ظاهر خود

کتابت المراسم

هذا ما كتبت في هذا المقام بعين الله سبحانه وحسن توفيقه تعالى
 والحمد لله وسلام على عباده الذين اصطفى

مکتوب (۲۹۰) ووصد و نووم

بلا محمد باشم صد و ریانت در بیان طریق که حضرت حق سبحانه و تعالی حضرت

بآن احوال اگر ظاهر نمی بود راه دانش و تمیز نمیکشود و ظهور صورت مشابیه و معارج و مقامات از برای
 او در آن ظاهر است پس حال باطن است و علم بآن حال ظاهر را ازین بیان معلوم شد
 که اولیای آن که صاحب علم اند و آنانیکه از علم بے نصیب اند و نفس حصول احوال فرقی ندارند
 اگر فرقی است از راه علم بآن احوال است و عدم علم بآنها مثلاً شخصی که حالت جمیع بر او طاری
 شده است و بقرار و بے آرام ساخته معذرت کند میداند که این حالت را جمیع می نامند و همچنین
 شخصی دیگر است که بآن آن حالت در حقش ثابت شده است اما نمیداند که آن حالت
 معتبره جمیع است پس این هر دو شخص و نفس حصول آن حالت برابرند فرقی ندارند مگر در علم و عدم
 علم بآید و است جماعه که علم ندارند و قسم اند طائفه اند که علم بنفس حصول احوال ندارند و از کمالات
 آنها اصلاً واقف نیستند و جمیع دیگر کمالات احوال را خبر دارند اما شخصی احوال نمیتوانند
 کرد و جماعه هر چند شخص احوال نمیتوانند کرد و اولیای آن احوال را بآب علمند و شایان شخصیت و شخص احوال هر شیخ نیست بلکه اینها
 بعد از قرون متطاوله ظهور مینمایند تا یکی را بان دولت بنوازند و دیگران را بعلم احوال فرموده
 طفیلی او سازند و امیرالو العزم صلوات الله تعالی و تسلیتاً علیک بعد از مدتهاست مدیده
 مبعوث می شدند و با حکام متمایزه هر کدام از ایشان مخصوص میگشت و انبیا و دیگر علیهم السلام
 السَّلَوَاتُ وَاللَّحِيَّاتُ مامور به پیروی آنهاست و در دعوت بهمان احکام که تعالی میفرمودند
 خاص کند بنده مصلحت عام را و الله اعلم

توضیح اینست که در این کتاب
 از این جهت که بعضی از
 اینها را در این کتاب
 از این جهت که بعضی از
 اینها را در این کتاب
 از این جهت که بعضی از
 اینها را در این کتاب

کتاب در واپسیت متاویج

بیسبب است که در این کتاب
 که بروج تعلق دارند لیسبح الله الرحمن الرحيم الحمد لله وسكروا على عباده الذين اصطفى
 بدان آتشکده تعالی طریقی السداد والهممک صراط الرشاد که سماع و وجد

بلکه بسیار است از مراتب که تو آنرا تمیز نیتالی میکنی از مقام روح نیز باین تر است تمیزی که فوق العرش
 ترا تمیز میشود نیز داخل اثره تشبیه است و آن مکتوب منزه از عالم افراس است چه عرش محمد و حجت
 و متفک است العباد است عالم ارواح ماورائے عالم حیات و انبعاث است چه روح لامکانی است در
 مکان نمیگذرد و روح را در ماوراء عرش اثبات نمودن ترا در فهم فیندازد که روح از تو بعید است مست
 و دور دراز در بیان تو و روح است نه چنین است روح را نسبت با جمیع اکتبه با وجود لامکانیت
 برابر است ماورائے عرش گفتن معنی دیگر دارد و تا با خجاستی میتوانی دریافت طائفه از صوفیه که نیز
 روحی رسیده اند و فوق العرش از در یافته اند تمیز الهی بکاشانه تصور نموده اند و علوم بسیار
 آن مقام را از علوم علم گفته و نیز استوار ادین مقام عمل کرده و سخن آنست که آن نور نور روح
 است این فقیر را نیز در وقت حصول آن مقام این نوع اشتباه پیدا شده بود اما چون عنایت
 خداوندی جل شطآنه ازان و برنگه گذراننده و آنست که آن نور نور روح بودند نور الهی جل شطآنه
 اعلم الله الذی هدانا لهذا انما كنا لله لکن لولا ان هدانا الله و چون روح لامکانی است
 و بصورت بیجونی و حسب گونگی مخلوق است لاجرم مثل اشتباه می گردد و الله یحیی الموتی و هو
 یهدی السبیل و جماعه از ایشان که آن نور روح فوق العرش را گرفته فرودی آینه و بان بقا
 پیدا میکنند خود را جامع بین تشبیه و التمزیه میدانند و اگر آن نور را از خود جدای یا بند مقام
 فرق بعد جمع تصور میکنند اثنال این مغالطات صوفیه را بسیار است و حق سبحانه و تعالی العالم
 عن مَقَاتِ الْأَعْلَاطِ وَ حَالِ الْخَبَابِ ایدو آنست که روح هر چند نسبت با عالم بیجونی است
 اما نظریه بیجونی حقیقی داخل دائره چونت گویا برزخ است در میان عالم چون و در میان جناه
 قدس نه چون حقیقی پس رنگ هر دو طرف دار و هر دو اعتبار در و صیح است بخلات
 چون حقیقی که چون را بوسه ایداراه نیست پس تا از جمیع مقالات روح غرض ننماید بان اهم رسد
 پس اول از جمیع طبقات سلوات حتی العرش می باید گذشت و تمام از تو از مکان می باید بر که بعد از آن

این مقام را از علوم علم گفته و نیز استوار ادین مقام عمل کرده و سخن آنست که آن نور نور روح است این فقیر را نیز در وقت حصول آن مقام این نوع اشتباه پیدا شده بود اما چون عنایت خداوندی جل شطآنه ازان و برنگه گذراننده و آنست که آن نور نور روح بودند نور الهی جل شطآنه اعلم الله الذی هدانا لهذا انما كنا لله لکن لولا ان هدانا الله و چون روح لامکانی است و بصورت بیجونی و حسب گونگی مخلوق است لاجرم مثل اشتباه می گردد و الله یحیی الموتی و هو یهدی السبیل و جماعه از ایشان که آن نور روح فوق العرش را گرفته فرودی آینه و بان بقا پیدا میکنند خود را جامع بین تشبیه و التمزیه میدانند و اگر آن نور را از خود جدای یا بند مقام فرق بعد جمع تصور میکنند اثنال این مغالطات صوفیه را بسیار است و حق سبحانه و تعالی العالم عن مَقَاتِ الْأَعْلَاطِ وَ حَالِ الْخَبَابِ ایدو آنست که روح هر چند نسبت با عالم بیجونی است اما نظریه بیجونی حقیقی داخل دائره چونت گویا برزخ است در میان عالم چون و در میان جناه قدس نه چون حقیقی پس رنگ هر دو طرف دار و هر دو اعتبار در و صیح است بخلات چون حقیقی که چون را بوسه ایداراه نیست پس تا از جمیع مقالات روح غرض ننماید بان اهم رسد پس اول از جمیع طبقات سلوات حتی العرش می باید گذشت و تمام از تو از مکان می باید بر که بعد از آن

در مرتبه اول که در عالم اول است
در مرتبه اول که در عالم اول است
در مرتبه اول که در عالم اول است

مراتب الامکانیت عالم از قوا را نیز سه باید نمود آن زمان تا آن اسم رسد که خواجہ پندار که در
وصول است به حاصل خواجہ بچونند از نیست به حق سبحانہ و تعالیٰ کہ در این عالم خلق عالم
انفست و در عالم اخر مراتب انما و شایستگی است ظلاً و اصلاً انجلا و تفصیلاً و در این
مراتب ظنی و صلی و کونی و آبی و اجالی و بیلی مطلبی حقیقی را می باجیست تا اگر این بحث بچونند
و که ام صاحب دولت را این سعادت شرف سازند ذلک فضل اللہ یمن یشاء و اللہ
ذو الفضل العظیم یمت بند باید داشت و هر چه در راه برست افتد نجات بناید کرد و در ماوراء
ورای باجیست که کیف الوصول الی سعاده و در دنیا قلل الجبال و در دهن جیوه
تبدیل خرد و او حاصل و استمرار وقت کے اسم علم است که بعد از تحقق فنا مطلق بقاء باقی
شرف شده باشد و علم حصولی او بعد از حضوری تبدیل یافته است این بحث به بیان شرح کلام
بر آنکه هر یک عالم را از او ذات خود حاصل میگردد و طریق حصول آن حصول صورت معلوم
است و در ذوق علم حصولی است و هر یک محتاج بحصول صورت نباشد و آن علم ذات خود
علم حصولیست چه ذات بنفسه حاضر عالم است و در علم حصولی تا صورت معلوم حاصل است و در ذوق
شود چه حاصل است و چون آن صورت از ذوق زایل گشت آن توجیه ذوق نیز زایل گشت
پس دوام توجیه در علم حصولی محال عادی است بخلاف در علم حصولی که تعلقات از معلوم در اینجا
غیر تصور است چنانچه تحقق آن علم حصولی است و چون این حضور دائمی است علم نیز
دائم باشد پس زوال توجیه از ذات خود ممکن نباشد و در بقا با علم است حضوری که زوال آن متصور
گمان کنی که بقا با علم است از آنکه خود را همین حق یابی چنانکه بعضی ازین طائفه حق یقین را
این عبارت تعبیر نموده اند که چنین است بقا با علم که بعد از فنا مطلق میسر شود این قسم معلوم و ثابت
نار و این حق یقین که بعضی گفته اند مناسبت بقا با علم است که در حقیقت دست میدهد بقا با علم که
مقصود است و دیگر است مع ذوق این مع نشانی بخدا بخشی چه پس تکرار توجیه و دوام حضور

در مرتبه اول که در عالم اول است
در مرتبه اول که در عالم اول است
در مرتبه اول که در عالم اول است

المرتب - فایده لایزاله فی العلم الالهی - ولا یفترق عن حق و کسرا

در مرتبه اول که در عالم اول است
در مرتبه اول که در عالم اول است
در مرتبه اول که در عالم اول است

در صورت بقا با ما ثابت شد پیش از تحقق بقا با ما دو نم ممکن نیست اگر چه بسیار را پیش از
سیدن با ما تمام این معنی متوجه می شود علی الخصوص در طریق تعلیم نقشبندیه قدس الله تعالی عنده
و الحقیقی ما حقیقت و الصواب ما الهیتم و الله تعالی اعلم بالصواب والیک تعالی المذبح و الذاب
الحمد لله رب العالمین اولاً و آخراً و الصلوة والسلام علی رسولہ و آله و صحبه و من
تاب

مکتوب و صد و شصت و هشتم

بمولا امامان الله تعالی صد دریافت در بیان اعتقاد صحیح که ما خود از کتاب و سنت است بر وفق آرا
صائب اهل سنت و جماعه و رجوعه که از کتاب و سنت خلاف معتقدات اهل سنت و جماعه فهمیده اند
و با کشف خلاف اهل حق معلوم ساخته اند بیست و هجده آیه از قرآن مجید بدان امر شد که الله تعالی
والله ملک سوا الله الصراط که از جمله ضروریات طرق مسالک اعتقاد صحیح است که علماء اهل سنت آنرا
از کتاب و سنت و آثار سلف استنباط فرموده اند و کتاب و سنت را محمول و شهن بر معانی که جمیع علماء
اهل حق یعنی علماء اهل سنت جماعت آن معانی را از آن کتاب سنت فهمیده اند نیز ضروریست
و اگر بالفرض خلاف آن معانی مفهوم بکشف و الهام امری ظاهر شود آن را اعتبار نباید کرد و آنرا
استعناقه باید نمود و کلمات و احادیث که از طوابع آنها توجیه وجود مفهوم میشود و همچنین احاطه سربا
و تربیت معینت و اتمیه معلوم میگردد و چون علماء اهل حق از آن آیات و احادیث این معانی نه فهمیده اند
اگر در آن راه بر سبک این معانی منکشف شود و موجود جزئی کی نیاید یا او را بالذات محیط و اند
و قریب و آتیا بدین چند او درین وقت بواسطه غلبه حال و سکوت وقت معذور است اما باید که همیشه سخن
و معانی الهی متضرع باشد که او را ازین و نظیر آورده اموریکه مطابق آراء صائب علماء اهل حق
است بروی منکشف گرداند و هر موعی از غفلات مستغرات حق ایشان ظاهر نشود و با بکار معانی غیر
علماء اهل حق را صدق کشف خود باید ساخت و محکم انما من خود را جزو آن نیاید و پشت چه معانی که

سیدنا محمد و آله و صحبه و من تاب
ما یستقیم فی سبیل الله
عالمی از آن است
ناله ما المومنین
رضی عننا و رضی عنکم
اکرمنا و اکرمنا
الصلوة والسلام
السلام
و در بیان اعتقاد صحیح
بر وفق آرا
صائب اهل سنت
و جماعه
و رجوعه
که از کتاب
و سنت
خلاف معتقدات
اهل سنت
و جماعه
فهمیده اند
و با کشف
خلاف اهل حق
معلوم ساخته
اند بیست و
هجده آیه از
قرآن مجید
بدان امر شد
که الله تعالی
اعلم بالصواب
والیک تعالی
المذبح و الذاب
الحمد لله رب
العالمین
اولاً و آخراً
و الصلوة و
السلام علی
رسولہ و آله
و صحبه و من
تاب

اختیار یک طریق برائے مصلحتی انصافیت این طریق بر طریق دیگر لازم نمی آید و بعضی آن
 طریق دیگر نیک شدت دروازه شهر را توان بست بر نتوان دهن مخالفان بست بر نیک
 نفع ذریکے نعمت و لیسۃ اولاً و آخراً و الصلوة والسلام و العقیة علی رسولہ من بعدک و علی
 الہ الاخبیار

کتاب دوم صد نو و دویم

شیخ عبد الحمید بکلی صد و ریانت در بیان آداب ضروریہ فرمیدان و رفع بعضی شبه ایشان
 و بیان ایشان بگوید: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیْ اَدْبَنَّا بِالْاَدَابِ النَّبَوِیَّةِ وَهَدَانَا
 بِالْاِخْلَاقِ الْمُنْطَقِیَّةِ عَلَیْهِ وَعَلَى اِلٰهِ الصَّكَاوَاتِ وَالسَّلَامَاتِ اَمَّا بَعْدُ فَسَلَامٌ عَلَیْكُمْ سَامِعًا
 این راه از دو حال عالی نیستند فرمیدان یا مراد اگر مراد اندک طوبی لهم برآه انجذاب و محبت ایشان
 را کشان کشان خواهند بود و بطلب اعلی خواهند رسانید و هر آوی که در کار شود متوسط یا بیستوی
 تعلیم شان خواهد شد و اگر زنی واقع شود و متنبی خود فرمود بان مواخذہ خواهند کرد و اگر بهر
 ظاهر احتیاجی داشته باشد بے سعی ایشان بان دولت و ولایت خواهند فرمود با جمله عنایت
 ازلی جل شط الله متکفل حال این بزرگواران است بسبب و بے سبب کایشان را کفایت
 خواهند کرد و الله یحب الی من یتقاه و اگر مریدان کایشان بے توسط پر کمال مکمل شود
 است پیرے باید که بدولت جذبہ و شلوک مشرف شده باشد و سعادت فنا و بقا مستعد
 گشته و سیر الے الله و سیر فی الله و سیر عن الله بالهد و سیر فی الاشیاء بالهد را با نصیر رسانید
 و اگر جذبہ او پر شلوک او مقدم است و تبریت مراد ان مرئی شده که بریت احمر است کلام او
 دواست و نظر او شفا حیایے و لها سے مرده بتوجه شریف او منوط است و نازکی جانما سے
 قسره بالنیفات لطیف او مر بوط و اگر این طور صاحب دولت پیدا نشود ساکب مجذوب
 بچشم منتقم است و تبریت ناقصان از دنیاست آید و متوسط او بدولت فنا و بقا میرسد آسمان

موتی اللہ امرانی
 در بیان آداب ضروریہ
 فرمیدان و رفع بعضی شبه ایشان
 و بیان ایشان بگوید

نسبت بعرض آمد فرو به ورنه بس عالیست پیش خاک توده و اگر بغایت خداوندی جل
 سلطانة طالبی را بن طور پیر کامل مکتل دلالت فرمودند باید که وجود شریف او را مقسم داند و خود
 را تمام با وسایر و سعادت خود را در مرتبیت او داند و تفاوت خود را در خلاف مرتبیت او
 شناسد با جمله هوائی خود را تابع رضائے او سازد و زخمی نبویست علیه و علی الصلوات
 والسلامات آتت آتتها و آتت کما آتت من احدکم حتی یخون هو اذ بعد ان یلجئ الیه
 و بدانند که رعایت آداب صحبت و معاملات شرائط از ضروریات این راه است تا راه این راه
 و استغاده مفتوح گردد و بدین وسیله لا ینجیة للصلبة ولا نثر فی المجلس بعضی از آداب
 و شرائط ضروریہ در بعضی بیان آورده می شود بگوش هوش باید شنید بدانکه طالب باید
 که روزه دل خود را از جمیع جهات گردانیده منوطی پیر خود سازد و با وجود پیر بے اذن او بنوازد
 و اذکار نیز در او در حضور او بغیر از التفات نماید و بکلیت خود متوجه او نشیند حتی که نذر
 هم مشغول نشود مگر آنکه او امر کند و غیر از نماز فرض و سنت در حضور او ادا نکند نقل کرده اند از
 سلطان این وقت که وزیر شش پیش او ایستاده بود اتفاقاً درین اثنا آن وزیر التفات بجا
 جانم خود کرده بنده آن را بدست خود راست می ساخت درین حال نظر سلطان بر آن وزیر افتاد
 دید که بغیر از متوجه است بزبان عتاب گفت که این را منضم نیستی و آنکه تو وزیر من باشی و در حضور
 من به بنده جامه التفات نمی باید اندیشید که هر گاه وسائل بنیاد و نه آداب و تقیه در کار
 و مسائل وصول الی الله را بر وجه اتم و اکمل رعایت این آداب لازم خواهد بود و همها آنکه در جائے
 نه ایستد که سایه او بر جامه او یا بر سایه او افتد و بر صلائے او پائند و در مشورتش او طهارت
 کند و بظروف خاصه او استعمال نکند و در حضور او آب نخورد و طعام تناول نماید و کسے
 سخن نکند بلکه متوجه احدی سے نگردد و در غیبت پیر در جانب که اوست پا روا نکند و مذاق این
 با بنیاد از دو چیز صابری شود و از اصول داند اگر چه بطاهر صواب نماید او هر چه میکند

در مقامی که در این راه است تا راه این راه
 و استغاده مفتوح گردد و بدین وسیله لا ینجیة للصلبة
 و شرائط ضروریہ در بعضی بیان آورده می شود بگوش
 که روزه دل خود را از جمیع جهات گردانیده منوطی پیر
 خود سازد و با وجود پیر بے اذن او بنوازد و اذکار
 نیز در او در حضور او بغیر از التفات نماید و بکلیت
 خود متوجه او نشیند حتی که نذر هم مشغول نشود
 مگر آنکه او امر کند و غیر از نماز فرض و سنت در
 حضور او ادا نکند نقل کرده اند از سلطان این وقت
 که وزیر شش پیش او ایستاده بود اتفاقاً درین
 اثنا آن وزیر التفات بجا جانم خود کرده بنده آن
 را بدست خود راست می ساخت درین حال نظر سلطان
 بر آن وزیر افتاد دید که بغیر از متوجه است بزبان
 عتاب گفت که این را منضم نیستی و آنکه تو وزیر
 من باشی و در حضور من به بنده جامه التفات نمی
 باید اندیشید که هر گاه وسائل بنیاد و نه آداب و
 تقیه در کار و مسائل وصول الی الله را بر وجه
 اتم و اکمل رعایت این آداب لازم خواهد بود و
 همها آنکه در جائے نه ایستد که سایه او بر جامه
 او یا بر سایه او افتد و بر صلائے او پائند و در
 مشورتش او طهارت کند و بظروف خاصه او
 استعمال نکند و در حضور او آب نخورد و طعام
 تناول نماید و کسے سخن نکند بلکه متوجه
 احدی سے نگردد و در غیبت پیر در جانب که
 اوست پا روا نکند و مذاق این با بنیاد از دو
 چیز صابری شود و از اصول داند اگر چه بطاهر
 صواب نماید او هر چه میکند

از الهام میکند و باذن کار میکند برین تقدیر اعتراض نگذارند و اگر در بعضی موارد الهام
خطا راه یابد خطای الهامی در رنگ خطای اجتهاد و استیلاست و اعتراض بر آن مجوز
نیست و اینها چون این رحمتی بر پدید آمده است و نظر محجب هر چه از محبوب صادر میشود
محبوب نماید پس اعتراض آنجا نشاند و در کلی و جزئی اقتدا بر پدید کند چه در خوردن و پوشیدن و چه
در نطق و طاعت کردن نماز را بطرز اولیایا باید کرد و تقدیر از عمل او باید اقتضا نمودست آنرا که در سیر
نهار است فایز است به از باغ و بوستان و تماشای لاله زار به و سبب اعتراض و در حرکت
و سکنت او مجال نمید اگر چه آن اعتراض مقدار جنبه خوردن باشد زیرا که اعتراض را غیر از حرمان نتیجه
نیست و بے سعادت ترین جمیع خلایق عیب بین این طائفه علییه است سبحان الله و سبحان
عن هذا الالب کما العینیم و طلب خوارق و کرامات از پر خود کنند اگر چه آن طلب بطریق
و وسوس باشد هیچ شنیده که موسی از غیر سبب محجزه طلب کرده باشد محجزه طلبیان گفتار
و اهل انکار است معجزات از بهر قهر دشمن است به بوسه جنیت کند دل برداست
موجب ایمان نباشد معجزات به بوسه جنیت کند جذب صفات به اگر شیدان شود در خاطر
آنرا بے توقف عرض نماید اگر صل نشود و تقصیر بر خود نمهند و هیچ شقیقت بر جناب پر عاید نشازد
و واقع که زود و دیر پیر نهان نذر و تعبیر و قانع از و طلب کند و تعبیر یک بر طالب منکشف شود
نیز عرض نماید و صواب و خطا را از وجود بر کشوف خود زینهار اعما و نمهند که حق با باطل درین
متنجم است و صواب با خطا مخلط و بے ضرورت و بے اذن از وجد نشود که غیر او ابر و
گزیدن زمانی ارادتست و آواز خود را بر آواز او بلند نکند و سخن بلند با او نگوید که سو او است
و هر فیضی و متوح که برسد آن را بتوسط پیر تصور نماید و اگر در واقع بیند که فیض از شاخ دیگر رسیده
است آنرا نیز از پیر داند و بداند که چون پیر جامع کمالات و فیوض است فیض خاص از پیر تمام
استعداد و خاص مریه بلام کمالات شیخ از شیوخ که صورت افاضه از و پے ظاهر شده است

بسیار از آن که
و طاعت است
ان الذین یسألون الله
استغفروا
سوره بقره آیه ۱۲۸
و طاعت است
ان الذین یسألون الله
استغفروا
سوره بقره آیه ۱۲۸
و طاعت است
ان الذین یسألون الله
استغفروا
سوره بقره آیه ۱۲۸

حقیقت آن که کمال فیض از او بر حسب نیاز است

لهذا انما قيلت
كله في كتابه
فان قيل في قوله
الصلوات والصلوات
الصلوات والصلوات
الصلوات والصلوات
الصلوات والصلوات
الصلوات والصلوات
الصلوات والصلوات
الصلوات والصلوات

مهر در دیده است و لطیفه از لطائف پیر که نسبت بان فیض دارد بصورت آن شیخ ظاهر شده
است بواسطه ابتلا و مرنمندان لطیفه را شیخ دیگر خیال کرده است و فیض الزان و استاین
مغاطه عظیم است حق سبحانه که از ذات قدم نگاه دارد بر اعتقاد و محبت پیر مستقیم دارد و محبت
سیدنا بشر علی و علی ^{علیه السلام} و الصلوات و الصلوات با جمله الطیر فی کله اذ ب مثل
شهر در است حج بے آوبے بخدا نرسد و اگر مرید در رعایت بعضی از آواب خود را مقصر داند
و در آوائے باقی نمی نرسد و اگر سعی هم نتواند از غمده بر آید مغبواست اما از اعتراف بتقصیر
ناچار است و اگر عباد الله سبحانه رعایت آواب نکند و خود را مقصر هم نداند از بزرگاتین
بزرگواران محروم است نه هرگز آروک بهر بود و دیدن آروک سنی سود نه بود
ارکے مریدے کی برکت توجیه پیر تیر بنوا و بقا برسد و راه الهام و طریق فرست بروے ظاهر
شود و پیر آن را سلم دارد و بجمال او گواهی دهد آن مرید را میرسد که در بعضی امور الهامی به پیر
خلاف کند و مقتضای الهام خود عمل کند اگر چه نزد پیر خلاف آن متحقق بود چه آن مرد درین
وقت از رتبه تقلید برآمده است و تقلید و حق وے خطاست که مبنی که اصحاب پیغمبر
صلی الله تعالی علیک و علیک السلام و الصلوات و الصلوات در امور اجتهادیه و در احکام غیر منجزیه بان
سر و خلاف کرده اند و در بعضی اوقات صواب بجانب اصحاب ظاهر شده است گاهی ایضا
عنه از باب العلم پس معلوم شد که خلاف با پیر مرید را بعد از رسیدن بمرتبجه کمال مجوز است
و از سوا آواب مجبر است بلکه اینجا همین ادبست و اگر نه اصحاب پیغمبر علیکم السلام الصلوات و الصلوات
که بجمال آواب مؤویب بودند غیر تقلید پیر نمی کردند ابو یوسف را بعد از رسیدن بمرتبجه اجتهاد
تقلید را بی صفت رحمت الله تعالی عجباً خطا است صواب در متابعت رائے خود است را
ابی حنیفه قول مشهور است از امام ابو یوسف که نازعت اباحنیفه فی مسئله خلق
القران بسنة اثنی عشر سنه باشی که تکمیل صناعت بلا حق افکار است اگر بیک فکر باشد

در بیان این
که در بعضی امور
اصحاب پیغمبر
صلی الله تعالی
علیکم و علیکم
السلام و الصلوات
و الصلوات در امور
اجتهادیه و در احکام
غیر منجزیه بان
سر و خلاف کرده
اند و در بعضی
اوقات صواب
جانب اصحاب
ظاهر شده است
گاهی ایضا
عنه از باب العلم
پس معلوم شد
که خلاف با پیر
مرید را بعد از
رسیدن بمرتبجه
کمال مجوز است
و از سوا آواب
مجبر است بلکه
اینجا همین ادب
ست و اگر نه
اصحاب پیغمبر
علیکم السلام
الصلوات و
الصلوات که
بجمال آواب
مؤویب بودند
غیر تقلید پیر
نمی کردند
ابو یوسف را
بعد از رسیدن
بمرتبجه اجتهاد
تقلید را بی
صفت رحمت
الله تعالی
عجباً خطا است
صواب در
متابعت رائے
خود است را
ابی حنیفه
قول مشهور
است از امام
ابو یوسف
که نازعت
اباحنیفه فی
مسئله خلق
القران بسنة
اثنی عشر
سنه باشی که
تکمیل صناعت
بلا حق افکار
است اگر بیک
فکر باشد

فاتن رقی و سر علی ان من قال بخلق القران فهو کافر

از باب الهام است
که در بعضی امور
اصحاب پیغمبر
صلی الله تعالی
علیکم و علیکم
السلام و الصلوات
و الصلوات در امور
اجتهادیه و در احکام
غیر منجزیه بان
سر و خلاف کرده
اند و در بعضی
اوقات صواب
جانب اصحاب
ظاهر شده است
گاهی ایضا
عنه از باب العلم
پس معلوم شد
که خلاف با پیر
مرید را بعد از
رسیدن بمرتبجه
کمال مجوز است
و از سوا آواب
مجبر است بلکه
اینجا همین ادب
ست و اگر نه
اصحاب پیغمبر
علیکم السلام
الصلوات و
الصلوات که
بجمال آواب
مؤویب بودند
غیر تقلید پیر
نمی کردند
ابو یوسف را
بعد از رسیدن
بمرتبجه اجتهاد
تقلید را بی
صفت رحمت
الله تعالی
عجباً خطا است
صواب در
متابعت رائے
خود است را
ابی حنیفه
قول مشهور
است از امام
ابو یوسف
که نازعت
اباحنیفه فی
مسئله خلق
القران بسنة
اثنی عشر
سنه باشی که
تکمیل صناعت
بلا حق افکار
است اگر بیک
فکر باشد

و در حق اصحاب انبیا علیهم السلام صلوات الله علیهم و آلهما و سلم که بیعت و وراثت باین دولت مشرف گشته اند بنویسند انبیاست علیکم السلام صلوات الله علیهم و آلهما و سلم بعد از انبیا و اصحاب ایشان علیهم السلام صلوات الله علیهم و آلهما و سلم که در میان ایشان است که دیگر را نیز بیعت و وراثت باین دولت نموده اند فیض روح القدس را باز مدو فرماید و دیگران هم بکنند آنچه میسازند و اگر کسی که این دولت در کبار تابعین نیز بر تو انداخته است و در اکابر شیعیان نیز سایه آنگنده بعد از آن تو با ستار آورده تا آنکه نوبت بآل ثانی از بیعت آن سرور علیهم السلام و صلوات الله علیهم و آلهما و سلم رسیده درین وقت نیز آن دولت بیعت و وراثت بر منصفه ظهور آمده و آخر با اول مشابه ساخته است اگر پادشاه بر در پیرزن به بیاید تو اینخواه بیعت کن به و السلام علیکم و علی آئین الهدی و السلام من بعد علیهم السلام و صلوات الله علیهم و آلهما و سلم

کتابت صلوات و دویم

بمخبر و فرادگی که جمیع علوم ظاهر و باطن و معارف باطنه اند یعنی اخیه الدین خواجه محمد معصوم سلام الله علیه صدور یافته در میان فرق میان ولایات سه گانه که ولایت اولیا و ولایت انبیا علیهم السلام صلوات الله علیهم و آلهما و سلم و ولایت ملا اعلی است علی بن ابی طالب و علیهم السلام و ولایت و در میان آنکه نوبت افضل است از ولایت و بعضی از خصائص عرف که بیعت تعلق دارند و حکایت است که در بیان آنکه نوبت است که ولایت که ولایت عبارت از قرب الهی است جسد سلطان که به شایستگی صورت زنده و در بعضی نوبت حصول پذیرد و اگر ولایت اولیا است البته بر این طریقت است و ولایت انبیا علیهم السلام صلوات الله علیهم و آلهما و سلم چند از طریقت بر آمده است اما بیخیلو توجیب اسما و صفات مستحق نیست و ولایت ملا علی بن ابی طالب و علیهم السلام صلوات الله علیهم و آلهما و سلم چند از توجیب اسما و صفات بلند رفته است لیکن از توجیب شیون و اعتبارات و اقیه چاره مدارد و نوبت و رسالت است

آن مرامی حق باشد بجای عکس و همچنین در مقام ولایت در نفی جمیع صفات بشریت میگویند و در مرتبه
 نبوت مطلوب نفی تعلقات سواد این صفات است و نفی اصل این صفات که فی حدیث کافیه کاملانند
 صفت علم فنی که کمالها از صفات کامله است اگر نفعی برسد راه یافته است از راه تعلیق سواد است
 پس نفی متعلق سواد آن ضروری آمد و نفی اصل آن صفت بطریق اینها نیست پس شخصی که مقام نبوت از راه
 ولایت آمده است او را در این راه از نفی اصل صفات چاره نبود و آنکه بی واسطه ولایت بان صفت
 رسیده است او را نفی اصل صفات کار نیست نفی تعلقات سواد این صفات باید کرد باید دانست
 که مراد از این ولایت که مذکور شد ولایت نقلی است که بولایت صغری مقبر است و ولایت اولیا است
 اما ولایت انبیا که از نقل گذشته است دیگر است اینجا مطلوب نفی تعلقات سواد صفات بشریت است
 و نفی اصل این صفات و چون نفی تعلقات سواد صفات حاصل گشت ولایت انبیا عظیمه الصلوات
 و السلام کمالهاست حصول نبوت بعد از آن خودی که واقع شود متعلق بکالات نبوت خواهد بود و آخرین بیان
 این گشت که نبوت را از اصل ولایت چاره نبود و دیگر که ولایت از بسبب اوست اما ولایت
 نقلی در وصول کالات نبوت هیچ در کار نیست بعضی را اتفاق افتد و بعضی دیگر را اصلاً بان محسوس
 واقع نشود و کالات نبوت شک نیست که نفی اصل صفات متعلق است نسبت به نفی تعلقات سواد این صفات
 پس حصول کالات نبوت انبیا و اقرب باشد نسبت بحصول کالات ولایت و همین نسبت بر وقت
 در هر امری که وصول باصل دارد نسبت باصل از اصل جدا افتاده اند نمی بیند که کیا اصل است
 عمل میسر است و باقرب طریقی حاصل و آنکه از اصل آن جدا افتاده است و محنت است و عمره
 و تحصیل آری فانی می سازد و در وقت آن نقد وقت اوست و آنچه بدست آورده است بحد
 اللات یا لای الی شایسته بان اصل دارد و باست که آن شباهت عارضه از وسه نازل گردد و اصل
 خود نمود نماید و بقالی و در عملی گشت بخلاف اصل آن که با وجود سهولت عمل و مزویکی راه از خوف نقلی
 و در نقلی آئین است جمعی از سالکان این راه که بر این امتیاز شانه و مجاہدت شدید بظلمت از ظلال

والمعرفت
 و در این مقام ولایت در نفی جمیع صفات بشریت میگویند و در مرتبه نبوت مطلوب نفی تعلقات سواد این صفات است و نفی اصل این صفات که فی حدیث کافیه کاملانند صفت علم فنی که کمالها از صفات کامله است اگر نفعی برسد راه یافته است از راه تعلیق سواد است پس نفی متعلق سواد آن ضروری آمد و نفی اصل آن صفت بطریق اینها نیست پس شخصی که مقام نبوت از راه ولایت آمده است او را در این راه از نفی اصل صفات چاره نبود و آنکه بی واسطه ولایت بان صفت رسیده است او را نفی اصل صفات کار نیست نفی تعلقات سواد این صفات باید کرد باید دانست که مراد از این ولایت که مذکور شد ولایت نقلی است که بولایت صغری مقبر است و ولایت اولیا است اما ولایت انبیا که از نقل گذشته است دیگر است اینجا مطلوب نفی تعلقات سواد صفات بشریت است و نفی اصل این صفات و چون نفی تعلقات سواد صفات حاصل گشت ولایت انبیا عظیمه الصلوات و السلام کمالهاست حصول نبوت بعد از آن خودی که واقع شود متعلق بکالات نبوت خواهد بود و آخرین بیان این گشت که نبوت را از اصل ولایت چاره نبود و دیگر که ولایت از بسبب اوست اما ولایت نقلی در وصول کالات نبوت هیچ در کار نیست بعضی را اتفاق افتد و بعضی دیگر را اصلاً بان محسوس واقع نشود و کالات نبوت شک نیست که نفی اصل صفات متعلق است نسبت به نفی تعلقات سواد این صفات پس حصول کالات نبوت انبیا و اقرب باشد نسبت بحصول کالات ولایت و همین نسبت بر وقت در هر امری که وصول باصل دارد نسبت باصل از اصل جدا افتاده اند نمی بیند که کیا اصل است عمل میسر است و باقرب طریقی حاصل و آنکه از اصل آن جدا افتاده است و محنت است و عمره و تحصیل آری فانی می سازد و در وقت آن نقد وقت اوست و آنچه بدست آورده است بحد اللات یا لای الی شایسته بان اصل دارد و باست که آن شباهت عارضه از وسه نازل گردد و اصل خود نمود نماید و بقالی و در عملی گشت بخلاف اصل آن که با وجود سهولت عمل و مزویکی راه از خوف نقلی و در نقلی آئین است جمعی از سالکان این راه که بر این امتیاز شانه و مجاہدت شدید بظلمت از ظلال

اینکه در این کتب آمده است

در تحقیق بقدره بکلی بصورت محض از ریاضی همان بر وجه بلکه بصورت کشف و تعاقب کرده اند چون
 بهیچون تصور کرده اند چون آرام گرفته اند مانند راه پیمانی که در راه پیمانی از بی مانند مانند که در
 احوال جامع که در تعلیم یا میان تنه چون آورده اند و بی مانند اگر دیده از احوال این طالبان
 نامرزا کرده و تشنگان آرام طلب گرفته بهر ارباب بهتر است از محقق تا بطلان و از تصدیق تا محقق
 فرق بسیار است و آنچه بر طالبان بطلب رسیده که محقق را قدیم میدانند و چون را چون
 می انگارند اگر با شرف غیر صحیح ایشان را معذورند و در اندر این خطا و غلط مواخذه نمایند زیرا که در کتب
 آن کسیتا اذ اکتفا انا مشاء طلب کعبه شد و از شوق متوقف و وصول آن گشت اتفاق
 در این راه راه خانه شد و بجای کعبه او را پیش آمد اگر چه آن مشابهت در صورت است آن شمشیر
 کرد که کعبه است و بهای تمام گشت و شخصی دیگر خوش کعبه از و بعد از کعبه معلوم ساخته
 تصدیق بکعبه کرد این شخص هر چند گامی از طلب بر او کعبه نرفته است اما کعبه را کعبه ندانست
 است و در تصدیق خود محقق است حال او از حال طالب محقق مذکور بهتر است از حال طالب
 محقق که هر چند بطلب سیده است اما غیر طلب بطلب ندانست است از حال محقق که قدم در راه
 طلب نرفته است بهتر است چنانچه با وجود حقیقت تصدیق بطلب قطع مسافت راه طلب و
 غلطی نگذرد کرده است پس عزت او را محقق باشد و طائفه هم از ایشان باین کمال خیالی و در حال
 خود را بهیچ وجهی واقف از خلق کشیده اند و بعلمت مقصود خویش استعداد بسیار است از استعداد آن
 را ضلالت ساخته اند و در شوقی بزرگت و محبت و حرارت طلب طالبان را زایل گردانیده اند و در
 قاصد او اصداف او اکتفا انا مشاء این کمال و این نوع وصال در مجذوبان سلوک ناکرده از سالکان
 بهیچ وجه نرسیده و بیشتر است زیرا که بتندی و متعصبی در صورت جذب متشاکر کند و بطاهر و عشق و محبت
 استسوی اگر صفت الحقیقت با یکدیگر در شناختند نماند و احوال یکدیگر را هم در گریه است ع
 چه نسبت فناک را با عالم پاک به در آید و هر چه هست معلول است و بر نفس محمول و در این حال

اینکه در این کتب آمده است
 در تحقیق بقدره بکلی بصورت محض از ریاضی همان بر وجه بلکه بصورت کشف و تعاقب کرده اند چون
 بهیچون تصور کرده اند چون آرام گرفته اند مانند راه پیمانی که در راه پیمانی از بی مانند مانند که در
 احوال جامع که در تعلیم یا میان تنه چون آورده اند و بی مانند اگر دیده از احوال این طالبان
 نامرزا کرده و تشنگان آرام طلب گرفته بهر ارباب بهتر است از محقق تا بطلان و از تصدیق تا محقق
 فرق بسیار است و آنچه بر طالبان بطلب رسیده که محقق را قدیم میدانند و چون را چون
 می انگارند اگر با شرف غیر صحیح ایشان را معذورند و در اندر این خطا و غلط مواخذه نمایند زیرا که در کتب
 آن کسیتا اذ اکتفا انا مشاء طلب کعبه شد و از شوق متوقف و وصول آن گشت اتفاق
 در این راه راه خانه شد و بجای کعبه او را پیش آمد اگر چه آن مشابهت در صورت است آن شمشیر
 کرد که کعبه است و بهای تمام گشت و شخصی دیگر خوش کعبه از و بعد از کعبه معلوم ساخته
 تصدیق بکعبه کرد این شخص هر چند گامی از طلب بر او کعبه نرفته است اما کعبه را کعبه ندانست
 است و در تصدیق خود محقق است حال او از حال طالب محقق مذکور بهتر است از حال طالب
 محقق که هر چند بطلب سیده است اما غیر طلب بطلب ندانست است از حال محقق که قدم در راه
 طلب نرفته است بهتر است چنانچه با وجود حقیقت تصدیق بطلب قطع مسافت راه طلب و
 غلطی نگذرد کرده است پس عزت او را محقق باشد و طائفه هم از ایشان باین کمال خیالی و در حال
 خود را بهیچ وجهی واقف از خلق کشیده اند و بعلمت مقصود خویش استعداد بسیار است از استعداد آن
 را ضلالت ساخته اند و در شوقی بزرگت و محبت و حرارت طلب طالبان را زایل گردانیده اند و در
 قاصد او اصداف او اکتفا انا مشاء این کمال و این نوع وصال در مجذوبان سلوک ناکرده از سالکان
 بهیچ وجه نرسیده و بیشتر است زیرا که بتندی و متعصبی در صورت جذب متشاکر کند و بطاهر و عشق و محبت
 استسوی اگر صفت الحقیقت با یکدیگر در شناختند نماند و احوال یکدیگر را هم در گریه است ع
 چه نسبت فناک را با عالم پاک به در آید و هر چه هست معلول است و بر نفس محمول و در این حال

در خیالیان لغات است هر چند در کتب

فائده رسانند و در صحبت ایشان انجذاب و محبت قلبی جامع طلائی حاصل شود هر چند از ایشان کمال
 نرسد چنانچه ایشان خود بجهت کمال نرسیده اند و گیر بر او واسطه حصول کمال نمیتوانند شد مشهور است
 که از ناقص کمال نیاید اما فایده ایشان هر قدر که باشد بیش از فایده آریاب سلوک است هر چند بنیابت
 سلوک بریند و جذب منتصیان پیدا کنند اما بقام تلکشان را بطریق سیرین الله را بگذرد و نیاید و با
 چه منتهی غیر مرجع عالم بر یکجمله افاده ندارد چه او را بعالم نسبتی و آنچه نمانده با افاده تواند نمود و هیچ منتها
 را که برینجست گویند باعتبار آنست که او در مقام برزخیت است که مقام قلب است فرود آمده است و از هر دو
 جهت روح و نفس حفظ و آفر گرفته است از جهت روح از فزونی استفاده میکند و از جهت نفس با بودن
 خود افاده می نماید زیرا که او را توجیه حق سبحانه و تعالی با توجیه خلق جمع شده است که روح کلام حجاب و دیگر نیست
 پس افاده و استفاده معاً او را حاصل است بعضی از شایعین ازین برزخیت برزخیت زمین اخلق و اسحق میخوانند
 و شیخ برینج را جامع بین تشبیه و التزم میگویند پوشیده نماند که این هم برزخیت که بنا بر آن بر سر است
 این مقام شیخی که بنیابت آن بر صحت نیست زیرا که نفسشان درین مقام در غلبت انوار روح
 سنج است و همان اندراج منشاء شکر شده است و در مقام برزخیت قلب نفس روح از یکدیگر
 جدا است پس ناما شکر را در آن گنجایش نباشد بلکه آنها همه صحت است که مناسب مقام دعوت است ^{هذه}
 و شیخ کمال را چون در مقام قلب فرود آید بواسطه برزخیت مناسبت بعالم میدانی کند و واسطه
 حصول کمالات مستعدان کمالات می شود و مجذوب شکن نیز چون در مقام قلب است بعالم مناسبت
 دارد و توجیه را از ایشان دریغ نمیدارد و از انجذاب و محبت اگرچه تسلی باشد نیز نصیب بدست آورده
 است لاجرم راه افاده هر دو کساده است بلکه گوئیم که کسیت افاده مجذوب شکن بیش از کسیت افاده
 منتهی مرجع است و کسیت افاده منتهی زیاد از کسیت افاده مجذوب است زیرا که منتهی مرجع را هر چند
 بعالم نسبت پیدا شده است اما در صورت است فی الحقیقت مبداء است منصف بنگ اصل است
 و بنیابت با و این مجذوب با مناسبت بعالم فی الحقیقت است و از جمله افراد عالم است و باقی است

این مقام شیخی که بنیابت آن بر صحت نیست زیرا که نفسشان درین مقام در غلبت انوار روح سنج است و همان اندراج منشاء شکر شده است و در مقام برزخیت قلب نفس روح از یکدیگر جدا است پس ناما شکر را در آن گنجایش نباشد بلکه آنها همه صحت است که مناسب مقام دعوت است

بعضی چون فیضی و صاحب

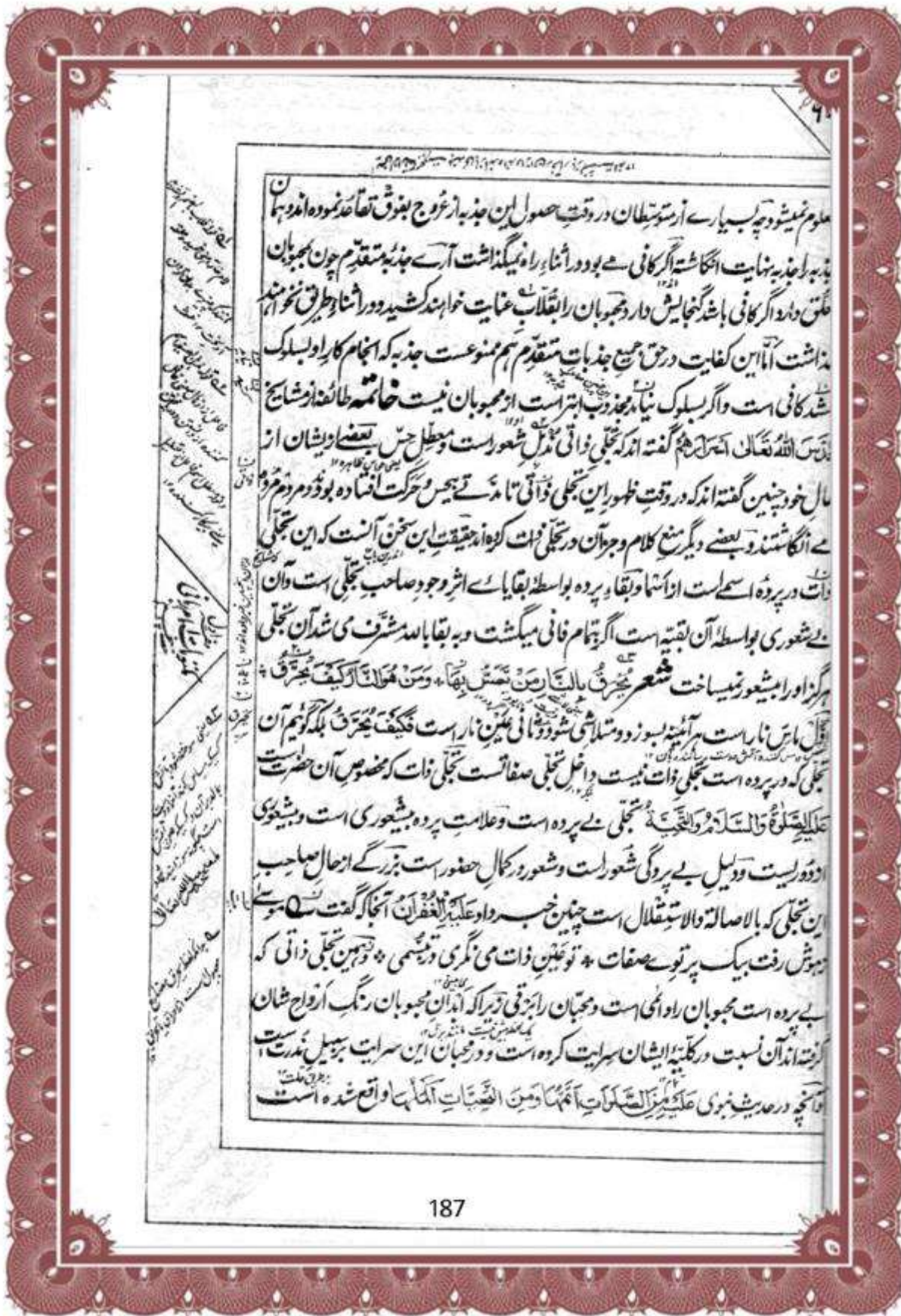
پس تا چارین فانی را فانی فی السد بنا میگفت و باقی را باقی باسد بنا میگفت مطلق فانی و باقی میتوان
گفت یا تقیه یعنی فانی در صفت علم یا باقی آن صفت پس تا چار فناناے محمدیان آید
و بقاے ایشان اکل و ایضا عروج محمدی چون بجایست یون است و شیون را با عالم هیچ مناسبتی
نیست چه عالم ظل صفاتست نه ظل شیون پس فناناے سالک شانه مستلزم فناناے مطلق او باشد
و حیاتی هیچ بقاے وجود سالک و اثر او نماند و همچنین بر تقدیر بقا تامی خود آن شان باقی بیگردد
بحداف فانی در صفت که تمام از خود نمے بر آید و اثرش زایل نیگردد و چه وجود سالک اثر برهان صفت
مطلق آن پس ظهور اصل ماحی و جو ظل باطل نباشد و بقا با ندره فنا است پس محمدی از جوع بقا
بشریت این باشد و از خوف روزه محفوظ چه او یکی از خود برآمده است و با وجود بقا باقی گشته درین محل
موجود صانع باشد بخلاف در صورت فنا که خود در اینجا بواسطه بقاے اثر وجود سالک ممکن
است از اینجا تواند بود و احتما نیکه در میان مشایخ قدس الله تعالی امثال حضرت وجود از مجموع و اصل عدم
چه از آن واقع است حق است که اگر محییست محفوظ است از خود و اول و خط است و همچنین است
احتما نیکه در زوال اثر وجود سالک بقا از فناست او واقع است بعضی بزوال عین و اثر قائل گشته اند
بعضی دیگر بزوال اثر را جائز ندانند تا آن حق درین باب نیز تفصیل است اگر محییست عین و اثر هر دو
که میسازد و غیر او را اثر زوال نمے شود چه صفت که اصل اوست باقی است پس زوال فعل آن
پس ممکن نباشد اینجا و تبقیه است باید است که مراد از زوال عین و اثر زوال شهودیست وجودی
چه قول بزوال وجودی مستلزم الحاد و زندقه است و جماعه ازین طائفه زوال وجودی تصور کرده اند
از زوال اثر ممکن گریختند و آن را الحاد و زندقه دانستند و لکن ما سحقت باعد که بیست
حجاست که با وجود قول بزوال وجودی بزوال عین نیز قائل گشته اند چه حکم بزوال عین وجود در رنگ
مگر بزوال اثر مستلزم الحاد و زندقه است با جمله زوال وجودی در عین و اثر محالست و شهودی
همه دو ممکن بلکه واقع لیکن مخصوص محمدی مشرب است پس محمدیان تمام از قلب می آیند و بقلوب

فانی را فانی فی السد بنا میگفت و باقی را باقی باسد بنا میگفت مطلق فانی و باقی میتوان گفت یا تقیه یعنی فانی در صفت علم یا باقی آن صفت پس تا چار فناناے محمدیان آید و بقاے ایشان اکل و ایضا عروج محمدی چون بجایست یون است و شیون را با عالم هیچ مناسبتی نیست چه عالم ظل صفاتست نه ظل شیون پس فناناے سالک شانه مستلزم فناناے مطلق او باشد و حیاتی هیچ بقاے وجود سالک و اثر او نماند و همچنین بر تقدیر بقا تامی خود آن شان باقی بیگردد بخلاف فانی در صفت که تمام از خود نمے بر آید و اثرش زایل نیگردد و چه وجود سالک اثر برهان صفت مطلق آن پس ظهور اصل ماحی و جو ظل باطل نباشد و بقا با ندره فنا است پس محمدی از جوع بقا بشریت این باشد و از خوف روزه محفوظ چه او یکی از خود برآمده است و با وجود بقا باقی گشته درین محل موجود صانع باشد بخلاف در صورت فنا که خود در اینجا بواسطه بقاے اثر وجود سالک ممکن است از اینجا تواند بود و احتما نیکه در میان مشایخ قدس الله تعالی امثال حضرت وجود از مجموع و اصل عدم چه از آن واقع است حق است که اگر محییست محفوظ است از خود و اول و خط است و همچنین است احتما نیکه در زوال اثر وجود سالک بقا از فناست او واقع است بعضی بزوال عین و اثر قائل گشته اند بعضی دیگر بزوال اثر را جائز ندانند تا آن حق درین باب نیز تفصیل است اگر محییست عین و اثر هر دو که میسازد و غیر او را اثر زوال نمے شود چه صفت که اصل اوست باقی است پس زوال فعل آن پس ممکن نباشد اینجا و تبقیه است باید است که مراد از زوال عین و اثر زوال شهودیست وجودی چه قول بزوال وجودی مستلزم الحاد و زندقه است و جماعه ازین طائفه زوال وجودی تصور کرده اند از زوال اثر ممکن گریختند و آن را الحاد و زندقه دانستند و لکن ما سحقت باعد که بیست حجاست که با وجود قول بزوال وجودی بزوال عین نیز قائل گشته اند چه حکم بزوال عین وجود در رنگ مگر بزوال اثر مستلزم الحاد و زندقه است با جمله زوال وجودی در عین و اثر محالست و شهودی همه دو ممکن بلکه واقع لیکن مخصوص محمدی مشرب است پس محمدیان تمام از قلب می آیند و بقلوب

می پویند نذر انقلاب احوال از اندوخته ترقیت ماسوائے بالکلیه ^{بدر و دیگران چون وجود آثار دیگر} است و تعلق احوال تقدیر وقت ^{مخصوصی از مقام قلب ندارد چه وجود آثار و تعلق احوال از مشقت} متوجه حقیقت جامع قلبیه است پس شهود و دیگران همیشه در پرده باشد چه هر قدر که از بقایای وجود لک است ^{آیات است پرده مطلوب همان قدر است و چون اثر باقیمت پرده همان اثر است معرفت} اگر ساک از راه سلوک غیر متعارف در مرتبه از مراتب فوق است که رب اوست برسد و آنکه آن ام رسد در آن مرتبه فانی و تسلیک گردد و فانی اند در آن صورت گفتن نیز درست است همچنین است بقایان مرتبه پر تحصیل فانی اند بان ام باعتبار آنست که آن مرتبه آفری است از مراتب سایر آفرینه معرفت سلوک انواع است بعضی را به تقدم جذب است و بعضی دیگر را جذب بر سلوک شان مقدم است ^{بجمله راه را نشان میدهد} و بعضی را به حاصل میشود و بعضی را به تنازل سلوک میسر شود اما آنچه جذب بر غیرند تقدم جذب مجویان راست و باقی اقسام مجویان تعلق دارند سلوک مجویان عبارت است از مقامات عشره مشهوره است بر ترتیب و تفصیل و در سلوک مجویان خلاصه مقامات عشره حاصل میشود بر ترتیب و تفصیل کار سه ندارد علم بوحثت وجود و مانند آن اراعات و سرمان و رعیت و انیه بجهت تقدم یا متوسطه است و است سیکو خالص جذب به نسبتیان با مثال این علوم مناسبت نیست چنانکه بالا گذشت و حق الیقین ^{منتهیان} را نیز بعلوم مناسبت توحید وجود نسبت نیست بر جایان حق الیقین ^{بمقام مناسبت} اگر باب توحید وجود کرده اند آن حق الیقین مجویان مبتدی یا متوسطه است معرفت ^{بعضی نشان می فرموده اند که چون کار طایب بجز به برسد بعد از آن} را به بر همان جذب است و پس یعنی احتیاج به توسط راه دیگر ندارد و جهان جذب کافی است اگر این جذب بجهت بسیر فی امداراده نموده اند سببی کافی است اما لفظ راه برست فانی این اراده است چه بعد از سیر فی اندر سانس نیست که در قطع آن محتاج بر ابر باشد و همچنین جذب به تقدم هم را در نیست چنانکه تنها در اربع است پس ناچار جذب به متوسطه اراده نموده باشند و کفایت او در وصول به مطلوب

سه میحضرت امام که را و سلوک که با آنکه نامهم

سه فایز ...
سه در ...
سه ...
سه ...
سه ...
سه ...
سه ...
سه ...
سه ...
سه ...



معلوم نمیشود چه بسیار است در وقت حصول این جذب از خروج بغوش تعاصد نموده اند و بهمان
 جذب را جذب نهایت انگاشته اگر کافی است بود در آثار را میگذراشت آرس جذب بمقدم چون محبوبان
 حلق و مانده اگر کافی باشد گنجایش دارد و محبوبان را بقلاب عنایت خواهند کشید و در آثار و طریق نخواهند
 داشت اما این کفایت در حق جمیع جذبات مقدم هم ممنوعست جذب که انجام کار او بسبب
 شد کافی است و اگر بسبب نیا در محراب است از محبوبان نیست خاممه طائفه از شایخ
 قدس الله تعالی آنکه هم گفته اند که تجلی ذاتی مدخل شعور است و محفل حس بعضی ایشان از
 مال خود چنین گفته اند که در وقت ظهور این تجلی ذاتی تا مدتی بحس و حرکت نشأده بود و در دم و دم
 می انگاشته و بعضی دیگر منبع کلام و جود آن در تجلی ذات کرده اند و حقیقت این سخن آنست که این تجلی
 ذات در پرده است از آنما و بقا و پرده بواسطه بقایای اثر وجود صاحب تجلی است و آن
 در شعوری بواسطه آن بقیه است اگر تمام فانی میگشت و به بقا باشد شرف می شد آن تجلی
 هرگز او را می شعور نمیداشت شعور غیرتی بالذات این نفس بها و ومن هؤلاء که کیف شعور
 عقل ما بر نارس است هر آینه بسوز و متلاشی شود و ذاتی عین نارس است که کیف شعور بلکه گوئیم آن
 تجلی که در پرده است ذات تجلی ذات نیست و اصل تجلی صفات است تجلی ذات که مخصوص آن حضرت
 علیه الصلوٰة والسلام و الصلوة تجلی در پرده است و علامت پرده بشعوری است و بشعوری
 از دور نیست و دلیل بی پروگی شعور است و شعور در کمال حضور است بزرگ از حال صاحب
 این تجلی که بالا صالته و الا استقلال است چنین نسبت را و علی الاعلان آنجا که گفت است
 بیروش رفت بیک پر تو صفت به تو عین ذات می نگری و در سینه به تو عین تجلی ذاتی که
 بی پرده است محبوبان را و آنی است و مجربان را بزتی در کار که اندان محبوبان رنگ ارواح شان
 گرفته اند آن نسبت در کلیه ایشان سرایت کرده است و در مجربان این سرایت به دلیل قدرت است
 و آنچه در حدیث نبوی علیه الصلوة والسلام آمده من الصلوات الکلمات واقع شده است

این کلام در بعضی کتب آمده است
 و در بعضی کتب دیگر آمده است
 و در بعضی کتب دیگر آمده است
 و در بعضی کتب دیگر آمده است
 و در بعضی کتب دیگر آمده است
 و در بعضی کتب دیگر آمده است
 و در بعضی کتب دیگر آمده است
 و در بعضی کتب دیگر آمده است
 و در بعضی کتب دیگر آمده است
 و در بعضی کتب دیگر آمده است

اگر چه زبان عروج ناکرده لیکن محبت اصل و انگه شناخت اگر چه محبت در میان است چه محبت اگر
 بکلمه المیزه جمع من لکبت در مجذوبان نیز قرب و معیت اصل اعتبار کرده شود پس مجذوبان در محبت
 مناسبت مجذوبان دارند چنانچه ذاتی و کونی محبت در مجذوبان نیز متحقق است معرفت در
 عبارت بعضی ازین طائفه واقع است که اقطاب را تجلی صفات است و افراد را تجلی ذات و درین
 سخن بحال تا اهل است چنانچه حضرت محمدی مشرب است مجذوبان را تجلی ذات است آری در این تجلی
 نیز تفاوتهاست زیرا که افراد راست اقطاب نیست اما هر دو را از تجلی ذات نسبت است مگر آنکه گوئیم
 که اقطاب تطبیق ابدال مراد داشته باشد که بر قدم حضرت اسرافیل است نیز بر قدم محمد معرفت
 ان الله خلق ادم علی صفة من سببه الله تعالی بی چون و چگونه است روح آدم را که خلاصه اوست
 بر صورت بی چونی و بی چگونگی آفرید پس همچنانکه جن سبحانه و تعالی لامکانی است بی غیر لامکانی
 آمد و نسبت روح با بدن همچون نسبت اوست لکانی و کفکس با عالم ذوال است بی خارج نیست
 نیز مفصل پیش از تزیینت نسبت مفهوم نمیشود هر ذره از ذرات بدن را سقوی فرود است همچنانکه گفته
 قیوم عالم است قیومیت او تعالی مر بدن را بواسطه قیومیت روح است بر زمینیکه واروسه شود
 محلی در روان فیض ابتدا روحست و بواسطه روح آن فیض بدن میرسد و چون روح بصورت
 بی چونی و بی چگونگی آفریده شد لاجرم بی چون و بی چگونگی حقیقی را در روح گنجایش آمد که
 از بی چگونگی و بی چونی و بی چگونگی جدا نیست و بسا با وجود نوعیت و فرامی چون در اصل
 و اثره مکلفند در باغ چونی و چونی تقسیم گنجایش لامکانی که مقدس از چندی و چونی است نماند
 لامکانی در مکان گنجایش ندارد و بی چون و بی چون آرام نمیکند پس تا جا گنجایش و قلب عبودیت
 مومن که لامکانی است و در آن از چندی و چونی است متحقق گشت تخصیص اقطاب عبودیت بنا بر
 است که قلب مومن کامل از افق لامکانی فرود آمده است و گرفتار چندی و چونی شده و حکم
 آن گرفته پس بواسطه این نزول و گرفتاری چونکه در اصل و اثره مکانی شده است و چونی پیدا کرده است

این سخن را در کتب معتبره
 در بیان صفات اقطاب
 و افراد و در بیان
 نسبت محبت و معرفت
 در این باب
 در کتب معتبره
 در بیان صفات اقطاب
 و افراد و در بیان
 نسبت محبت و معرفت
 در این باب
 در کتب معتبره
 در بیان صفات اقطاب
 و افراد و در بیان
 نسبت محبت و معرفت
 در این باب

این قابلیت ابداع ساخته است اولشک کالغایو بل هم امثل و آرشانج هر که از وسعت قلب خود خبر داده است مرادش لاسکانه قلب بوده باشد چه مکافی هر چند وسیع است آنگاه است

عش با وجود عظمت و فراخی چون مکافیت هرگز نیست و خیب لامکافی که رحمت حکم وانه خرد از بل اقل بلکه گوئیم این قلب چونکه تحمل نفی افوار قد مر شده است بگه بقا بقا بقیم یانه عرش و پانسیه اگر در او آمده خود متلاشی گردند و اثرش از نیما باقی نماند همچنانکه قال سید الطائفة فی هذا المعنی ان القلوب اذا قرنت بالقلوب لم یبق له اثر ان لباسه است یکتا که فاس بر بقیه روشن و نوشته اند که نیز این خصوصیت مدار و دخل و اثره مرکبند و تصدیف بچون لاجرم انسان خلیفه حسن آمد بجهت تکلفات بجم صورتش خلیفه شمس است تا بر صورتش خلق نباشد و غایتش همه را نشاید و مخالفت را شایان نباشد عمل با امانت اصل خود نتواند کرد و گفت عظیم الملائک لا کمط ایاه . قال تبارک و تعالی اتلقت فی السماه علی السموات والارض والعباد فابین ان یجملها او اشققن منها و حملها الی انسان انه کان ملکاً و اجهولاً . کذا فی القلم علی انفسه و حیث لا یبغی من وجوده و لو ابع وجوده اثر او کما که بر نفسش لایستد که از درک یعاقب بالمقصود که لایله که نسبت به الی المملوک بل العجز عن الادرک فی حدک المرحین ادرک که لا یعرف بل یعرف معرفه الکریمه معرفه بالله اشکدهم تخیر فی معرفه منسوبه اگر و بعضه عبارت لفظ که نیز ظرفیت یا نظر و قیته است در شان او تعالی و قدس واقع میشود عمل بر تنگی میدان عبارت می باید کرد و مراد کلام را مطابقت آرائش علماء اهل سنت میباشد و معرفت عالم پیغمبر و کسب بر ظاهر آنها و صفات الهیه است تعالی شان و مراد است و کلمات نوایه او سبحانه و تعالی و او سبحانه و تعالی گفته بود و مکنون و مبرس بود مخزون خواست که از خطاب ملاء عرض نه در و از اجمال تفصیل آرد عالم را افرید تا دلالت کند بر عمل خویش و علامت باشد بر حقیقت خود پس عالم را باصلی نیست چون پنج نسبت نیست الا که عالم مخلوق او

تصویر و در آن تصویر
عش با وجود عظمت و فراخی
چون مکافیت هرگز نیست
و خیب لامکافی که رحمت
حکم وانه خرد از بل اقل
بلکه گوئیم این قلب چونکه
تحمل نفی افوار قد مر شده
است بگه بقا بقا بقیم یانه
عرش و پانسیه اگر در او
آمده خود متلاشی گردند
و اثرش از نیما باقی نماند
همچنانکه قال سید الطائفة
فی هذا المعنی ان القلوب
اذا قرنت بالقلوب لم یبق
له اثر ان لباسه است یکتا
که فاس بر بقیه روشن و
نوشته اند که نیز این
خصوصیت مدار و دخل و
اثره مرکبند و تصدیف
بچون لاجرم انسان خلیفه
حسن آمد بجهت تکلفات
بجم صورتش خلیفه شمس
است تا بر صورتش خلق
نباشد و غایتش همه را
نشاید و مخالفت را شایان
نباشد عمل با امانت اصل
خود نتواند کرد و گفت
عظیم الملائک لا کمط
ایاه . قال تبارک و تعالی
اتلقت فی السماه علی
السموات والارض والعباد
فابین ان یجملها او اشققن
منها و حملها الی انسان
انه کان ملکاً و اجهولاً .
کذا فی القلم علی انفسه
و حیث لا یبغی من وجوده
و لو ابع وجوده اثر او
کما که بر نفسش لایستد
که از درک یعاقب بالمقصود
که لایله که نسبت به الی
المملوک بل العجز عن الادرک
فی حدک المرحین ادرک که
لا یعرف بل یعرف معرفه
الکریمه معرفه بالله
اشکدهم تخیر فی معرفه
منسوبه اگر و بعضه
عبارت لفظ که نیز ظرفیت
یا نظر و قیته است در شان
او تعالی و قدس واقع
میشود عمل بر تنگی
میدان عبارت می باید کرد
و مراد کلام را مطابقت
آرائش علماء اهل سنت
میباشد و معرفت عالم
پیغمبر و کسب بر ظاهر
آنها و صفات الهیه است
تعالی شان و مراد است
و کلمات نوایه او سبحانه
و تعالی و او سبحانه و
تعالی گفته بود و مکنون
و مبرس بود مخزون
خواست که از خطاب ملاء
عرض نه در و از اجمال
تفصیل آرد عالم را افرید
تا دلالت کند بر عمل
خویش و علامت باشد
بر حقیقت خود پس عالم
را باصلی نیست چون پنج
نسبت نیست الا که عالم
مخلوق او

این است که در این عالم کما فی قوله تعالی و ما یستوی فی العلم الا الذلیل العاجز

والمعرف

وویل است بر کلمات مخزونه او تعالی و تقدس تا آرد این هر حکمی که هست از جنس اتحاد و
واحاطه و تعینت از سکر وقت و غلبه حالت آکا بر تقسیم الاحوال که از قبح سخن ایشان را بشنیده
از زانی داشته اند ازین علوم مستغنی اند اگر چه بعضی ایشان را در آشنائی راه این علوم
جامل میشد و اما الاخره ازینها میگذاشتند و مطابق علوم شریعت علوم کدنی برایشان ایزاد میفرمودند
شکال از برای تحقیق این بحث بیان کنیم تا علم مخزونه را در صورتی که کلمات مخزونه خود را
در حد علم آرد و فنون کمزور را بر کماله و در ایجاد حروف و اصوات نماید تا در پرده آن حروف
باصلوات آن کلمات را بجای سازد و آن فنون را اظهار نماید پس درین صورت این حروف اصلوات
و احوال را بمعانی حسنه و نه بله آن عالم موجود است نسبت نیست الا آنکه آن عالم موجود اینهاست
و اینها در احوال اند بر کلمات کمزور و اصوات را علمین عالمی این معانی گفتن معنی ندارد و همچنین
علم باحاطه و تعینت در این مادی غیر واقع است معانی بهمان صفت مخزونه اند از آنکه چون
در میان معانی و صاحب معانی و در میان حروف و اصوات مناسبت و الیه و مدلولیت متعین
است بعضی معانی زانده غیر واقع و تحویل می آید فی الحقیقت آن عالم معانی مخزونه و احوال آن
نسبت زانده منزه و مبر است و این حروف و اصوات در خارج موجودند آنکه آن عالم و معانی
موجودند و آن حروف و اصوات او نام و خیالات اند پس عالم که عبارت از اسواست است
در خارج موجود است یا لیس فی الحقیقه و الکیون الذی یجوز آنکه عالم او نام و خیالات است این
نسبت بعینه نهیب سوسطائی است که عالم را او نام و خیالات میداند اثبات حقیقت در عالم
سودان عالم را از او نام و خیالات نمی بر آرد و حقیقت موجودند عالم زیرا که عالم و اسواست آن حقیقت
مفروض است تنبیه مراد از مظهر است و قرآنیست عالم را اسما و صفات را قرآنیست او است موصوف
اسما و صفات را نه اسما و صفات را باقیانها اسم در رنگ مسنی مخاطب هیچ قرآت نمیشود و صفت
مخزونه صفت مقید هیچ مظهر دیگر دوست و در تکلیف صورت معنی چگونه بگوید و در تکلیف گدایان سلطان

علم مخزونه را در صورتی که کلمات مخزونه خود را در حد علم آرد و فنون کمزور را بر کماله و در ایجاد حروف و اصوات نماید تا در پرده آن حروف باصلوات آن کلمات را بجای سازد و آن فنون را اظهار نماید پس درین صورت این حروف اصلوات و احوال را بمعانی حسنه و نه بله آن عالم موجود است نسبت نیست الا آنکه آن عالم موجود اینهاست و اینها در احوال اند بر کلمات کمزور و اصوات را علمین عالمی این معانی گفتن معنی ندارد و همچنین علم باحاطه و تعینت در این مادی غیر واقع است معانی بهمان صفت مخزونه اند از آنکه چون در میان معانی و صاحب معانی و در میان حروف و اصوات مناسبت و الیه و مدلولیت متعین است بعضی معانی زانده غیر واقع و تحویل می آید فی الحقیقت آن عالم معانی مخزونه و احوال آن نسبت زانده منزه و مبر است و این حروف و اصوات در خارج موجودند آنکه آن عالم و معانی موجودند و آن حروف و اصوات او نام و خیالات اند پس عالم که عبارت از اسواست است در خارج موجود است یا لیس فی الحقیقه و الکیون الذی یجوز آنکه عالم او نام و خیالات است این نسبت بعینه نهیب سوسطائی است که عالم را او نام و خیالات میداند اثبات حقیقت در عالم سودان عالم را از او نام و خیالات نمی بر آرد و حقیقت موجودند عالم زیرا که عالم و اسواست آن حقیقت مفروض است تنبیه مراد از مظهر است و قرآنیست عالم را اسما و صفات را قرآنیست او است موصوف اسما و صفات را نه اسما و صفات را باقیانها اسم در رنگ مسنی مخاطب هیچ قرآت نمیشود و صفت مخزونه صفت مقید هیچ مظهر دیگر دوست و در تکلیف صورت معنی چگونه بگوید و در تکلیف گدایان سلطان

صفت زانده بر تقدیر این حقیقت و عالم صفت موجودند عالم

چه کار دارد به معرفت محل تا بیان آن سرور علی الصلوة والسلامه والحقیه اگر چه بواسطه
 اتباع آن حضرت علی الصلوة والسلامه والحقیه از تجلی ذات که بالاصالة خاصه آن حضرت است
 علیه الصلوة والسلامه نسیبت و سایر امیاریا اعلی نیت و علیه الصلوة والسلامه والحقیه از تجلیات
 تجلیات صفات است و تجلی ذات اشرف است از تجلی صفات لیکن باید دانست که انبیا را صلی
 یون و علیهم الصلوة والسلامه و القیتات و تجلیات صفات مراتب قرب حاصل است که محل تا بیان این
 است را نیست با وجود تجلی ذات بطریق تبعیت شمس شخصی بجهت جمال آفتاب در خارج جوار
 طے کرده بافتاب برسد و در میان آفتاب و او غیر از حلیه رقیقه نماند و شخصی دیگر با وجود
 ذات آفتاب در جوار آن مراتب عاجز است هر چند میان او و آفتاب مائلی در میان نیست
 شک نیست که شخص اول نزدیکتر است بافتاب و عالمی است بحالات و قیقه او پس در هر که
 قرب بیشتر است و معرفت زیاده تر فاضله تر است پس هیچ ذلی از اولیا این امت که خیر الامم است
 با وجود افضلیت پیغمبر خویش بر مرتبه هیچ نبی از امیاریا سرگردا بر او بواسطه متابعت پیغمبر خویش
 از مقام مابه الافضلیت نصیبی حاصل شود فضل کلی انبیا راست اولیا کفیلی اند و یک کفیلی
 انحر اکلامه انهل لله سبحانه علیه ذلک و کلن جمیع نعمایه والصلوة والسلامه علیه
 افضل انبیا به و کلن جمیع الاکتیایه و المرسلین و المرسلین و المرسلین و کلن الصلوة والسلامه

سعد بن عبدالله بن مسعود
 را به صلوة والسلامه از
 تجلیات هیت

عنه مع قوم نسیبت
 کن بیان از درین
 بالاین طریقه صورت
 است

مکتوب
 مکتوب
 مکتوب

و الصلوة والسلامه
مکتوب و وصفتنا و مشتم
 و الصلوة والسلامه

بسیار بسیار کجوری صدور یافته در منع از ادای صلوة نوافل جماعت مانند نماز عاشورا و توبه
 و شنبات غیره و این است بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی نشر فتنایمنا بعبه سید
 المرسلین و حبیبنا من ان کتاب المبتدعات فی الدین و الصلوة والسلامه علی من نعم
 بنیان الضلالة و ترعه اعلام الهدایة و علی الیه الأبرار و خصیه الاختیار باید دانست که

**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**